

خطی - ۹۳

بازرسی شد
۲۲ - ۲۹

بازدید شد
۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۱۱۸۰۱
۲۷۷۸۱

موضوع: _____
مؤلف: _____
کتاب: مجلس

شماره قفسه: ۲۷۸۰
۴۷۸۱

۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجلس

موضوع: _____
مؤلف: _____

شماره قفسه: ۲۷۸۰
۴۷۸۱

۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجلس

موضوع: _____
مؤلف: _____

شماره قفسه: ۲۷۸۰
۴۷۸۱

۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: مجلس
موضوع: _____
مؤلف: _____
شماره قفسه: ۲۷۸۰
۴۷۸۱
۱۳۸۱

بازرسی شد
۲۶ - ۲۲

بازدید شد
۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

شماره ثبت کتاب: ۱۱۵۰۱ / ۲۷۸۴۲

کتاب: کتاب سرفراز

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره قفسه: ۴۷۶۰

۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۳۸۵

۸ زبره راضی
 عطار
 بنوب
 مشق
 جماعت
 فرح

۶ برنج
 زحل
 انکلیس
 عظم
 برنج
 حمره
 بیاض

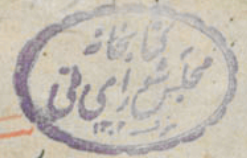
۱۱ برنج
 برنج
 مشق
 مشق
 مشق
 مشق

۱۵ عطار
 برنج
 برنج
 برنج
 برنج
 برنج

۲۷۴۰

برنج
 برنج
 برنج
 برنج
 برنج
 برنج

۳



بسم الله الرحمن الرحيم

عده اکل و شکر اجل بعد ذرات رمل لایق خردیت که اشیا را از
 افرید که در خلقنا کم از واجبات در دو چشمه شود در نقطه مرکز نبوت و در
 بزه وجود رسالت نظم محمد با بحث افلاک و انجم در او صاف گشت
 عقل کل که بیت در نور تجلی یافت صورت + وجود هر دو کینی شد زودت
 ز نقطه نش نقطه شده کوی اسرار + مهر آمد سیر بای در درگاه + از
 مراتب جمالت گشت اشکال + خیر بود در نابد و سه سال + صلوات
 علیه و آله الیوم من عمرته درینست و بعد بر رای عالم آرای اصحاب لولا
 لباب پوشیده نما نکر گنج اشرف از آثار الهی و نزول الهامات در +
 ملامت نبی که عرفان مغربیه ایستوی بکتاب من قبل هذه اذ اناره من
 علمان کتم ضا و قیوم بلسان فصیح بیان سیه المرسلین نیز وار کشد که کان
 نبیای من الانبیاء بیخط و خطوط الرمل فی واقع بنظ نقه اصابت و حداد
 لیاعلی مرضی میفرماید بطریق نظم + المرز ان الله جعل تناد + افاضی
 علی ادلیسی علی امرتلا + الله علی القات بفضل + و ادعی الیه صلا
 ما کان مشکلا + و فالجلی علمیت که کاشوف میشود با و مقیبات اشیا

مجلس

البحر

از نبوت و دارده گانه و اشکال شان زده گانه بحسب سیر نقطه ارتقا داشت
 گانه در مرکز موافق یا معصوق یا معصوم یا مخالف که هر یک ناطق اند بر
 سیری از مقیبات اشیا و این عالم شریف محتاج الیه خاص و عامت جمیع
 نفس نیست که خالی نباشد از مطالب دهکاره در دلیل اردد و بسته رمل است
 و چون این دانسته شده چسب کوبیده بنده برینا بسر ختاب که مدت جمیع
 بر روی این علم کردم و در هر طریقی جست و جوی نمودم کتب بسیار و رسائل
 بی شمار درین من در نظم آمد و هر یک مخالف نوع دیگر محرم اقوال می نمودم
 اکثر خطا بود و غیر بوعمال الاقوال که مؤید و مقرون نبوت بود که نصی قاطع
 مینمود و ان اقوال بواسطه بودی رمان نزدیک القدام رسیده بود که
 شنش بسیار کردم در بلاد امصار که اقوال حضرت دانیال شی علمه
 السلام که درین علم از هر باب که منته و شمه جمع نیام بقدر سعی و کوشش چند
 مسئله که یافتیم جمع نمودم تا معتبر را نادید و داعی کرد و بطریق حق و هو
 حق و بصیری السبیل به آنکه بنای احکام حضرت دانیال بر هر نقطه
 بوده است ادلی آتش که بمنزل اروج است + دوم ماد که عمره لعل
+ سوم آب که بمنزل نفس است + چهارم خاک که بمنزل جسم است +
 و این چهار نقطه بحسب مراتب خود تیسار و جدت با بحسب ترکیب از اردد

مراتب چهارگانه مشاهده شکل صورت دیگر در اشکال افراد آتش باد آب
 خاک است یا ازواج وی یا مرکب از هر دو بحسب مراتب چهارگانه و ترتیب
 این اشکال مشاهده گانه بحسب تقاطع اهری که دایره خاصه انبساط است بدین
 ترتیب **☉ ☽ ☿ ☿ ☽ ☉**
 بهر آنکه آتش درین دایره بحسب عدد الف یک است یک است
 دارد یک خانه در میان حرکت کرده و باد بحسب عدد با که دو است دو حرکت بحسب
 دو خانه سیر کرده و آتش بحسب عدد ال که چهار است چهار خانه در میان رفت
 و خاک بحسب عدد ح که شش است شش خانه در میان حرکت کرده پس حرکت
 آتش یکی و حرکت باد دو و حرکت آب چهار و حرکت خاک که است و هر
 اربعه آتشها طالب آتش دوم خودند نیز ترتیب دایره و هر یک اربعه باد
 طالب باد دوم خود اند بحسب دایره و هر یک اربعه آتشها طالب آب دوم
 خود اند نیز ترتیب دایره و هر یک اربعه خاکها طالب خاک دوم خود اند
 بحسب دایره پس البته ای آتش ار که کرده اند و او را آتش اول گفته اند
 و مطلوب آتش دوم است که **☽** و مطلوب آتش دوم آتش سوم
 است که **☉** است و مطلوب آتش سوم آتش چهارم است که **☿** است
 و مطلوب آتش چهارم آتش پنجم است که **☽** است و مطلوب آتش

۱
۲

۱
۲

پنجم آتش سوم است که **☽** است و مطلوب آتش پنجم آتش ششم
 است که **☽** است و مطلوب آتش ششم آتش هفتم است که **☽** است و مطلوب آتش
 هفتم آتش اول است که **☽** است پس ابتدای باد ار که کرده اند و او را
 باد اول گفته اند و مطلوب باد اول باد دوم است که **☽** است و مطلوب
 باد دوم باد سوم است که **☽** است مطلوب باد سوم باد چهارم است
 که **☽** است مطلوب باد چهارم باد پنجم است که **☽** است مطلوب باد پنجم باد
 ششم است که **☽** است مطلوب باد ششم باد هفتم است که **☽** است
 مطلوب باد هفتم باد ششم است که **☽** است مطلوب باد ششم باد اول
 است که **☽** است تمام شده دور ما پس ابتدای آب ار که کرده اند
 و او را آب اول گفته اند مطلوب آب اول آب دوم است که **☽**
 مطلوب آب دوم آب سوم است که **☽** است مطلوب آب سوم آب چهارم
 است که **☽** است مطلوب آب چهارم آب پنجم است که **☽** است
 مطلوب آب پنجم آب ششم است که **☽** است مطلوب آب ششم آب هفتم است که **☽**
 مطلوب آب هفتم آب ششم است که **☽** است تمام شده دور آب پس
 ابتدای خاک ار که کرده اند و او را خاک اول گفته اند مطلوب

خاک دوم است که **است** مطلوب خاک دوم خاک سیوم است
 که **است** مطلوب خاک سیوم خاک چهارم است که **است** مطلوب
 خاک چهارم خاک پنجم است که **است** مطلوب خاک پنجم خاک ششم است
 که **است** مطلوب خاک ششم خاک هفتم است که **است** مطلوب
 خاک هفتم خاک هشتم است که **است** مطلوب خاک هشتم خاک اول
 است که **است** تمام شده در خاک و در آن شده که طالب مطلوب
 ارواح این دایره بنان کینج بر آنکه زوفا اسحق **است** زوفا اسحق اول گفته
 اند مطلوب ارواح اسحق دوم است که روح اسحق **است** مطلوب
 زوفا اسحق دوم روح اسحق سوم است که **است** مطلوب روح اسحق
 سیوم روح اسحق چهارم است که **است** مطلوب روح اسحق پنجم
 روح اسحق ششم است که **است** مطلوب روح اسحق ششم روح اسحق هفتم
 است که **است** مطلوب روح اسحق هشتم روح اسحق نهم است که **است**
 تمام شده ارواح اسحق پیش از این روح بازاری کرده اند و در آباد
 اول گفته اند مطلوب روح باد دوم است که **است** مطلوب روح
 باد دوم روح باد سیوم است که **است** مطلوب روح باد سیوم

مطلوب روح اسحق اول
 اسحق

انجا

روح باد چهارم است که **است** مطلوب روح باد چهارم روح باد پنجم
 است که **است** مطلوب روح باد پنجم روح باد ششم است که **است**
 مطلوب روح باد ششم روح باد هفتم است که **است** مطلوب
 روح باد هفتم روح باد هشتم است که **است** مطلوب روح باد
 نهم روح باد اول است که **است** تمام شده از باد پس البته ای آب زوفا
است کرده اند و در آب اول گفته اند مطلوب ارواح دوم است
 که **است** مطلوب آب دوم آب سیوم است که **است** مطلوب
 روح آب سیوم روح آب چهارم است که **است** مطلوب روح آب چهارم
 روح آب پنجم است که **است** مطلوب روح آب پنجم روح آب ششم است
 که **است** مطلوب روح آب ششم روح آب هفتم است که **است** مطلوب
 روح آب هفتم روح آب هشتم است که **است** تمام شده ارواح آب
 پس البته ارواح خاک کرده اند و در ارواح خاک اول گفته اند
 مطلوب ارواح خاک دوم است که **است** مطلوب ارواح خاک دوم
 روح خاک سیوم است که **است** مطلوب روح خاک سیوم روح خاک
 چهارم است که **است** مطلوب روح خاک چهارم روح خاک پنجم است

است و بقوت میان است و مستعمل یعنی آن جز بعد از این بظهور خواهد
 آمدن در ششم و دهم چهاردهم نیز چنین است در خانه سیوم زایل الوته
 است و ضعف دارد و ماضی است یعنی اگر گذشته برسد در هفتم و یازدهم
 و پانزدهم نیز چنین است و در خانه خاک قوت و تندرستی دارد یعنی چهارم
 قوت است و نقطه های باد در اول یعنی در دهم قوت و تندرستی حاصلست
 در ششم و دهم و چهاردهم نیز چنین است در سیوم یعنی در هر مرتبه مایل الوته
 است مستعمل است بقوت میان در هفتم و یازدهم و پانزدهم نیز چنین است
 در خانه خاک زایل است و ماضی ضعیف است چهارم و ششم و دوازدهم و شانزدهم
 است در خانه اسق و تندرستی دارد و آن اول و پنجم و نهم و سیزدهم است نقطه
 آب در خانه اول یعنی سیوم قوت و تندرستی دارد و هفتم و یازدهم و
 پانزدهم نیز چنین است و در خانه خاک مایل بقوت میان و مستعمل می رسد
 چهارم و ششم و دوازدهم و شانزدهم نیز چنین است در خانه اسق زایل
 است و ماضی و بقوت ضعیف یعنی اگر گذشته می رسد در خانه باد و الوته
 در دهم ششم و دهم چهاردهم است و بعضی های خاک در خانه خود یعنی
 در چهارم قوت و تندرستی دارد و هفتم و ششم و دوازدهم و شانزدهم نیز
 چنین است در خانه آب مایل بقوت میان از مستعمل می رسد و آن سیوم

که است مطلوب روح خاک خم روح خاک ششم است که است
 مطلوب روح خاک ششم روح خاک هفتم است که مطلوب روح
 خاک هفتم روح خاک ششم است که است مطلوب روح خاک هفتم و دهم
 خاک اول است که همیشه تمام شده در ارجح خاک و نیز در شکل را دهم
 و دهم او مطلوب او باشد جای که مطلوب است همیشه دوازدهم
 علی حد القیاس تا آخر که مطلوب است همیشه دوازدهم و دهم
 مطلوب است شکل است اما افراد اسق و باد و آب و خاک بدین موجب است
 است افراد اسق افراد باد افراد آب افراد خاک
 افراد خاک افراد اسق افراد باد و آب
 و خاک این است ارجح اسق ارجح آب ارجح باد
 ارجح باد ارجح اسق ارجح آب ارجح باد
 ارجح اسق ارجح باد ارجح اسق
 فایده در صفت اوتاد مایل لواتاد و زایل لواتاد به آنکه نقطه اسق
 نقطه اسق در خانه اول قوت و تندرستی حاصلست یعنی آن حیرت انگیز
 بظهور می رسد در پنجم و نهم و سیزدهم نیز چنین است در خانه دهم مایل الوته

در هفتم و یازدهم و یازدهم است در خانه بادری ایل بقوت ضعیف ارمایی
 برسد یعنی اگر نشسته سوال کنند در خانه است و نه الوته است یعنی چهارم
 قوت دارد **یک** شکلی با نقطه که در الوته خود است قدر و جهت و غرض و
 در شهرت دارد در مایل بقدر جهت و غرض و شهرت میانه است
 و در زایل بی قدر و جهت و شهرت است **مسئله** اگر کسی کاری در دست
 داشته باشد و خواهد بود آنکه آن کار را قوت بفعل خواهد آمد یا نه
 اگر مطلوب در الوته بود آن کار بر آن بود و اگر قوت بفعل آید بی مایی
 و اگر در مایل بود محتمل الوقوع بود و اگر در زایل بود بفعل در شایه
 در شک خواهد کرد و اگر در الوته بود با عینی در وقوع آن کار نیز باشد و
 بود تر و وقوع آید **فایده** در طبیعت خاتمهای رمل خانه اول است و نه خانه
 است شیخ مایل و نهم زایل است خانه دوم باد است و نه خانه مایل باد خانه
 ششم مایل است و خانه نهم زایل است خانه سیوم است و نه خانه
 است خانه هفتم مایل و خانه یازدهم زایل است خانه چهارم خاکست و نه
 خانه مایی خاکست خانه هشتم مایل و دوازدهم زایل سیزدهم و نه الوته است
 که اول خانه چهارم و نه الوته باد است که اول خانه یکم و نهم یازدهم
 و نه الوته است که اول سیوم خانه ششم و نه الوته خاکست که اول چهارم

خانه اول

خانه است این مفهوم در حساب بکار آید زیرا که در الوته است اول است احاد
 است مایل شیخ عشر است و زایل که نهم است مائتت و سیزدهم که و نه
 الوته است الوفت و نه باد که دوم است احاد است ششم که مایل است
 عشر است و در مایل که زایل است مائتت و چهارم که و نه الوته است
 الوفت و نه آب سیوم است احاد است و هفتم عشر است و یازدهم
 مائت و یازدهم که و نه الوته است الوفت و نه خاکست چهارم است
 احاد است و ششم عشر است و دوازدهم مائت و شش و نهم الوفت اگر
 بر آید ایام که نشسته کنند یا آیند یا داند چند در دست گیرند و کوسینه
 که چند است به عدد مطلوب فقط گوید یعنی نظر کند اگر در الوته بود آ
 حاد بود یعنی یکی تا چهار در مایل عشر است یعنی از پنج مائتت در زایل
 مائت بود یعنی از نه تا دوازده یعنی در و نه الوته الوفت یعنی از
 سیزده تا شصت و اگر و نه الوته در و نه بود آحاد الوف بود
 و در مایل عشر است الوف بود و در زایل مائت الوف بود و در
 و آید الوف الوف بود **فایده** در رنگ نقطه های چهار گونه است
 در مکر خود بیون زرد بود چهار بار یک در مکر باد ماری در مکر که یک
 خود رنگ در مکر خاک چکری **فایده** در مکر خود سبز است و چهارم در

از این جهت که در این کتاب است معتقد
است به صحت این باب و این کتاب است معتقد

یا در سوراخ پنهان شود و از آفتاب در روز گرمتر آن بیشتر **قاید در**
در داخل و خارجی نقطه به آن نقطه آتش خارج است و باد داخل و آب
داخل و خاک خارج و آتش در خانه باد مغلوب و خارج است و در خانه
آب داخل و در خانه خاک ثابت **باد** در خانه آب ثابت است و داخل و در
خانه خاک مغلوب و در خانه آتش مغلوب خارج است **آب** در خانه خاک مغلوب
و در خانه آتش خارج و در خانه باد ثابت و داخل است **خاک** در خانه آتش
ثابت و در خانه باد مغلوب خارج و در خانه آب داخل به آنکه آتش و باد و
و آب و خاک ماده آتش و باد سبک اند آب و خاک گران در وزن آتش
یک و زنی باد و در آن اب محدود است خاک هر روز است اسن احد باد عشرات
آب مات خاک اوقف آتش و باد و سس و رذنی آب و خاک سبکی و سبکی
آتش صلب است باد در صحت تا پسین آب از پسین ماعصر خاک از عصر
تا شام آتش و باد قابض و خشک آب و خاک باسط و تر آتش تری کند باد
و آب نرمی خاک و در شمی آتش و باد ارالی کند آب و خاک گرانی آتش و
و باد گرمی کند آب و خاک سردی کند آتش و باد جرمی شریف آب و خاک جرمی
نقیس آتش مشرقی باد شمالی آب مغربی خاک جنوبی آتش های بلبله
باد و آب میان خاک جای نشیب و مفاک آتش تابسان باد مهار از جوی

۹۶ و در مرکز آتش نارنجی و در مرکز آب کل بنام و در مرکز خاک سبک شمره ۴۰
آب در مرکز خود عقیده است و لکن پس و در مرکز آتش نباتی و در مرکز
باد کل کون و در مرکز خاک عقیده تیره **خاک** در مرکز خود سیاه و لکن کر و در
و در مرکز آب سبز و در مرکز باد سیاه و در مرکز آتش سیاه زرد و این غما
در صی دلون و زرد سگار آید غیر نماید است **قاید** اگر خواهر که معلوم کند
که نشان هر چه عضو دارد از مطلوب طالع گوید اگر بر ادل باشد سر نشان
دارد و اگر در دوج باشد بر کردن و اگر در سیوم باشد بر ستمها و قس می
و اگر ملون باشد مخدوم کند و بگویم **مغلاف** زرد لکن و سبکی زنده آید بود
باقی برین تیس **قاید** اندر دلالت نقطه ما بر آتش به آنکه مدلول **آتش**
انسان باشد بجز آنکه اشرف اجناس حیوانات است و مدلول **باد** حیوانات
عجم بود بجز آنکه مرتبه از آتش فرود تر است **مدلول آب** نباتات بود و مد
لول **خاک** حوادث بود و اگر **باد** در آتش بود حیوانی بود که آدمی را بجا
آید و اگر در باد بود حیوانات ناطق بود **آتش** در باد بود حیوانی بود
که آدمی را بجا آید و اگر در آب بود حیوانی که در آب باشد و اگر در خاک
بود عشقات الامرض بود و اگر **باد** در آتش بود حیوان ناطق بود و اگر در آب
بود حیوان صامت بود و اگر در خاک بود حیوانی که در جوف زمین مفر کند

۷ دفا که زمسان آتش خوان با کوه که آب کمل خاک بهر **مسئله** در مسایل
 مشرفه معظمه علی این فی معرفت در دست هر چیزی که در دید باشد افغانه
 بهنم گویند خواه جان دار باشد و خواه بی جان و صورت در در اصطلاح
 و مقام در دارم و نقل و حرکت از نیم و به دست آمدنش از دیدم اصلی
 از دو طالع و مقام هم دخل دارد در نشان اعضای در نقطه **مسئله** نشان
 شش سینه و **۴** کردن و **۶** دست و **۱۰** سینه و **۱۱** پشت و **۱۲** پهلو و
۱۳ سینه و **۱۴** شکم و **۱۵** گرد **۱۶** ران و **۱۷** از نو تا اگر نقطه مطلوب این نقطه
 در هر موافق بود آن عضو سلامت بود و الا عیب دارد نشان از رنگ
 نقاط گویند **مسئله** در خانه هم به پینه که چه نقطه است که آتش زد بود مطلوب
 را آینه که چست حکم از آن کند باقی برین قیاس **مسئله** که مطلوب بر چهار نوع است
 مطلوب حال مستعمل یا ضعیف یا پاره و اگر مطلوب هر یکی یکی از اینها سابق بود
 از طالع باید دید که مطابق که ام خاطرست و هر که موافق نظر دارد حکم از آن با **مسئله**
مسئله اگر کسی گوید که این غایب می آید اگر مطلوب **۷** در رمل موجود باشد
 و ناظر بود بطالع یعنی در **۷** در هر که موافق دلایل بر آمدن و اگر مطلوب
 غایب باشد در رمل نباشد یا باشد سابق بود غایب می آید **مسئله** اگر پرسند
 که این چهار میرد یا به شود مطلوب **۷** اگر در رمل نباشد چهار میرد و اگر باشد ناظر

بود بسیار که در ششم باشد چهار میرد و اصل در این آنت که طالب و مطلوب
 را برای همه از آن نظرات و هر که را از انضعف و قوت و مفقود شدن
 نقطه یا شدن و اگر نقطه مطلوب در خانه آتش مفقود شود آن شخصی را آن
 آن مدعا از او در طرف شود و اگر در خانه با مفقود شود از آتش دیدم **مسئله**
 و اگر در خانه با مفقود کرد در بار به توقف تر و اگر در خانه خاک مفقود شود
 بنایت در آن کند به **مسئله** اگر نقطه آتش در اول مفقود شود از ضرب **مسئله**
 چون در هر که خود آتش مفقود شده کار بر این دو دوام ندارد و **مسئله** راه
مسئله چون با خودش ضرب کنی **مسئله** شود با در دویم مفقود شود این کار در هر
 بر آید و آب **مسئله** را در **۲** چون با قبض الخراج **مسئله** ضرب کنی **مسئله** شود
 این کار در هر **مسئله** در **۲** در هر **مسئله** خاک **مسئله** را چون با **مسئله** ضرب کنی **مسئله** شود این
 بنایت در آن کند **مسئله** اگر سوال از شماری بود آتش در خانه آتش مفقود
 هر چند بتوقف افتد کمالی باشد و اگر در خانه آب مفقود شود چهار میرد
 و گفت کوی دیگر طرف شود و رندالی دید در رندان **مسئله** اگر سوال
 از مال کند که در دست کمانه یا نه یا عایب یا سایر مانده از طرف انچه معلوم گمانه
 رویم در دست باشد و نقطه مطلوب در **۲** مفقود شود آن در دست او گمانه
 در **۱۰** نیز اگر مفقود شود همی حکم دارد و اگر در خانه آب مفقود شود

۸ از باد برتر باشد اگر از بنا تا بر سه نقطه آب در خانه اب آن چه برتر
 بماند و اگر آب در خانه اسخ مغفود شود با باد در خانه فایک یا عکس آن جز در
 بر طرف شود و باقی مغفود شدن نقطه مطلوب در مرکز خود است دارد و
 و اتصال را قوت دهد و هرگاه نقطه مطلوب در مرکز خود مغفود نشود یعنی
 بسته انفصال را قوت دهد و در مرکز میانی انفصال را میان بود و مغفود
 شدن نقطه مطلوب در مرکز میانی در اتصال میان بود **مسئله** اگر سوال
 از جگه و خصوصیت بود میان دو ضعه نقطه ای که به نقطه میزان بود که بود
 طایفه ضه اول باشد نقطه اش مقیم طایفه ضه دوم است ازین دو نقطه را نظر
 کنند که کدام مرکز خود است و مطلوب که دم در مرکز ناظر است آنکس جگه
 غالب بود اگر یکی را مطلوب در مرکز نباشد آنکس جگه نیکتر است و اگر گشته
 ملاک شود و اگر دو مطلوب نباشد هیچ یک نیکترند و درین حال تنم
 از یک را باید دید و از نقاط مطلوب تنم که در مرکز خود باشد و ناظر بود
 مایه گفت **مسئله** اگر بر سه که این زن جنبه شود از نقطه اول طایفه زن بود
 نقطه ششم طایفه شوهر ماضی زن بود و در تنم حال ششم متعین درین نظر
 اگر هم را مطلوب بود پس هم را شوهر کرده باشد و اگر نباشد مکرده بود و
 اگر خواهر مدد شوهر گشته را معلوم کند از آنکه ششم با از آنکه هم نقطه که در مطلوب

نسخ

ششم باشد بگوید و اگر مطلوب یکی ششم بکنقطه داشته باشد یکی
 و کرد و دو دگر سمس و اگر چهار چهار کرد که زیاد بود که سمر را ده از چهار است
 از آن یکی تا سکنش شماره کند شوهر که ششم زن باشد **مسئله** اگر گوید
 که معشوق یا مطلوب هر کسی دوست دارد یا نه اگر مطلوب نقطه تنم
 در روی باشد دوست دارد و اگر ساخته ندارد و اگر گوید که معشوق معکس را
 دوست میدارد یا نه از نقطه مطلوب **۹** یا بر کوش که معشوق معشوق
 است اگر مطلوب **۹** در روی آمده باشد دوست میدارد و الا نه **مسئله**
 اگر گوید که حال نفس من چون است مثلا نقطه است میزان با تنم **مسئله**
 حالش **۱۰** بود و مطلوب متعینش با **۱۰** است اگر مطلوب حال را احوال
 حال دیر و متعین را ابر حال گوید حال الحال نیک است بعد از این به خواهر
 شده و اگر عکس باشد حکم بر عکس کند و اگر **۱۱** را بر حال سینه که مطلوب ماضی است
 و مطلوب حال **۱۱** است فوش حال سینه گوید که پیش تر حال تو بد بود
 اکنون نیک است **فایده** هرگاه خواهر سب بیماری شخصی را معلوم کند مطلوب
مطلوب را باید دید که در کجا اجاده است اگر در اول بود حرکت البته ای کجا
 کاری بود در سر ناله و کرد **۱۲** بود شمار کتانی بود در سر ناله و کرد **۱۳**
 بود از جهت حرکت باشد از تنم در سر ناله و کرد **۱۴** بود جهت مقام دیگر

۹ زنبق پندار دستها ناله داکرد در ۱ بود بخت عشق و ممتحا بود اگر که و صلبوی
 ناله داکرد در ۲ بود بخت کی بر پشت است از سنگ ناله داکرد در ۳ بود بخت
 تزد و بسیاری اب بود از ناله داکرد در ۴ بود بخت خوف و ترس
 بود از ناله داکرد در ۵ بود بخت جین و خر بود از ناله داکرد در
 ۱۰ بخت کار سرگ بود از ناله داکرد در ۱۱ بود بخت محبوب
 و عشق یاد و نشان بود از ناله داکرد در ۱۲ بود بخت هماری یا
 دشمنی بود از ناله داکرد در ۱۳ بود بخت کینه و کینه بود
 مطلوب بود و مشاهده باشد در این از اجناس که می قطع نقطه کنه اگر آتش
 بود در خانه است افتاده بود دلالت بر کرمی و حرارت بسیار و سندی و
 بزی مرض بگری سرد است در خانه بار بگری بزی و تلخ ددا شود چار بست
 بسیار بخت باران یا مائسب یا حیوان بود در خانه آب بگری شود تلخ
 که بخوشانند حیوانات ددا رسد اگر در خانه خاک باشد بگری تلخ در ستن است
 پیری یا میری ددا رسد اگر باد در خانه خود بود بگری بسیار شیرین و
 به جز بای حیوانی و عرق ماد به ماری باران ددا رسد اگر در خانه آب بود
 بگری شیرین که بلب پرورده باشند یا از جز بای سببی اجسته باشد از خویش
 دامل علم به کرد و اگر در خانه خاک بگری برش یا شیرین یا جز بای به ادا چینه

باشد در ایران و پیر مقام دوا رسد اگر در خانه آب باشد در مسکن
 خود بود یعنی در سیم یا سیم یا نرد هم و طبیعت که جری سرد و تر و استور یا
 در آب سرد است سستی یا جز بای سببی خوردن داکرد در خانه خاک باشد و طبیعت
 که جری بشود در سستی حوش سینه خوردن از زمان ددا رسد و اگر در خانه است آید
 جری ترس و تلخ یا جز بای سببی خوردن خود را محاط کند و اگر در خانه
 باد باشد بگری فاسد ددا رسد اگر در خانه جری و جری شیرین در ترش یا سببی شیرین
 ددا رسد و اگر خاک باشد در خانه بود جری غایت ترش و سرد و سبب و سیاه و
 و جری بای کانی به از ان دیران دها رمان ددا کند از اد اگر در خانه آب است بگری
 تلخ و ترش و جری سوخته و برشته خود نفس خود را ددا کند و اگر در خانه باد باشد
 جری ترش و شیرین او را فایده دهد و جری بای حیوانی دکانی او را یاران و
 داکند و در خانه آب جری ترش و شور را رنجانی دکانی خویش ددا رسد
 مسئله است بزی دسوزنده یا بگری آب شور خاک تلخ فایده اکثر نقطه مطوب
 در رمل ظاهر باشد در باطن سید اشود در هر خانه که باشد از مسوبات ان خانه
 ان جز بای نهان و پوشیده کرد دیاد بر حصول آید یا آن سخن را بان شخص ظاهر
 بنیاد کردن مسئله اگر کسی گوید که رازی نهان دارم کسی گویم یا نه مطلوب
 از ادر اول نظر کند اگر در رمل باشد گفتن به دکان نشاند گفتنی فایده اکثر نصح سوال

سوال کنه از نفس خورد نقطه باش رسد و مطلوبش آتش است در
عمل باشد و محاسن باشد و لیست که محاسب ظاهر به نفسش نری باشد اما باطن
مراد است و اینها ای کارش نشان بر آید بشود توقف از ضایع شدن و سایر نقاط
از امرای قیامی باید کرد **مسئله** در دالسن عدد است بدان عدد در ارقام مطلوب
گفته اند اگر آتش در خانه آتش افند خواهد اول و فواید پنج و خاه نیم و ضواه پرتاب
آقا بود مثلا آتش یک و آتش دو آتش سه و قسقی هر جمیع
آتش ها اگر در خانه باد باشد آقا در شش است بود زیرا که خانه باد شش است
است و آتش آقا در پس در دو جم یازده بود اگر در خایم
بود صد و یک باشد اگر در چهارم بود نیز یک و اگر بار در دو جم باشد چوینا
که در دو جم ده عدد دارد و اگر در یکم که خانه است صد و ده عدد دارد اگر در خانه
خاک بود نیز ده عدد دارد و اگر در خانه آتش بود یازده عدد دارد و
اگر آب در سکن بود صد بود چون در پنج و اگر در خانه خاک بود هزار
صد باشد در خانه باد صد و نه باشد اگر در خانه آتش بود صد و یک و اگر خاک
در سکن خود چون در چهارم هزار باشد اگر در خانه آب بود نیز صد بود
و اگر در خانه باد بود نیز از ده باشد اگر در خانه آتش باشد نیز از یک صد
در چهارم و ضواه در ششم و ضواه در دوازدهم و ضواه در شانزدهم که عدد

فکر

خاک هزار است بجهنم آمده است و عدد آتش یکی در جمیع خانه های آتش و
بارده است در جمیع خانه های باد و آب در جمیع خانه های آب و خاک نیز همان
که گفته شد و اگر در خانه های آتش بود عدد دارد و اگر در خانه های باد بود
دوازده عدد در خانه آب صد و ده عدد و در خانه خاک هزار و ده عدد
باد در خانه های باد باشد دوازده عدد در خانه آتش نیز ده عدد دارد و در جمیع
در دوازده خانه خاک هزار ده عدد در خانه آتش نیز ده عدد دارد و در جمیع
است عدد دقح نقطه ها تا آخر خاک که خاک است در هر مرکز خاک باشد هزار
است و در مرکز آنها است هزار و صد و در مرکز باد باشد هزار ده عدد در مرکز
آتش است هزار و شصت و اگر کسی سوال کند که میان من و خانه کسی بود
بهم برسد یا نه یا طلع کسی چیزی بماند یا نه از برای هر یک از این سوال علی
بزنند و نقطه مطلوب طالع را با بیدر اگر داخل دناظر است دلیل حصول
مراد بود و اگر داخل نباشد بدست در نیاید دیگر مایه که طالع آن کسی که با سودا
میکنند با از آن که طلب دارد به سینه طالع او شفق نقطه طالع است و کسی که شمع
دنبه که قبض دی است که آن چه نوع است اگر ناظر باشد که قبض دی است در
اگر کسی دی است در مرکز موافق و نبوت باشد و داخل بود آن معامل هم برسد
و اگر برسد فایده نباشد و اگر بر عکس باشد مراد یا به مثلا طالع سایل نقطه

مرکز است و در نیم و نیم اذکر قبض سالیست و در نیم و نیم نقطه که قبض مسؤل
 است اگر قبض مسؤل در اصل باشد و سالی خارج شود و معالجه بهم نرسد و اگر قبض
 مسؤل خارج باشد قبض سالی در اصل بهم رسد **مسئله** اگر نقطه کلم که در نیم نقطه
 است از میزان به بالا رود به معنی ای بپونند و مطلوب نقطه در اصل باشد
 نظر کند در خانه مطلوبی که شکل است و نقطه زود و در چه دارد و مطلوب او
 را از زود و در چه باید دید اگر در هر کس موافق بود و ناظر باشد دلیل بر قوت آن
 کار بود مثلا اگر جهت بیمار باشد دلیل قوت مرض بود و جهت مرض را از مطلوب
 مطلوب باید جهت از طبیعت نقطه در خانه چنانکه که است **مسئله** چون نقطه
 مطلوب در در اصل آمده باشد در خانه که موقوفه کرد و دلیل نامرادی باشد و اگر موقوفه
 اگر موقوفه نشود در نقطه که مصادق باشد مثل نقطه آتش در خانه با آن کار
 باسانی بر آید و در خانه آبی موقوفه شود آن کار برایم به شوق و اگر در هر کار
 موقوفه شود آن کار را نباید و شوقی کند اگر در هر کار خود بود آن کار برایم
 بد نیست **مسئله** اگر سوال کند که امر در میزان آید یا نه از نقطه طایع و همام
 که تحصیل ارضی است و در هم که تحصیل سالیست و از مطلوب این سلفط و طایع
 ایشان بود و نشان در هر کس موافق کنند و در هر آب بار در آتش بنار و
 خاک مقبوض بود و با در بار باشد **مسئله** اگر کسی سوال کند که غائب اگر کدام طرف

خواهد

خواهد آمد رملی بر نه و نقطه بالا بود بدینند که مطلوب آن نقطه در کجاست و
 چه نقطه است و یکم مرکز خود آمده است اگر در هر کس خود خود آمده باشد معنون است
 مرکز آتش باشد مشرق مطلق آید و اگر نقطه مطلوب باد باشد در مرکز باد خود آمده است
 شمال آید و اگر باشد در مرکز آب خود آمده است از جانب مغرب آید و اگر نقطه
 مطلوب خاک بود در در خاک که در هر طرف جنوب آید و اما آتش در بار باشد
 باشد مشرق باشد شمال و اگر آب آید مشرق بود با عرب یعنی در مابین
 کنند و اگر بر سینه که این محصلی از کدام جانب به بریم در این طریق حکم کنند
مسئله اگر بر سینه که فلان کسی در دست راست یا نه عمل تمام کند و نقطه حکم
 بجای که مضمونی شود مطلوب از آن گواهی سیل دانند و مطلوب نقطه یارده را
 گواهی مسؤل و اگر هر دو قوت باشند از هر دو طرف دوری باشد و اگر هر دو
 ضعیف بود از هر طرف دوری شود و اگر یکی ضعیف بود و یکی قوی ضعف را
 میل جهت نباشد **مسئله** آتش در آتش کنده و قوی آتش در با در میان آتش در آ
 دلیرت بر یکی و شویش و ضعف مزاج در سینه بکارهای به باشد آتش در خاک
 دلیرت بر قوت و سکی و سکی در سستی و سستی باد در باد و دلیرت بر قوت دو
 چندان دکن یکی و کرانی باد در آب دلیرت بر غمناکی و محبت و کرانی دکنی
 و کندی دهنی کار با یک باد در خاک و دلیرت بر سستی و بر سستی و غمناکی و محبت

۱۳ در عربه و شکست در هر دو وجه اعلی و سفلی باد در استق و دلایست
بر راحت و کن دکی و مندگی و گرمی طبیعت و در وقت با بر کان آب در این
دلایست بر کرائی و خراجی و رسیدن بکیر یا مسکون و نعل خیزهای بنایی در مینده
اب در خاک و دلایست بر سنگی و بقیه چربای الی و کرائی و گرمی و نرمی کردن
چربای سخت و سوراخ کردن و بردن چربا و ابلون عایب و در کمره در کار با
آب در استق و دلایست بر بلندگی و رسیدن بقطب کلی و چربای کمره و
شوش و تپک و چربای جنبیده و سوراخ کردن چربای تیز و سنگی چربای سخت
در عده در قن و در دوان ابر و در سی و سیمی بعد از آب در باد و دلایست بر قوت
و رفوت و کن دکی و در ارنی و آسایش و ابلون که غنماکی اب در خاک بهره
بند است اما محسوس را به بود و ساری و در مینده کی اب در خاک برست
لیکن ارجمه اتصال یک است دیگر معلوم بسته که هر نقطه از نقطه ارش
گانه در هر کز خود نوی و در هر کز خریف است و در هر کز دست هم قوی بسته
مان طور که آن نقطه مان ضروب است مثلا است در ادرل قویست در
دویم میان و در سیم ضریف حال است در چهارم ارجمه اتصال و کارهای بزرگ
قوتست خاک و دلایست بر قوت تاریکی و تکی و همل و کرائی بسیار و بختی و
در ششی و مسکون خاک در استق و دلایست بر قوت و تحمل در کار با بلندگی

دلوفنی

چربا و درستی و سنگی و در دیدن خاک در زمانه باد و دلایست بر بلندگی در قوت
در رسیدن بقطب کلی و در ششی و مدارا در عربه و باد شمش و کز قناری و در یک
رشنی و در سخت و سنگی چربا و تپک و بلاکت امانه حاکم باد در زمانه خاک
و خاک در زمانه اب و دلایست بر دروسی و رفوت و کن دکی اما باعتبار آنکه خاک
در خانه اب برین مان شود و تیره میکند اب را و دلایست بر ششی و غنماکی
دیگر کی و کز داندین زمین ارجمه دروسی و رفوت نیکست و اگر است در دویم بسته
مثلا در ادرل قوت مال و ابلون عایب و همل شیشه و در ادرل و در ادرل
و سایر نظایر است و باد و آب و خاک را این موجب است هم را این وجه عمل
کنند مثلا است در استق و در قوت دارد است در باد و قوت است در اب
بدرست است در خاک قوت دارد و باد و در باد و قوت دارد و در اب میان
در خاک برست باد در استق قویست اب در اب و در قوت دارد و در خاک
قویست در استق برست و در باد قویست خاک در خاک و در قوت دارد و در خاک
در استق و در ادرل و در باد برست در اب میان **فصل** در معرفت نظرات
به آنکه نظرات بر چند نوع است اول متعارف و آن سگلی باشد که در پهلو سگلی
دیگر افتد و آن متعارف نجومی که دو کوب یک در چمد و قیوم در یک در یک
فان جمع شوند در هر حال صورت ندارد از آن جهت که سوت نقلی است بر شکل

۱۲
 متور است و نظر متورانه مدعا در هر سه میان اول و دوم نظر ساقط
 میان اول و سیم نظر ساقط است و میان اول و یازدهم نیز نظر ساقط است
 اول را سیم این خوانند و دوم را سیم سیم این پیش ازین بوی
 رسیده باشد این نظر بگوید که بنوش این این رسیده تو یا ده طع واری میان
 اول و چهارم و دوم نظر سیم است چهارم این و دوم ایسر و مدعیان که بنظر
 ترسین اتفاق کرد در حال بود میان اول و سیم نظر سیم است سیم سیم
 چنان در نهم سیم ایسر و کاری که تعلق با سیم نظر داشته بعد از این بشود
 میان اول و سیم نظر ساقط است میان اول و سیم نظر ساقط است و مدعیان
 که میان نظر تعلق کرد در حال بود میان اول و سیم ساقط است و میان اول و
 دواردیم نیز ساقط است بهر آنکه مقارنه بعد سیم است و بهر آنکه سیم است و
 و سیم سیم دو سیم است و ترسین سیم و سیم سیم تمام و مدعیان تمام
 دشمنی با هر کسی که منسوب است خانه این نظرات واقع شود و همین اثر دهد **فایده**
 اگر شخصی چیزی را که بیجا بود فرضی خواهد که معلوم کند که مگر میشود یا نه مثلا اگر مقصود
 طالع و ناظر سیم بود به حال باشد آن شخص مگر کرد اما فایده ندارد و اگر مقصود
 طالع ساقط و ناظر سیم حوش حال بود مگر شود اما فایده دارد و اگر مقصود
 به حال و ناظر ساقط باشد فایده مکنند و ناظر حوش حال باشد

انبار

شوره فایده دارد **فایده** اگر فوای که برانی که حکم کرده ای از مکی و بدی
 نمانند گاه دیگر انجمن خواهد بود نظر کنی که مطلوب طالع در یک است در خانه آسم
 اما در آب یا خاک و نقطه مطلوب در کدام مقام مقصود میکرد مثلا اگر نقطه
 آسم **فایده** این مقصود شد که خانه دانه است چون حکم کرده باشیم از مکی و بدی گوئیم
 برای کار اعتبار نیست او در طرف شود در ساعت یا در روز زد اگر در دویم مقصود
 شود گوئیم تا یا زده روز دیگر طرف شود و اگر در سیم مقصود شود گوئیم تا صد
 یک روز دیگر طرف شود و اگر در چهارم واقع شود مقصود شدن آسم **فایده** گوئیم
 یکسال دیگر او زد اگر در پنج واقع شود ده روز زحمت آنکه یا این آسم است یکی
 ده باشد و اگر در نهم واقع شود گوئیم صد روز زحمت آنکه زایل آسم است یکی صد
 باشد و اگر در سیزدهم واقع شود گوئیم هزار روز دیگر طرف شود و نقطه بار دانه
 و خاک جلوه این قیاس است مثلا آسم **فایده** کمی دانستی **فایده** دانستی **فایده**
 عمل هلال قیاس **فایده** دیگر هر آنکه آسم را بر است داده اند و بار برابرند
 و آب را هم و خاک را با آسم را بر در بار است و آب را ماه
 و خاک را بر سال رو باشد اما فایده ط ۲ این اعداد همان است که اگر از برای حوش
 و محاسن بود یا غیر این نظر کن که چه نقطه است و در کدام خانه واقع است و اگر از
 ساعت حساب کند و در روز و در دهه ط ۲ کند و اگر در روز باشد وقت ساعت

۱۴ و اگر خانه بسته سیزده سیرده و اگر از سال بسته است پست مثلا نقطه آسفی
که تعلق به است دارد در خانه خاک بسته او را شرکت باید داد آن قدر خاک
چنانچه در ۲ ما ۸ ما ۱۲ ما ۱۶ ما هر یک روز بسته یا یک روز یکسال در
خانه آب اعتبار نه اردو اگر در خانه آب بسته اعتبار نه اردو اگر اعتبار کنند
ماه دیگر و زکوبید و کلمه نقیض این تمام است **فایده** اگر خواهد که چیزی بخرد یا
بفروشد در خریدن ۱۲ دهر پیش از ۳ که ضرب کند با صاحب خانه فایده
ادار ۱۲ در هر کس موافق و غیر موافق و اگر خواهد که بفروشد از ۹ گوید و جوهر
۱۰ و فایده او را و اگر خواهد که با آنکه این جنس که در شهر دارد بفروشد بهتر
است یا چند روزی که آن خواهد بود بهیچ مدعا اگر خواهد که بفروشد مطلوب
۱۰ را که فایده حس است باید دید اگر آتش و باد بسته در هر کس موافق حس دی فایده
کنند بزودی زد و بفروشد اگر در غیر موافق بسته بفروشد فایده کم کند دیگر مطلوب
مستقبل را باید دید اگر خوش حالی است بزود بفروشد اگر مطلوب مستقبل به
حالت کفایت کند مگر مطلوب ناگهانی او سبب شود در هر کس موافق و ناظر
بسته کوئیم خردفته شود و الا در هر کس مطلوب هر کس که در آن است و فایده حس
است آب یا خاک بسته در هر کس موافق و ناظر بود کوئیم خردفته میشود الا در هر کس
لیکن فایده دارد اگر در هر کس لطف بسته فایده نه **فایده** فایده اگر خواهد

که

که نه انزنان بر چه عضو در دارد در مطلوب طایع و در گوید به بند که اگر مطلوب
طایع اگر در لول بود بر سر او اگر در دم بود بر گردن و حلقوم و حس عد **فایده**
اسکال نقاط که دلالت بر حکم کند نقطه طایع بر جوب دلیل کند **فایده** بر سلاطین نقطه
۳ بر طایع و جاسوسان ۴ بر سکرگاه و کوس و سلاح ۵ برای بیان **فایده** بر تمام
ایلی نقطه ۶ بر سر دشمن نقطه ۸ بر کشمان ۹ بر بخشینی و ترددت سکر در سلاطین
نقطه ۱۰ بر سیدان سالاران و سران سیه ۱۱ بر ظرف و حج و در آن نقطه ۱۲ بر ستون
بکتر از روح شش که آنکه که دم سده بود که دم حس و فضا اندون انشان را حال
حکوم است بر همان طریق حکم کن **فایده** در غیر اینها توان گفت که نقطه بران بهر
که کرد و با جهات با ساسات تا در جانب دارد اگر بهر دو موضع در دارد و در شکل
تواند کند البته غیر بود اگر بهر دو بر معی که باشد در هم حرب کند و آن
یکی که سنده بسته در فضا در خانه حرب کنند هر شکلی که بر آن آید با سکی اول
خوب کنند در هر خانه که بسته غیر بود در شکل یا در خانه و اگر در چهار چارود در
معنی که بسته سکی ارشاد تواند کند در آن دو سکی دیگر در آن شکلی یا بکند او
چیز گوید **فایده** در هر صی نه آنکه هر صی را از نقطه مطلوب معلوم توان کرد اگر
آتش بسته در هر کس آسفی خردد آینه بسته معدنی بسته و بار و توکر باد صوانی بو
اب در هر کس آب بنامی بود خاک در هر کس خاک که گاهی بسته از مطلوب حکم در هر کس

۱۵ در هر فرد نباشد هم برین اهر و نواظ باید که آنکه شش هفتاد و شش سیج از آن باشد
 و نواظ پنج بود **ن** در بخش اقلیم به نقاط اوقات نقطه در مرکز رود هر کرم که باشد
 فواهد السن هزاره با هر ماه آب هوا خاک در آن برین موجب است **==**
== اقلیم اول **==** اقلیم دوم **==** اقلیم سوم **==** اقلیم چهارم **==**
== اقلیم پنجم **==** اقلیم ششم **==** اقلیم هفتم **==** اقلیم هشتم **==** اقلیم نهم **==**
 به نقطه از نقاط سپوند در آن نقطه طایفه اقلیم اول باشد و دوم نقطه را
 اقلیم دوم همچنین تا به وقت نقطه که اقلیم هفتم باشد چنانکه اشکال آن نقاط از
 دیوار آب و خاک نوشته شده دیگر چون نقطه از ایران بالا رود به نقطه سپوند
 در اوقات یا سات بهار از ایران نقطه کوپیم اگر آن نقطه باد باشد در خانه اسن از
 اول چکی که از او که در خانه باد باشد یا در باران بسیار شود و اگر در خانه اسن
 سبل و باران نشود اگر در خانه خاک باشد چکی در بی هوا بود دیگر از آن نقطه تا
 سه نوبت سه ماه پیش بهما بود سه ماه دیگر تا ستان و سه نوبت دیگر سه ماه یا
 نیز و نقطه دیگر سه ماه زمستان تا دوازده خانه تمام شود در شانزده خانه
 رمل گانه باشد که خانه آدم در شانزدهم اشته بطریق برج را نیز بطریق سیاحت
 و باد و آب و خاک بهما نقاط آتش و باد و آب و خاک رود چنانکه نقطه میزان

بهر خانه که سوزد آن غلی باشد و دو نور سه جود اما تا دوازده نقطه دوازده
 برج تمام شود **ن** در احکام دزد اگر کوسید که در بی مقام جماعتی استند
 بهین که دزد این میان که ام است چون رمل بر نند و نقطه حکم به بالا برد آرد
 راست که توانی اشکالت از نقطه هفتم به ترتیب تا آنجا که آخر شود در نقطه طایفه
 که مطلوب خود را دیدن باشد در مرکز مواضع دزد آنکس بود خصوصاً که سخی
 ایشان **==** یا **==** بود و اگر مطلوب در مرکز مواضع باشد یا در مرکز مواضع بود
 و ساقط باشد در دستان همچون **==** در خانه سخی که نقطه آب در خانه آتش عرض
 آنکه قوت و صوف نقطه را ملاحظه نماید که در سخی و همت از **==** که کوه مال دزد
 از **==** کوه بعل و کتس از **==** و مقام از **==** و جامه آتش از **==** و کس از **==**
 و معصوم از **==** و خوش از **==** سفوش از **==** شغل و عملش از **==** و ا
 میزین از **==** و چهار مایین از **==** معنی و دیم **ن** در خانه هفتم میند که در نقطه
 است اگر آتش فر دمانه مطلوبش میند که در که ام خانه است اگر در خانه آتش
 بود نواظ باشد به هفتم زرد هره است که سرفی رند و سرش سوخته یا دانی داشته
 باشد شخص باریک اندام بود و نند و کشته ده ابر و با قوت و ساده روی باشد
 اما نقطه های که از آتش و باد و آب و خاک بود به اعضای انسانی است
 دار آتش **==** گرفته اند و آتش **==** را بر سر است کرده اند و آتش **==** بر چشم

۱۹۶ جب واسن راز بر شغم راست و آستن را بر دماغ آستن بر زبان
 و دندان و اسن را بر گوش جیب و آستن بر گوش راست و آستن بر
 دوش راست **درمان باد باد** سردی جیب و باد بر دوش راست یعنی
 ار حلق تا آخر گوش باد **در سینه باد** بر دل و قوت روح باد **بر نوبه بقول**
جیب باد بر زیر پهل راست باد **بر زیر سینه و شکم** **جیب آب آب**
بر ناف آب بر پست ز با رو آب **بر ران راست و آب** **بر ران جیب**
و در آب بر روی آب **بر ران راست آب** **بر ران جیب آب**
بر دو طرف سردی در میان خاک **بر بر او جیب خاک** **بر ران**
نوی راست خاک **بر بر او جیب خاک** **بر ساق پای جیب خاک** **بر دست**
پای خاک **بر انگشتان خاک** **بر پشت پای خاک** **بر کف پای جیب** چون این
 مدهات دانستی میان کینم ایچیم از حضرت داماد علی السلام که در دوا داره
 فاه حکم کرده و آن موقوف بر مدهه همینه اول است که میزان رطل معلوم کنی
 و آن سکی نوندهم است قاضی رطل است و در این فاه شکل طاق نمی آید و
 اشکال طاق را غیر منزله ای هوانند و آن است **در آب** **در آب** **در آب** **در آب**
 میزان اینست **در آب** **در آب** **در آب** **در آب** **در آب** **در آب** **در آب**
 بیالامه رود و در فاهنا هشت گانه قرار میگیرد که اهمیت و نبات است بخلاف



که نقطه ندر اید و اگر در میزان آید نقطه آن بسته باشد انقلاب و مدالو
 باینه کردی که یکین مد انقلاب و در انقلاب است که اول را **با ۱۳ و ۲۱**
با ۲۳ و ۳۱ **با ۳۳ و ۴۱** **با ۴۳ و ۵۱** **با ۵۳ و ۶۱** **با ۶۳ و ۷۱** **با ۷۳ و ۸۱**
 گرفته باشد و در اهمیت ساز و آغلب است که میزان بکشید و اگر نکته
 در فواید که می گویند نقطه کند در سکی است **در ۱۳** که چه نقطه دارد هر نقطه که از نقطه
 اربع داشته باشد از آن غیر توان گفت **در ۲۳** **در ۳۳** **در ۴۳** **در ۵۳** **در ۶۳** **در ۷۳** **در ۸۳**
 غیر سوال که است و اگر فواید که حکم از رطل کند اهمیت با سات رندیس نظر
 کند که **در ۱۳** و سکی خارج بسته شده یا داخل یا ثابت یا منقلب هر یک
 را بر امور اتصال حکم بر نکند و در الغضال بر بدی داخل را حکم بر عکس
 و ثابت را حکم بر برسی یا بسته گی میست و منقلب را حصول مراد سده یافت
 وخی غیر افضیارد بعضی از رطل نیز غیر حکم میگویند و آن چنانست که نقطه کند
 که شکلی که در فاه **در ۱۳** است چه نقطه دارد از آستن و باد و آب و خاک
 پس سینه که مطلوب او گجاست غیر از نقطه مطلوب گوید و باد در فاه **در ۱۳**
 نباته سینه اگر باشد اعتبار نکند و اگر انقلاب و در انقلاب و در میزان بکشید و هر
 نقطه که بالای رود در سکی خود بود و غیرانی بود آن کار است و اگر غیر منزله
 منی شود با مهمات رطل را با مهمات رنده و مهمات اصلی اینست

۱۷ **و حاصل این را اجمات سازد در حق تمام کند و اگر نقطه**
 در بنات نیز مرانی همی شود بنات آن رمل را به بنات اصلی زند و حاصل
 این چهار سکنی اجمات سازد در حق تمام کند و حاصل اصلی ای است
 که نمودن منقذ **و خاصیت این انقلاب آنست که میزان**
 از صورت خود میگردد اگر بار انقلاب کنند همان رمل اول ظاهر شده غرض
 از انقلاب آنست که نکته در سکنی خود آمد یا به شکل مرانی منوی کرد **قاید**
 به آنکه هر نقطه که در میزان به ناله بود یکی از خانه ها است که نه منوی کرده
 و بار از آن خانه بجا نه دیگر بود و بعضی یا بطول و بعضی حرکت نقطه اجمات
 به بنات بود و طول حرکت نقطه اجمات با اجمات بود و اگر نقطه از دویم
 بسم یا از چهارم بودیم آمد بطول آمده باشد و اگر از خانه پنجم ششم و هفتم
 و هشتم رفته باشد بعضی آمده باشد در ادو حکم است یکی آنکه نقطه بسکن خود
 رسیده باشد و یکی دیگر آنست که نقطه بطول یا بعضی رفته باشد از تنهایش
 حکم گفته و بگوید اول آنرا این حال درین نکو آتش می آید و از آن حال بر میگردی
 و آن حال تر از خود نمی ماند و نوعی دیگر کار تو صورت میگردد زیرا که این نقطه
 ازین جا به این جا شده و اگر نقطه از خانه بی بی یک منتهی کرد و گوئیم
 اول حال تو به بوده اکنون قوت میگردد و اگر از خانه نیک بجا نه آید

لج

گوئیم اول کار تو نیک بود اکنون به است و اگر از خانه نیک بجا نه نیک آید
 گوئیم اول و آخر کار تو نیک است و در میان نشویش کشتی **نایب** به آنکه
 هر حکم را از احکام چهار مطلوبت اول آنکه آتش اول طلب آتش دویم
 کند و باد آب و خاک نیز حس است و این را مطلوب حال گویند دیگر آنکه
 آتش آتش طلب است و تقیم کند باد آب و خاک نیز برین نوع است و این
 مطلوب را مطلوب حاصلی گویند نوع دیگر آنکه آتش اول طلب باد
 اول کند و آتش دویم باد در اول طلب کند و این را مطلوب مستقبل
 گویند دیگر آنکه خاک تقیم طلب است و تقیم گویند آب و عجم طلب باد و عجم
 کند تا آخر دای نوع را مطلوب غایبانه گویند که حکم شده و گویند
 غایب بکار آید پس نظر درین مطالب کند اگر مطلوب غایبانه در مرکز
 موافق بود و ناظر باشد با طالع گوئیم از غیب کار تو بصلاح آید و اگر مطلوب
 ماضی در مرکز موافق بود و ناظر باشد گوئیم نالگاه کار تو برادر شود و پیش ازین
 نیز برادر بود و اگر مطلوب حال در مرکز موافق باشد و ناظر بود گوئیم لطف کار
 تو پیش می رود و اگر مطلوب مستقبل در مرکز موافق باشد و ناظر بود به طالع
 گوئیم بعد از این کار تو پیش خواهد شد و ما مطالب از بهر اول از دراج آید
 کردیم **در بیان احکام خانه اول** از درازده خانه که در اینها علیه السلام حکم

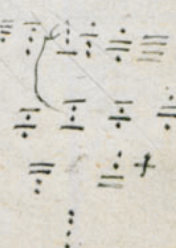
۱۸ کرده اگر کسی از تن و جان پرسد و ابتدای کار شخصی را در احوال مورد عورت
و رفقت سوال کند و گوید از برای من رملی بزنی که کار من بمرتبه اعلی خواهد رسید
و تن و جان من بگونی خواهد ماند و ابتدای کار من بصورت خواهد بود یا نه
این سات رملی یا فیم که حضرت دانایال برای خوب حکم کرده و اجماع ان
رملی اینست **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
آند به **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
بود مطلوب خود را که آتش است در دوازدهم دید در عایت پستی چون
به پنجم مستعمل شد مطلوب خود را که آتش است در دوازدهم الوتة خود در بیست
اعلامی در **۱۳** که گواهد است در اول تن و جان و ابتدای کار با دست ازین
و مطلوب که ملکی در پستیت درگیری در بندگی انتقال شد که سوال سیاه
است که در مرتبه ادنی مرتبه اعلام رسد یا نه بقرینه **۱۳** که گواهد است در اول
تن و جان و ابتدای کار با دست سوال ازین با تو اند بود سیاه گفت آری ایین
مجموع سوال دارم بعد از آن نقطه خاک **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
دار **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰**
کرد بودیم به **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
آب بلا رفت و در اینجا دهنه الوتة داشت و آن تمام قوت است کو پنج مرتبه

نوبلا

نوبلا میرود و بعد در اعیان و احوال و اعلی و سهر خود سبوی اشرف در بقعی
کار نود رعایت مانند است و تن و جان سلامت است و غده ای سکو خواهد یافت
و میل طبیعت بر شیه ماست و جزای تنده اینها که گفتیم بخت است که خاک **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
نماک **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
شود و با حرکت طول مطلوب **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
ولایت که ازین پیشتر از این با خصوصیت و صادرات اضافه است در برده و هند
مشکار نوهان شده و مرض صفراوی و سودا حیرت و در دهنار یا خزان آنکه
نشویش بکشی یا گشایدنی و اگر **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
میدید احوال میانه بود و چهارم دلیل قوت است و اگر در ششم بیند دلیل است
که بجهت هر تبه و یا ابتدای کار خوبی داشته باشد و در خانه با احوال بر و پریشان
باشد یعنی اگر در دهم میدید و بجز مطلوب مافی حون خاک **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
بود کو پنج تر ازین پیش بخت مال فوق بود و در دستان و قدم نمایان نشویش
گشاید و در مستقبل نیز بخت محبوبان و لشکر خواهی بود و از غیب ترا قصد
مقامی خواهد شد که آن مقام وطن نباشد و در آن مقام کار است میانه آرد و
در دم اینجا نیز میان خواهد که شدت و الله اعلم **احکام خاصه دوم** اگر کسی
سوال کند که فلان کس پیش من می آید یا فلان مال دست من خواهد آمد

۱۹ با برابری این فایده خواهد بود یا در فایده خواهد بود از سوالات خانه ۲ سوال

گفته شد که در این حال چنانچه قوم خود گنبد و حکمت در صورتی که از این راه که گنبد
 نشود اینست **پس آتش** که نقطه چهارم است در نیمه ۱۲ آتد
 دار ۱۲ به ۹ دار ۹ به ۲ به این **پسوست** که آتش ۴ است در آتق
 را طالب است که آتق **پسوست** است در این راه ظاهر نیست و آن را حربه **پسوست**
 سکنی که صاحب خانه ۲ است بر این می آید بار حرکت عرض فتنه باشی
پسوست که طالب آتش **پسوست** است پس یکبار حرکت عرض خورشید یکبار
 حرکت طولی که غیر تواریخ است که بهمان سوی تویی آید دی را دوست
 می آید یا مایه یاد آئی که طالب آتق سایل گفت از این مجموع سوال دارم
 پس نقطه حکم که باد **پسوست** است در نیمه ۱۲ به **پسوست** رسیده با کسب بر عرض در ۱۲ به
 باد رسیده و اینست در حرکت اول بخانه برای اقله در باد **پسوست** در هر دو مکان
 خود یافت ناظر به تابلو لیسنت بر حصول مراد بزودی و کسب بر عرض باد
پسوست مطلوب بود اگر باد **پسوست** است در میزان در مرکز مایل بنظر تریج کوبی و غنچه
 خاطر حرکت مال غایب داری این مال برسد و این دست غایب نباید از آنجا
 فایده داری رسد و از آنجا فایده بود زیرا که آتق در خاک خارج از نو و باد
 آب داخلی در نقطه داخلی که باد است در خانه داخلی که آب است افتاد و لیسنت که



اولی

بر کی سعادت شغل و عمل سبیل شوده اذ ان نفع بوی رسد در زمان کشته
 تر از شغل و کاری بر کی عزت و مال بود و محبت محبوب اکنون آن بزرگ
 محبوب بر کشته اند و از غیب ترا بخت محبوب الم رسد و در مستقبل ترا نفع
 در حرکتی بسوی اقر با و خدمتکاران افتد و از ایشان فایده گیری و از غایب
 در زمان و شریکان نیز فایده شود و در مقام دیگر و پس از این تو شما فایده
 داشی یا نفع در حرکت و اکنون تنها مقصود کاری خویشی کرد و در دوستی ترا
 فایده حاصل خواهد شد که بر ادبسی و الله اعلم **الحکام خانه ۱۲** اگر کسی
 سوال کند که از فرشتان در فایده باشد یا نه یا در حالی که می نزدیک روم باشد
 یا علم خویشی یا در حال کس جهانی که یا غیر اهی یا نه یعنی که حرکت در این جهت
 این مقاصد زده و حکم کرده اینست که اگر در **پسوست** **پسوست** نقطه آتق
 میزان را از نیمه حکمت غیر در ۱۲ پیوسته دار ۱۲ به ۱۱ رفت دار ۱۲ به ۲
 به **پسوست** رسیده و از آنجا بطایر رفت اما چون نقطه **پسوست** اعتبار نگردد نیز
 که در جبهه ندارد و نقطه چهارم در آن موجود است پس در این چهاره است که
 خانه سکن **پسوست** و آن نقطه که بجای اوست از روح و فرط اطلاع اعتبار کنیم و از
 مطهرش حکم کنیم و از مطهرش کنیم پس چون **پسوست** بود که شغل و خانه نفع حرکت
 است و دیگر آنکه بیرون طول **پسوست** است و مطهرش آتق **پسوست** است در ۲ بود

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰

۲۰ غیر از آنکه در نقل و حرکت باشد فقط حکم را از نوعی که با **۱۳** است به **۱۴**
 رفت در اینجا **۱۲** و **۱۱** منتهی شده باد **۱۳** در خانه خاک را این است چون فقط
 باد در می خانه ضعیف است در کسی **۱۴** نظر کردیم **۱۵** بود او مطلوب بود
 را که با **۱۶** است در هر که خورد داشت تا طر بخورد و لذت که از آن کام میند
 و بعد در دهان مال یا بده در برده و فرست کار نفع رسد و نقل و حرکت نزدیک
 واضح شود و از این نشین نایره چند و ارشاد جدائی نباشد و علم میگوید کند
 در دهان که شسته از نقل و حرکت و اگر با فایده نبود در دهان آینه فایده
 میان بود از غیب از طرف ملک و محبوب رنج کوی و دشواری کشی گسین
اصحاح هجدهم اگر کسی سوال کند که تک و متن من خون است و از املاک
 بعضی باشد یا در ماس چو است یا در احوال چو است یا در نفس درین مقام موجود
 است یا عاقبت کار می بکشد رسد مملی که حضرت را اینها بجهت این قوم کشیده
 و حکم کرد درین طریق است که نمود **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰**
 در نیم **۳۱** آمد و در **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰**
 کفتم میتوان که غیر از مقام فعلش باشد و دیگر فقط بحسب عرض از دیدم به چهارم
 بافتن **۵۱** رسیده و ادطالب آتش چهارم است می طلبید که مقام دید و کج حکم
 سائل و سطر منسوب است خانه چهارم است و فقط با حکم است و نیم **۵۲**

آمد و در **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰**
 با **۷۱** بود و ادطالب یاد **۷۲** است در اول یا فتم در هر از مصادیق کونیم از **۷۳**
۷۴ که به او املاک و قدر عاقبت کار یا است کفتم کما در میسری زیرا که مطلوب
 خود را تا طر بخورد دید و غیر مبدل بود چون بحسب هر عرض فقط با **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰**
 رسیده در **۸۱** و مطلوب خود را که با **۸۲** است به تکرار دید بعضی اوقات تا طر
 بعضی اوقات غیر تا طر کونیم در برین حالت بعضی اوقات بحسب زان یا دشمن
 در شوش خوانی بود و حرف نواسطه حال عالم فرا می داشت **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
 و مستقبل و مطلوب غایبانه و مطلوب ناگهانی با **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
۱۰۱ است و این مطلوب خود را که با **۱۰۲** است تکرار دید در هر که موافق
 و مخالف تا طر و غیر تا طر کونیم پیش ازین حکمت مال یا شریک یا فند تکرار یا نقل
 و حرکت یا اثر تا شوش بود در هر که تر اند و شمشه ناگاه کارت با کبر و
 مطلوب مستقبل است **۱۰۳** بود و ادطالب است **۱۰۴** است در هر که مخالف
 و غیر مدل بود کونیم بعد ازین ترا حکمت ابتدا ای کاری است فوش یا
 بجهت نفس خود و شوش خود خواهد بود و در هر که خواهی پشت مطلوب تا
 بیانه **۱۰۵** بود پیش ازین **۱۰۶** است در هر که خود بود کونیم ترا از هر
 ساری رسد یا سردی تلف شود یا به نفس خود در هر که است افتد کونیم شوی

۲۱ اندک عارضه روی ستوار و مطلوب حاشی با **۶** بود در زمای سوز
 بحاشی باد زود **۷** بود که کج الحالی ترا بخت مال غایب یا سلطان فزونی
 بشه و اندک دفعه غم به همت ملک بشه مطلوب ماضی **۸** بجس بر عرض
 باد **۹** است که کج نمزاد در زمان ماضی بخت محبوب و برده سوسش بود تا کاش
 ابربرده نشویش رسد مطلوب مستقبل را نظر کردیم آب **۱۰** بود بنگار بود
 هرگز خورده شوی کج نمزاد این کار تجمرد شود از همل مالی غائب و شرنیک
 و دشمن و هماری تلف کرد در نقصان کیشی مطلوب فایان آتش **۱۱** است
 در خانه مخالف کج نمزاد ترا بخت زنی یا حیوانی رسد و ترمزد افندی دانه
احکام فایان اگر کسی سوال کند از زنده و مشوق در سوال و روشنی
 آنچه تعلق بخانه **۱۲** دارد سر فاسد کفت درین باب رملی یا فنجی اردانیال
 مدین موجب که نموده میشود **۱۳** **۱۴** نقطه آب **۱۵** که خمر است و آب
۱۶ است در **۱۷** به **۱۸** بیوست که آب بنفشه است و مطلوبین آب **۱۹** بود
 این نقطه اشتم بود در خانه اشتم افقا و کفیم سوال ابر برده و بچار و مرض و مال
 غائب است است نیامه کفیم از طبع نقطه غیر توانه که بود زیرا که آب **۲۰**
 را آب آب **۲۱** دو سیت دالا آب **۲۲** آب **۲۳** است و او طالب آب **۲۴** است
 از سبیل پرسیدیم که تو را غائب و مال غائب و مال زن برسی کفت نه بخانه **۲۵**

نظر از

نظر از اقیم **۱** بود که صاحب سکن **۲** است کفیم از امید دوستی و فرزند
 و مشوق برسی کفت آری دیگر آتش **۳** آتش **۴** میطلبید او را در **۵** فتم
 و آتش **۶** را ملاحظه نمودیم بگفته آنگه تقدیم آتشش بخلاف آب پی جز این
 دو طریق از زنده و مشوق بشه بعد از آن نقطه حکم را بر نیم در دیدیم به خاک
۷ رسید و آن طالب خاک **۸** است **۹** را در مرکز مصادق یا فنجی نوی
۱۰ این دلیل حصول مراد و مقصود است به سبب خان پس دریم به **۱۱**
 رسید و مطلوب خود را که خاک **۱۲** است در **۱۳** در مرکز مصادق و
 این نیز دلیل حصول مراد بود پس از **۱۴** بجای که **۱۵** بیوست و مطلوب
 او خاک **۱۶** بود در **۱۷** یادست در مرکز مصادق کج نمزاد در فضومات این خانه است
 خواهی دید و کام و مرادت میسر خواهد گشت مطلوب ماضی **۱۸** خاک **۱۹** بود
 در **۲۰** است کفیم ترا برسی از این کفت مال غایب یا شریک یا زن خوف
 پیدا شده و دیگر گفته و مطلوب مستقبل **۲۱** بود او را در دوازده باقیم
 در مرکز سالم و مصادق کج نمزاد این ترا احوال و مال و قدم و ماضی مع خوا
 بود و مطلوب ماضی **۲۲** که خاک **۲۳** است در **۲۴** یا فنجی از مرکز سوال کفیم ترا
 از ملک و اثر با فایده رسد و از مشوبات این خانه مراد بینی و الحال بواسطه
 مطلوب حال که **۲۵** است ابر و دستان و زمان نموداری و بعد از این **۲۶**

۳۲ خود را ابتدای کاری یا محسوسین یا زرق زفق نیکو فزونی یافت و مطلوب
 ناکاهن است ترا از غیب بردن و حیوان کوچک بدست آید و مراد یابی
 مطلوب ماضی **ج** خاک **ج** است گوئیم ترا قبل ازین از سفر دمال فایده
 بود الحال نیز فایده از ملکه و محبوب و تقوی و حرکت و اثر با نفی ریش و آرایش
 ترا محبوبی بدست آید و نقصان مال شود و لکن عاقبت بخیر بود و الله اعلم
اصحاح خانه سیم اگر کسی سوال از پی رو کعبه دکار و قدمه کعبه را بجا آورد
 کوچک مثل کوسفند کاه و مرغ یا چیز نایب بهمانی دستور آن دین در مردم
 در پیش و غیب و بیکیشی و دیگر کردن و بیکتس و برین نوع سخن ازین خانه
 باید گفت سر صواب گفت درین باب رملی از اعمال و اینها علمه السلام طلب
 کردم برین صواب ماضی **ج** **ج** **ج** **ج** نقطه فخر که آب است از ایران
 رندم در **ج** پیوسته و آن آب **ج** علی علیه السلام در **ج** یا بیغ تا چون نقطه **ج**
 رسید در اینها اعتبار نکرد ما نیز اعتبار نکردیم در جمع کردن کسی **ج** بجای او
 آب **ج** بود و طالب آب **ج** است در ازل و تخم با بیغ و نقطه آب و خاک که او
 ششم است از مسویات خانه که گفتیم از کار و قدمه کعبه را در اینها گفت آن
 سوال ازین است پس نقطه را که خاک **ج** است از ایران رسیدم در **ج** خاک
ج رسید آن شکی حوت بنو دبا ری کند **ج** رصوح کرده مطلوب او که خاک **ج** است

در ازل یا نیم و پنجم خاک در خانه آتش ثابت است گفتیم بخار سوس گشته
 تا مدتی و در بر شود و بنوی در نوانی و بر همانند و سودی و بد کوی و غیبت
 واقع و مردم در این بلند مرتبه گردند و مرغ گرفته بشود و سایر حیوانات
 و کوچک بدست آید و حرکت کردن خاک درم از آب مطلوب ماضی **ج** خاک
ج است گفتیم پس ازین ترا از ملکه و محبوب که ان احوال خوش بود و کاه به
 ال حال حرکت نفس خود یا ابتدای کاری با معشوق یا خرد یا مال و شتر میک
 و بردن و حیوان کوچک نفع بسیار رسد و بعد ازین حرکت مال شتر میک نوس
 کشی و نقصان یابی در غیب ترا محبوبی یا زنی بدست آید و نجات نیکو
 بانی دکار و مراد شود **اصحاح خانه هفتم** اگر کسی سوال کند که احوال
 غایب چو است یا در آن کس است یا کعبه دکار چو است یا فلان جای روم
 یا نیازن خواهم یا شتر میک یا دعوی یا جنگ یا مسالو کیم یا مسالو در کیم یا حکم یا
 احم فسوس است سر صواب گوید درین باب رمل از حضرت دانیال علیه السلام یا نیم برین
 موجب **ج** **ج** **ج** **ج** نقطه آتش **ج** **ج** **ج** **ج** **ج** **ج** را در دیدیم با است **ج** رسید در
 ازل آتش و است و طالب آتش **ج** است در **ج** یا نیم که شتر میک از تخم است
 و آتش آنجا ضعیف بود لازم از خانه می باید که است پس از **ج** یا نیم **ج** خانه
 چو را خانه است و ضوابط او بر همس سوال فخر گفتیم یا با کعبه است

پس نقطه حکم که آب است **۱۰** است زینم در **۱۱** آب رسیده که طالب آب است
 و اورا در مل یا فیم کفیم توای غائب را بخوای دید و در این کس نیست
 که توفیق کرده و معانی جای نیروی و معانی و معانی بر او توفیقست و سوال
 غائب میان است و زن از توجه میشود و غائب انجانیت که توفیق کرده
 و جای دیگر رفته است خواهیست که بر این که نهایت این احوال چیست و وقت
 نظر کردیم بجای آب **۱۲** روح آب **۱۳** بود و او طالب خود که روح آب است
 یا فیم در خانه **۱۴** روح آب **۱۵** در خانه آتش ضعیف بود کفیم خیر ضعیف از غائب بر
 دارد و در واقع شوی و جسک و معاصره ضرر دارد و معانی نباید کرد و در این
 در مقام دیگر غائب پریشان باشد به حال دعا بر آید و مطلوب ماضی **۱۶**
۱۷ روح **۱۸** بود و بر جان بود و بر جان **۱۹** بود روح آب **۲۰** طالب روح آب
۲۱ بود در خانه آتش و با در و مایل بود کفیم پس از این احوال غائب میان بود
 از نقل و حرکت و لغز با نقصان یا به مطلوب حال آب **۲۲** روح آب **۲۳** بود
۲۴ یا فیم کفیم الی بعد در دستان غائب را قوت بود و مطلوب مستقبل خاک
۲۵ روح **۲۶** بود در خانه آتش مگر یا فیم کفیم بعد از این حکمت دومی ترده خواهد
 بود و کار با مانعی آید و هر ای باید مطلوب تا مانع آتش با بود و مطلوب روح
۲۷ آتش **۲۸** و روح آتش **۲۹** در خانه خاک و آب بود کفیم ناکه غائب را از غیب

فونی پیدا شود یا از زنی یا از مقامی و پنهان شود در مقام دانه انیم است
احکام ص ۱۰۰ اگر سایل سوال کند از مال غائب و مال در دو
 میراث و مال زن و مهر که در کشتن و ترس و جم و در کجاست هم آسید و عرف
 و غیر این ها از منومات خانه ششم سرخاب گوید بدین سوال احکام از ا
 مال حضرت داسال علیه صتم این زمل یا فیم برین موجب حکم کرده بود
۱ **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 فونر اورا در دویم خود دید و دیگر که مطلوب **۲۱** است بر جانیت است
۲۲ است در اول تکرار است **۲۳** را یا **۲۴** صاحب خانه است خرب کردیم
۲۵ نوله کرد و دلیل مال غائب باشد بنویسند آتش **۲۶** باس **۲۷** و بدین **۲۸**
 مطلوب خود را در دویم سوال از مال و بورت بودن و مال و زود برده بود
 و میراث سایل گفت کسی است و فونظ آب **۲۹** که نقطه حکم است زینم در **۳۰**
باب ۳۱ رسیده و اورا **۳۲** زینم **۳۳** شده نقطه خبر بعدل بود و مطلوب
۳۴ که آب **۳۵** است در مل است برین دلیل کفیم قوت نباشد و معاصره
 نشود و مال غائب بدست سایه و کشتن و عرف شدن و مهر کرد و خوف
 و بلاکت باشد و ارحام و آسید فونر در مطلوب ماضی **۳۶** آب **۳۷**
 است و بر جانیت کفیم در زمان ماضی نیز مال و میراث بگردنود و مطلوب مال

حال حکم شده که آب **چ** است مطلوب مستقبل بر آنکه فکر **چ** است در **۸** نهم
 در هر که مصادق ناظر کرم در زمان مستقبل بعد از هر از او صد روز زمراد باید و عمل
 غایب بدست آید **احکام چهارم** اگر سوال از سفر یا کجای یا کجای یا این
 و احوال آخرین چون بود با کفری یا رانی می آید چشم یا خواب دیده ام یا
 دیگر یا سوخته بخورم سایر چیزها که خانه **۴** تعلق دارد در خواب کو بگو که حضرت
 و اسما علیه برین موجب رمل یا فتم که حکم کرده بود و این نیست **۳**
۳ نقطه آتش میزان را در یک سکن غیر منزلی غنیمی شده حاجت با تعاد
 افتاد است که در این نوع شده **۳** **۳** **۳** نقطه آتش را در یک در **۲**
 به پیش منی شده که آتشی شش است و نفع خارج است اگر فضا که با **۳** که صاحب
 سکن است هر یک **۳** متولد میشود که صاحب **۹** است دهانه دیگر آتشی **۳**
 مطلوب خود را آتشی **۳** است در رمل مکرر در **۳** و **۶** و **۹** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳**
 بعوت است و در نه خود دلیل سفر تو اند بود که هم از سفر می پرسد گفت آری **۳**
 علم هر دو **۳** نقطه حکم که با **۳** است ز نهم در **۹** بباد **۳** رسیده و **۱۰** **۱۱** **۱۲**
۳ است در رمل بنویس که سفر بخوابی رفت یا آن مقام که قصد است و در
 علم فایده نیست و کواهی آسوفت و جهالی از نزدیکان کواهی کرد و کمان تو
 غلطت و احوال آخرت منوش و فکر و رای تو صواب است و خواب **۳**

در هر که مصادق ناظر کرم در زمان مستقبل بعد از هر از او صد روز زمراد باید و عمل
 غایب بدست آید احکام چهارم اگر سوال از سفر یا کجای یا کجای یا این
 و احوال آخرین چون بود با کفری یا رانی می آید چشم یا خواب دیده ام یا
 دیگر یا سوخته بخورم سایر چیزها که خانه ۴ تعلق دارد در خواب کو بگو که حضرت
 و اسما علیه برین موجب رمل یا فتم که حکم کرده بود و این نیست ۳
 ۳ نقطه آتش میزان را در یک سکن غیر منزلی غنیمی شده حاجت با تعاد
 افتاد است که در این نوع شده ۳ ۳ ۳ نقطه آتش را در یک در ۲
 به پیش منی شده که آتشی شش است و نفع خارج است اگر فضا که با ۳ که صاحب
 سکن است هر یک ۳ متولد میشود که صاحب ۹ است دهانه دیگر آتشی ۳
 مطلوب خود را آتشی ۳ است در رمل مکرر در ۳ و ۶ و ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳
 بعوت است و در نه خود دلیل سفر تو اند بود که هم از سفر می پرسد گفت آری ۳
 علم هر دو ۳ نقطه حکم که با ۳ است ز نهم در ۹ بباد ۳ رسیده و ۱۰ ۱۱ ۱۲
 ۳ است در رمل بنویس که سفر بخوابی رفت یا آن مقام که قصد است و در
 علم فایده نیست و کواهی آسوفت و جهالی از نزدیکان کواهی کرد و کمان تو
 غلطت و احوال آخرت منوش و فکر و رای تو صواب است و خواب ۳

بیم

تو بر نذار و در فراموش کرده و عهد و پیمان فایده نمیدهد و خواهی کرد و کند
 خواهی خود را که خوری در روح خواه بود هر چه از غنومات این خانه است
 حاصل نمی شود و مهمات و رای سایل بنویس دیگر خواهی که کشت بخت مانی
 یا مریضی بر آنکه کای باد **۳** روح باد **۳** است و روح باد **۳** است و بسته است
 و مطلوبش که روح باد **۳** است در رمل نیرت و کایش روح **۳** است و
 باد روح در خانه حرکت و مطلوبش روح **۳** است و در کای نیرت و کایش **۳**
 است و مطلوبش باد روح **۳** مقدم است مطلوب ماضی باد **۳** است و مطلوبش
 باد **۳** است به مکرار دید بعضی اوقات که میسر بود که بخت نفس خویش و در
 و رسیدن مطلوب تا آخر افتاد مطلوب مستقبل است **۳** آب **۳** را طلبید
 یا سس **۳** بود مطلوبش آب **۳** در هر که ساخت در زمان مستقبل نیز علم تیر
 نیست زیرا که آب در خانه آتشی است مطلوب یا مانده آتشی **۳** است مطلوبش **۳**
۳ است **۳** درین امر ماضی از غیب فری حادث شود که سوری صافی در اعلام
احکام چهارم اگر کسی سوال از پادشاه یا مردم بر که مثل فاضلی رسید
 و استار و ماد و دشمن و عمل در حق و در وی و کردش در کار و احوال فکر
 دستار یا کند زیرا که دهم سمیت و **۱۶** ارض و در کتب مذکور است که اول
 و در شرق است **۲** و در ارض **۷** و در غرب است **۱۰** و در ارض **۱۱** و در غرب **۱۲**

کوبه که درین جمله اصل از احوال حضرت دانبال چنانچه که در کتب سابقین نموده
 شده به نحو **آب** از او بریم که نقطه غم است در خانه **۸**
باب در سینه بزنند آفتاب کریم جوی شده **۳** از او اصل **آب**
۳ از او بریم در **۱** به **۱** رسید و او طالب **آب** است که است که فتح از حال
 غایب میرسی گفت یا نبی سوال دیگر دارم **۳** اگر با صاحب خانه ضرب کریم
۳ تو که کرد در اول بود در **۱** تکرار داشت که گوا **۱۰** است و در **۳** که سکی
 او بود **۳** بود در سکی او تا آنچه هم درست که باشد که از نقطه مطلوب
 غیر حکم کوی و گاه باشد که از پنجه اسکان خواب بر دو کوی حکم کلی در آمدن
 و در ضرب سکل باشد با شکل صاحب خانه چنانچه حکم بر حصول مرا که نبی اگر پنجه
 داخل باشد حکم بر خروج کبی اگر پنجه خارج باشد خصوصاً نقطه حکم که بر ضرب
 در هر کوی حق و در خروج کرد در اسکان خارج بیرون آمد دلیل عدم
 حصول مراد باشد **۳** در **۳** باشد چون **۳** ضرب کبی **۳** شود
 نقطه **آب** در هر کوی یا در حقوق باشد **۳** که ضده است حاصل آمد داخل خارج شد
 دلیل عدم حصول مراد باشد **۳** در **۱** چون **۳** ضرب کبی **۳** تو که کبی
 سکی خود در خروج شود **۳** در **۱** چون **۳** ضرب کبی **۳** تو که کبی
 باد و مصل با در خروج شود کوی آن کار بر آید توقیف اگر آتش در هر کوی آن

لغی

زواج مؤرخ **۳** که با سکنی ضرب کبی **۳** تو که کبی کوی آن کار بر آید تا در
 ساعت یا در روز زایم که نقطه آتش اول در مرکز آتش تعلق به ساعت دارد
 زواج و در چند ان فرزند باشد اگر نقطه آتش **۳** باشد چون **۳** ضرب کبی **۳** شود
 کوی آن کار بر آید تا مدت **۳** ساعت یا **۳** روز در زایم که آتش **۳** نفع
۳ کوی آن کار بر آید تا مدت **۳** ساعت یا **۳** روز در زایم که آتش **۳** نفع
 کرد در هر کوی آن دلیل دو چندان است که چنانچه دو چندان میشود در آحاد
 که نقاط آتش باشد و در عرشات که نقاط با در زواج شود دو چندان میشود
 و در مراتب نقاط آب روح سوراخ دو چندان میشود و الوف که نقاط طفا که
 ناشده روح کر در الوف دو چندان میشود و اگر **۳** سکی خود باشد در سکی
 غیر حکم نبوی دیگر است اگر از هر کوی بر سینه که جنبه باقیست تو از زواج شدن آب
 و خاک آنچه حاصل شود صد پست طرح سکی آنچه صد پست طرح سکی مانند
 عرس علی باشد و اگر از آمدن کسی سوال کنه که گی اید و اجدی فرا همگان
 عدد بیرون آمده **۱۳** و **۱۴** از ان عدد یا به رفیق اگر سوال از عدد زایم
 دخیس باشد و عدد زایم و نصف بیرون آمد حاجت بطرح صد پست نباشد
 بلکه همان عدد باید که است آنکه حکم چون عدد حکم و نوبت به **۳** رسید و نقطه
۳ غیر نبوی که نقطه بار دار پس آمد شکلی که در سکی دی آمد و او خاک

۲۵۶ است وادی آتش است درین رمل مکر بود در خانه آتش وادی
 و مطبوس که آتش است در ۳ بود در مرکز آب اما ناظر بود بطرح سیال
 به تثلیث و پنج و پستیس و آتش در مرکز آب اتصال کلی دار کویم شغل
 کارت نفع کلی مقرون ظاهر بود اما در فراخ وضعی ظاهر خواهد شد و سلطان
 و مادر و استاد در قضاوی خواهد بود در فعل اما در مراد نیکو خواهد بود و مشهور
 ماضی بجهت بودن در مرکز سو افق و غیره افق کویم در زمان که شسته کار
 بمراد دل بود و کاهران و کاه و لنگه در مرفی بود با ایل علی مراد و بی انجام
 مطلوب مستقبل باد است و باد را در مرکز آب دید کویم ترا بید
 ازین ترا بجهت شغل و عملی تشویق خواهد بود و سلطان و مادر و استاد در تمام
 امانت تو خواهد بود و دهماری خواهد شد که شسته رود و کرب مطلوب خواهد بود
 کفاح است و مطلوبین خاک است کویم از غیب ازین با مرده بخت
 شغل ضرری خواهد بود و دشمنی ظاهر خواهد شد احکام خانه با در دهم
 اگر کسی بید که امیدی دارم بر آید یا نه یا قلنگس دوست است یا دشمن یا در این
 و دولت خواهد بود یا نه سعادت فراهم دید از امر او پادشاه یا مادرش را این
 التفات خواهد بود یا نه سرخاب کویم درین امور رملی از احوال و انبیا
 علیه السلام جمع برای موجب یافتن است استن فرکان را کویم

این

زید کویم در ۲ به رسید چون نقطه آتش در خانه با دشمنی شد دلیل طلب مل
 و سعادت و امیدوست زیرا که نقطه آتش سعادت که خود را بگر خود در خانه نشسته
 نیافت در آن محل محتاج شد مجتوی که خود را بانه ان قوت بجای خود رساند
 بغیر از باد نیافت و بیکه در ۱۰ خود مکرار کرد یعنی در ۱۰ ادرایا
 زیدیم همان کویم که در ۱۰ خود کرد و او در آن محل در دهم خود است از کس او
 تا محلی مکرار در شتر دهم ۱۰ خانه باشد که ۱۰ خانه امیدوست و در این کویم
 با ۱۱ در غیر و حکم به انگه شواهد بر وجود است اول انگه شتر دهم ۳ بود در
 بیسی و سایر فضیخه نیم و هفتم شتر دهم پنج بود که خانه های جفت نشانه است
 که خاصه باشد وقتی که جفت بود چنانچه در ۴ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶
 و ۱۸ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۴ و ۲۶ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۴ و ۳۶ و ۳۸ و ۴۰ و ۴۲ و ۴۴ و ۴۶ و ۴۸ و ۵۰
 دان است که ۱۲ بر اول شتر است و ۱۴ بر چهارم و ۱۵ بر هفتم و ۱۶
 بر دهم به الم حکم ۱۷ را ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰
 و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰
 است زیرا که اول را مقصد الا شیا گفته اند و ۷ را نیز مقصد گفته
 گفته اند و ۲ را اما نسبت کرده اند که هر دو خانه مانده و ۳ را با ۹
 که خانه نقل و حرکت است یکی دور و یکی نزدیک و ۴ را با ۱۰ که هر دو عالم

یکی مقام حاضر و یکی مقام غایب و **۵** را با **۱۰** که هر دو خام دوستی اند و
 تعلق بچسبند و دارند و **۶** را با **۱۲** که هر دو خانه غم و طغیان است که تعلق بچسبند
 در دشمنان دارند و **۷** را با **۳** که هر دو گواردانند و هر دو معتقد بیکدیگرند
 یکی بشوای و یکی بغير شوای بچسبند کسی گوید که میان من چندان چه نوحه فایز بود
 از اول و **۸** گوید **۹** را با **۴** که هر دو با ملایک و دین تعلق دارند و خانه موت
 در میان آن یکی بریل برین روح و دیگری عاقبت است دیگر خانه **۱۳** خانه **۱۴** است
 گوارد **۲** است و خانه **۱۵** خانه **۱۶** است **۳** است و **۱۷** خاک است گوارد
۴ است و **۱۸** است گوارد اول است عرض ازین کلمات اکتفا
 بشکل **۱۹** که صاحب **۵** است رسید داد گوارد **۱۱** است که خانه امید و سعادت
 در میان است دیگر آس **۱۲** طالب آس **۱۳** است که بخت است بیازد هم
 نیز شکر است دار و بخت طبع که هر دو آب از **۱۴** بگردن می آید بسبب ضرب زهر
 که **۱۵** را با **۱۶** زنی **۱۷** تو را کند دیگر در خانه **۱۸** که **۱۹** است او را **۲۰** خرد
 کسی **۲۱** تو را دیگر از خانه او تا اول **۲۲** در بارده است و اول زود است بفرود آید
 تو را امید بیا بر خانه **۲۳** میرسی کت حس است نقطه با حکم **۲۴** را از نام ساد **۲۵**
 رسید در اول و **۱۱** او آب **۲۶** بود در خانه **۲۷** زود **۲۸** بود مطلق نوح
 آب **۲۹** در خانه خاک و زود نیز میزند است گوید از دشمنان مراد میانه بود

امید را تو توفیق و ارمالی پادشاه فایده چند ان نباشد و کجاست مملکی و کجاست
 بر گردند و اگر آب **۳۱** در **۳۲** بر **۳۳** رسید و هرگز زود و مطلوب **۳۴** آب
۳۵ است و در ریل ظاهر نیست برین دلیل گوید مراد از دشمنان بشوای است برای
 یا پنهان زیر آنگو **۳۶** در باطن ریل از ضرب **۳۷** با **۳۸** در **۳۹** میا میشود و توفیق
 زیر آنگو **۴۰** را با **۴۱** زین **۴۲** میشود نقطه روح میشود **۴۳** **۴۴** می افتد
 درین ریل دیگر نقطه **۴۵** در ریل که عبارت از تحصیل اوست در اجناس آب
۴۶ میشود و **۴۷** را با **۴۸** زین **۴۹** میشود که در چهارم **۵۰** باشد و در ابره و
 لیل و تسکین باشد و مطلوب ماضی روح **۵۱** بود در هر کس صدق و ساقط
 گوید ازین پس ترا از دشمنان امید و حال پادشاه فایده بخونی بنویسد و یاران
 شتران بنویسد و مطلوب مستقبل روح **۵۲** است در خانه **۵۳** گوید پس ازین
 ارمالی پادشاه فایده بخونی و سعادت و شکره تمام باشد و امید بر آید
 مطلوب غایبانه که زود **۵۴** است زود با **۵۵** را در **۵۶** دید و هرگز بخشد
 گوید از غیب یکی از دشمنان ترا زود رسد و کارشان تهاه کرد در ارمالی پادشاه
 نقصان یابی و الله اعلم **حکام خانه دوازدهم** اگر کسی سوال کند از
 دشمن یا همار یا می نمر که یا بنویسد و نه انسا و علتها که کند و کند چاه و کند
 و جیل و کیم و زیر ان و نقل و حرکت پادشاه در جوانی که شده خود و حال خانه

۳۸ دستغوب در شکل و عمل برادر و فوف خزان در حرف معسوق و علام دغ
بجاری آن و کاروان همای و سراسر راه در مرکز خزان خراب کوی که
ایرین جوهری یا نفع از اقبال دایمال علیه السلام که بدین موجب حکم کرده
بود **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰**
در **۳۱** خاک **۳۲** میشود و بدینست بر دشمن و هماری چهار پایی زهر آینه
ضد خاکست من عشت الجوهیر زیرا که آسن ضعیف مطلق است و خاک سفید
مطلق در هر یکی ازین دو نقطه در خانه ضد واقع آنرا دیگر شکل خارج است
و داخل خاک و یکی بسفید در دیگر نفس و بدینست اینها و دشمنی و
۳۳ را با **۳۴** کنی که شکل مسکن است **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰**
۵۱ **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰**
است بر توانی **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
را ضرب کنی با **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
آنها در مفرد بنفشه بخت مکرر و دیگر است **۱۰۱** **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰**
نیز است و بجایش زنج آسن **۱۱۱** **۱۱۲** **۱۱۳** **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰**
او دیگر مطلوب **۱۲۱** **۱۲۲** **۱۲۳** **۱۲۴** **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰**
ار **۱۳۱** **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰**
و چهار پاست گفتش بنی نقطه حکم بر آن شکل **۱۴۱** **۱۴۲** **۱۴۳** **۱۴۴** **۱۴۵** **۱۴۶** **۱۴۷** **۱۴۸** **۱۴۹** **۱۵۰**

نود و

نود و اگر آب **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
دشمنت زیرا که آب **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰**
بود و غیر مبدل بود و در بعضی اوقات چهار پایی را تو گشت و فایده نه بدین
دعوت و نشویش چند رسانند و سفید در پایی مقصد واقع شود و سفر بجای
دطن واقع آید و ارفال و خاله و سایر احوال بر او برسد و آنکه نقطه **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰**
رفت بحسب بر طول حکم نشد و بحسب بر عرض **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰**
شد **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰**
ضعیف مطلوب نقطه قوی را با یا نه ضعیف را مطلوب مایض آب
۸۱ **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
قصد دشمن و چهار پانند و یکس بر او میشود و اگر طالب میشود
مستقبل خاک **۱۰۱** **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰** **۱۱۱** **۱۱۲** **۱۱۳** **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰**
بود کوم بعد ازین ترا ازین دشمنی و چهار پانند خواهد بود و مطلوب نیامد
باد **۱۲۱** **۱۲۲** **۱۲۳** **۱۲۴** **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰** **۱۳۱** **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰**
و اگر ملام اهل علمی در کار دشمنی و چهار پانند در مرض و دوا خواهد یافت و
۱۴۱ **۱۴۲** **۱۴۳** **۱۴۴** **۱۴۵** **۱۴۶** **۱۴۷** **۱۴۸** **۱۴۹** **۱۵۰** **۱۵۱** **۱۵۲** **۱۵۳** **۱۵۴** **۱۵۵** **۱۵۶** **۱۵۷** **۱۵۸** **۱۵۹** **۱۶۰**
بمرا رسد یا نه نسبت همین مدعا عمل زده شده است **۱۶۱** **۱۶۲** **۱۶۳** **۱۶۴** **۱۶۵** **۱۶۶** **۱۶۷** **۱۶۸** **۱۶۹** **۱۷۰**

۳۹ آب را در نه گرم در ۲۰ پست دانه مطلوب خود را که آب است
در ۱۵ دید و هرگز خود چون را با زینم نولد کند را در ۱۰
کفیم شود که ۳۰۲ و ۲۰۵ هم آن از سنگها در در دوم که طالب
آب است نظر کردیم در مرکز خود بود او طالب آب است در در اول بود
اما مطلوب که امید نه داشته باشد تا که هر سه با آن مراد مطلوب فاضی آب
بود در خانه ۲ دونه اوله خود بود در خانه باد است و ناظر بر تمام چون با
حاجب خانه اش زینم شود که مطلوب امید داشته است و مستعمل او
آب خاک که ۳ است او را هم در مرکز موافق دیده ناظر به نسبت بقر
توالی و به جنس و فایده نظر کردیم خاک بود کوئیم این جنس یا سرد و صحیح الا
سسته از دست یا در آن سوراخ است یا نقش و آب از ضرب چسب با
که حاصل شود و آتش رسیده بسبب آن باد در دست همه از جهت نقطه خاک
چسب است که خاک ۲ است و فیدی که بگوید زنه بسبب آب خاک و آست
نیز در خانه آب خفید میشود یعنی خفید میباشد فایده که امید داشته باشد از خاک
بود چون بخای خود بنود کایش با خاک بود و او مطلوب امید داشته بود
که خاک است نون اما مطلوب که امید نه داشته باشد خاک است در ۱۰
دید دانه خاک دیدیم است کوئیم اکس فایده کلی خواهد دید و خاکه که هایت کند

در ۱۰

بکسکه خنده هشته به یک تسکه دیگر کفایت کند و سایر نقاط برین حساب عمل
نماید و اگر کسی سول از سوز مقصود سمنه سرغاب کوئیم در ملی بر این نوع یا پنج ۲
چون نقطه حکم از بران به استی شده در ۱۰ نقطه باد که
خبر است در ۱۰ و مطلوب آن بوده او را در ۹ و ۱۰ پنج کوئیم در نظر
دغیم عالی داری با عتس را که با در ۹ دید او را در ۷ به امید
کفیم تقریبی سفر سفر دیگر خواهی کرد به دیگر بلا در خانه ۷ به رفت
کفیم با سفر دیگر خواهی کرد بقر ازین سفر چون مطلوب باد با
بود کفیم که سفری که بعد از این بود بسیار دیگر میشود بود و اینجا نیز بسیار
سه جایی باشد از یک بلا که گفت آری بعد از این بر نقطه حکم که خاک
است در ۱۰ و مقصود که خانه مطلوب است بود که طالب خاک است
بر حای بنو کفیم با دل جای خریدی و اینجا نیز مرادی حاصل خواهد شد دیگر
که سفر است بود حساب کردیم خاک است و در خاک تمام شد
به که البته ابو دهر است کفیم که میکوئیم چون در ۳ بود که هم درین
سفر مراد بری زیرا که را در ۸ دید اما خوف چیزی میکشید بسبب ترسها را
و چهار پیمان دودستان و چهار پای بسبب آنکه را با زینم نولد کند
که آتش ششم است با از جهت ررق و در وی و خود دی و کرم و خشکی چیزی است

کنند اما غایبه و مراد نیز نوده اما رقی در دردی آنکه در **عاشق** مکرر است
در **عاشق** گواده دست دگر با جبر است آنکه **مطلوب** خود را دیده اگر دیدن بود
ایا اعتبارش یکی **عاشق** که از **عشاق** با **سید** میشود آن شکل مشغولت
دیگر این پس ذکر رفته که سیر **عاشق** خاک **عاشق** که زخم **عاشق** فتنه داشته که گوید
بگشاید منزل میردم این بود نوع است از آنست **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
بود برای مثال **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
یعنی **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
که آنست **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
است نهم این نیز دلیل نامرادی بود منزل **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
بود در **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
آن هم چیزی نیست از این جامه مفهوم میشود که نقطه **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
عموی آن شکل حساب کنته تا آخر **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
عاشق **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
چون آنست را سومی از **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
چون **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
از **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**

دلالت

دلالت کنند که این شخص از **عاشق** کلی و جزئی خواهد بود پس سوال **عاشق**
عاشق **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
اد آنست **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
عاشق **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
عاشق **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
آمده در تمام اشکال **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
کلی حال **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
از آن **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
کیفیت اول **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
عاشق **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
زوج آمده در **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
خاک **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
حکم از آن **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
اب **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
نسبت **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**
است و بعضی اوقات خسارتی آید می نماید زیرا که **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق** **عاشق**

۳۱ کو خاک است ساقط و منوبات خانه را چنان حکم میکنند اوصاف و قوت
 دار موجود و معدوم چنانکه نقطه مطلوب از طایب را که بینی که درم کز سوانق
 یافته الودیه باشد و ناظر بود بطایب حکم بر نیکی کن و نظرات در ادو الله اعلم
در احکام کلی به طریقی سیر لغت از معاملات شست گانه سرغاب گوید
 درین باب از افعال و انیال علیه السلام رملی یافتیم که احکامش بر این سوال
 بود هر سه تبرک آورده شد تا بر طمان آسان گردد **بسته بسته** **بسته بسته** **بسته بسته**
 نقطه ناری میزان را از نیمه **بسته بسته** رسیده غیر مزانی و نقطه حکم که خاک
بسته بسته بود در نیمه نیز چنانکه **بسته بسته** رسیده و هر دو غیر مزانی بود احتیاج بانقلاب شد
 انقلاب کردیم چنان شد **بسته بسته بسته بسته** آتش **بسته بسته** بالادفت در خانه
 سیم تا شش **بسته بسته** چون آتش را سوائی آن مطلوب دیگر است نقطای
 که آتش یکم دو و دجیت و سیم کی از مطلوب کلی دیگری مطلوب جزوست و
 مطلوب کلی آتش است و مطلوب جزوی آتش باد است چون آتش سیم
 که مطلوب کلی است آمد و از اینجا حرکت کردیم و می که باد است و اینجا حرکت
 کرد بادل که خانه آتش باشد دلالت کند که این شخص از مطلوب جزوی
 بکلی خواهد رسید پس سوال از همه مطلوب باشد که کل حال توان بود دیگر
 آتش **بسته بسته** طایب آتش است و آن آتش چهارم است دلیل اراعت است

دعای خود

دعای خود سوال خواهد کرد دیگر که صاحب است بعد از خانه قوت
 پس بدین دلیل هم احوال حیوانات می پرسد دیگر **بسته بسته** رابا **بسته بسته** حزب کردیم **بسته بسته**
 تو که کرد در خانه او است داد او **بسته بسته** حاصل شد و تمامی رمل از
 حاصل آمد سوال از همه اشکال رمل بود که کل عبارت از آتش پس
 از **بسته بسته** توان گفت که ارضح احوال می پرسد بعد از آن نقطه خاک **بسته بسته** را از نیم
 در ششم به **بسته بسته** به سورت مطلوب **بسته بسته** که خاک **بسته بسته** است در رمل نیست بجای
 زوج خاک **بسته بسته** است نحای خاک فرد زوج آمده است دلالت بر نیکی و گزافی
 مال منوبات خانه دوم که از خاک **بسته بسته** گوئیم بجای خاک **بسته بسته** خاک زوج
بسته بسته است دو دست خاک است و اگر نقطه دست بقوت باشد حکم از آن
 توان کرد چون آب **بسته بسته** در یازده قوسست و زوج خاک **بسته بسته** که از ششم داد
 را احتیاج کردیم و آن آب طایب آب **بسته بسته** است در رمل بود یعنی جا
 ناظر به **بسته بسته** پنج ناظر بود **بسته بسته** یازده ساقط کنیم در کسبه تو جزوی است بعد
 از این خوب خواهد بود بعضی اوقات میاید است و بعضی وقت حسرت میاید
 بلکه خود بهشته از آنکه زوج خاک **بسته بسته** جزوی نیاید زیرا که مطلوب خود که زوج
 خاک **بسته بسته** است ساقط افتاد دیگر نقل نوشتن بجا نباشد زیرا که خاک **بسته بسته**
 خاک **بسته بسته** را مستطبه که مطلوب است در رمل دیدن ناظر بخود را که چه در آن

۳۳ مخالف بود اما نقطه صادق همراه داشت احوال تمام بر هر ادبیت
زیرا که خاک که مطلوب است دیدار در بجای خاک است
و مطلوب خود را که خاک است در خانه آب و باد یافت تا غیر ظاهر
در خانه آب مایل است پس احوال فرزند میماند بود و احوال خانه بیخ را همین
حکم بود و سایر خانهها را بطریق که ذکر رفت حکم باید کرد و وجود عدم و
وصف و قوت و غیره که نقطه مطلوب بی طایسی را که بینی در هر موافق باد
و نه اولی باشد و ناظر باشد حکم بر کسی کنی و نظرات خود معلوم است که بیخ است
مخالفند و مقابل و تالیس و تملیث و ترسیع هر نقطه مطلوب که ناظر باشد حکم او
معلوم است دیگر هر نقطه که از نقاط بنقطه بسوند و او طاعت یعنی طاعت
خواه است اول باشد یا دوم یا سیم یا چهارم یا آخر آنها باد و آب و خاک
همه نیز از حیثی می باشد و بوی قیاسی باید کرد و دیگر نقطه را در دیده هر
میرد و اگر در آتش تمام شود را بگیرد و اگر با تمام شود را آب باید
گرفت و اگر آب تمام شود را خاک باید گرفت و اگر خاک تمام شود را آبی
باید گرفت و اگر در نقطه که تمام شود همان عدد از نقطه دیگر باید گرفت و الله اعلم
فصل در احکام مخالف و معلوم اگر کسی سوال کند که حکم مردم یا کسی میگیرم
یا شرطی میانم یا غیر اینها به این که تمام مخالف می آید مدعی بوی موجب کشیده شده

دال بر

دال بر ادبیت است این بر مل نقطه اول را اعتبار بر طایب
میکنیم و نقطه دوم را مطلوب یعنی یکی را بر مل و دیگری را بر مل
است که اول در نقطه را با بلا بر می و ملاحظه کنیم که کدام نقطه در هر صورت
و مطلوب هر دو را بگیریم از ناظر در ساقط و هر موافق احتیاط کنیم و غالب
در مطلوب را بدانیم و این تقریر بر غرور است است که نقطه اول بر مل است
دارد و در بعضی و شود این غریب و بعینه و ناظر غریب و بعینه که دیدم و
بسی است و بیخ و صفت است از نقاط بر آن گواه باید گرفت و مطلوب است
یکی را باید دیدن درین بر مل در میزان بود نقطه خاک او را بلا بر می
بر خاک است بدست در بیخ اگر از خاک اعتبار کنیم بیخ است و شور و ذوق
سود است در هر صورت موافق و غیر موافق و مطلوب خود را در خلاف گویند و
دشمنی غالب است اگر از میزان بگیریم خاک را با اعتبار اگر نقطه را اعتبار
نیست لازم بجای که با نردیم است باید رفت دیدیم که بود پس خاک
را اعتبار کردیم که طایب خاک است و خاک بود هر که موافق واقع
شده است چون اصم است بود این حکم بر عکس اولی است اما نقطه خاک
در بیخ متصل بر هم قرار شده و مطلوب خود را دید و در مقام تشکیک در
نهی درین حال نقطه خاک مدعی میشود و او در بر مل جنس در بجای خاک او

فاک ۱۰ بود که سوی مدعی او بر طرف شده مدعی دیگر کما ای او میفرزیده یا انگشت
 و طبع برهان باشد که چند نوبت جنگ شده باشد کما ای غالب و کما ای متبوع
 نویخی یا طوطی ز سر سبز و همان جنگ کند که کما ای در سر چون نقطه مدعی و
 مدعیات قلبه در مرکز نقطه برابر باشد اما مخلوب مدعی در وقت واقع شده
 و خاک ۱۰ در مرکز موقوف باکاب شکل جگونی بنوعی دیگر است زیرا که
 ۱۰ در کس محور است و ۱۰ در ششم خود است اما این را اعتقاد میکنند پس بی
 که سالی است غالب شود بر مدعیان که نفس مسئولیت غالب آنه نوع دیگر
 در غالب و مخلوب اهمیت ارسال و نبات ارمسول و متولدات از
 سالی و زوایدات ارمسول باید دید که کدام سود است و که امحی صورت
 فایده در اطلاع سال اگر کسی کوه که درین سال نوردی زلی بزین که ا
 سال چون هوا هم بود با طایع می درسی سال چون واقع خواهد شد رسایی
 شده ترین متوال آمد و ای دلی برای نوع بود ۱۰ ۱۰ ۱۰ حاجت با
 نقلاب شده چینی شده به بار مل اهلی خرب گفته نقطه میزان که عکس است
 به سه منتفی شده ۱۰ در بر اغلب به نعره الخارج ۱۰ ۱۰ بد اقم اقم
 ارضت نقطه دیگر زود که ام که باشد از آتش و بار و آب و خاک که عین
 اقم آتش ۱۰ اقم اول تعلق بر حل و اگر از شکل کویج ارضت که ۱۰

باز

مشرقی است اما اعتبار بر اول آفتاب ۱۰ اقم دوم آتش ۱۰ اقم سیم آتش ۱۰
 اقم چهارم آتش ۱۰ اقم پنجم آتش ۱۰ اقم ششم آتش ۱۰ اقم هفتم
 ۱۰ بخت اقم بنقاط اول بار ۱۰ اقم دوم بار ۱۰ اقم سیم
 بار ۱۰ اقم چهارم بار ۱۰ اقم پنجم بار ۱۰ اقم ششم بار ۱۰ اقم هفتم
 ۱۰ بخت اقم بنقاط بری ترتیب بود که خاک ۱۰ که خاک ۱۰ که خاک ۱۰
 اقم است نباید داشت که نقطه که بالا رود از میزان از نقاط نقطه طالع
 باشد اول نظر را اقم اول کیر نورد دوم او را اقم دوم و سیم او را
 اقم سیم با هفتج و اگر نه از خنجر راست می آید زیرا که خمر یا حکم از نقطه
 است که بر میزان خاطر میشود که آتش که با دکا آب که خاک میشود
 دیگر در هر خانه که میرسد آن طالع است چهار اعتبار میکنند اگر نقطه بار باشد
 در خانه آتش آید اول چهار خنجر باشد علی بنه دیگر از آن خانه تا سوم نقطه
 چهار بود در نقطه دیگر سه ماه تا ستان و سه نقطه دیگر سه ماه خوان در نقطه
 دیگر سه ماه رستان تا دوازده خانه تمام شود در شزده خانه مل که
 بخند که ماه آخر سال در شزدهم آفته بطریقی میرود پنج نیز بر طبق شش نقطه
 آتش و بار و آب و خاک بود چه آنکه نقطه از نقاط حکم بالا رود در هر خاک که
 هفتست و دویم شود و یوم جور او چهار هر طران ششم اسد شمار کند تا

۳۴
 تاد آورده خانه نقطه تمام شود **غایبه آب** بر سر حکم عمل چون نقطه آنگه
 فتنی شده آید **۱** بخوابد کونج اسال سال با نفع است و مراد بر سر حکم
 را اگر در فعل دم گشت و اهل علم و هوا با اعتدال کوز در زیر آن نقطه آب
۲ خانه اعتدال میکنند پس نقطه باوی مانده هوا گرم و تر میکنند **حال غایبه**
 قال حال در معالجه هر هفت روز در وقت دم غایب بخوابد رسد در بعضی اوقات
 کینه مردمان از قبه سلطان و عمارت نقصان رسد زیرا که باد **۳** در شب نوزاد
 واقعت که در کوزخانه لغت **حال غایبه سوم** نقل دم گشت و ضوابط از
 بیخ نیکو نیست زیرا که **۴** مطلوب خود را نیز **حال غایبه چهارم** ملکه و پیرود
 مقام دگشت و کابینگی نیست زیرا که **۵** در چهار موجود نیست و بجای او
۶ بود داد در کوز غیر ملکه ارادت و مطوبتی هم موجود نیست و نیست
 بر خزان ملک در زراعت **حال غایبه پنجم** خوزندان و مطمان در کانی نریخ
 و نیست بر کانی نریخ و سکی و بوی حال خوزندان و زبونی حال مطمان زیرا
 که باد **۷** در دو در دم واقع شده است و مطلوبش که باد **۸** است معدوم
 است **حال غایبه ششم** حال پیا رو کسب و کابینگی است زیرا که **۹** در وقت
 الوتد دید اما ساری از صفو باشد و سایر ضوابط خانه ششم را نیز حکم
 برین طریق است **حال غایبه هفتم** زمان و انباران و غایبان میان باشد

بالمز

و نیست که نگاه و معالجه و معاطبه داران را احوال میان بود زیرا
 که باد **۱۰** را در یازدهم دید و سایر ضوابط ششم را برین طریق
 حکم کنند **حال غایبه هشتم** مال غایب و میراث و مرکب و خوف و خطر و
 قتل و عرق و نیست باد **۱۱** است بر مرکب و قتل و میراث بر سر به سختی و شواری
 و عرق شدن کشته ها بود زیرا که باد **۱۲** را میطلبد در ششم دید و مرکب بخلاف
حال غایبه نهم سفرد و در با تمام برسد البته از دراز آب **۱۳** بیکرم و بنگو
 حال سفر نیکو نیست و علم و ضوابط و دیگر اعمی حکم دارد زیرا که **۱۴** آب
۱۵ را نیز **حال غایبه دهم** پادشاه و شغل و عمل دولت زیرا که آب **۱۶**
۱۷ را طابست و آب **۱۸** آب **۱۹** میطلبد در ش نهم دید و مرکب
 سواحق و نیست که حال این طایفه بدخونی کوز در سایر ضوابط را برین
 طریق حکم کنند **حال غایبه یازدهم** امر ادعای کرد و حریمن پادشاه ایمن و
 دنا امن است **حال غایبه دوازدهم** دشمنان و چهار پای بر مرکب
 نیکو نیست زیرا که آب **۲۰** آب **۲۱** را نیز دید و نیست بر بلا کسبها

پابان و تلف شدن دشمنان و الله
 اعلم بالصواب تحت الکتاب
 بعون ملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

تمه در پاسبان نامشای سزاوار اهریبت که بواسطه ظهور خود عقل کل
 که مبداء عالم غیب و شهادت ادنور خود صلی فرمود که اول ما
 خلق الله العقل و نفس کل که از بندگان است از خاصیت
 عقل کل میاید آورد و صلوات و تحفی نامیات بر صدر بارگاه
 اعی می مصطفی صلی الله علیه و آله در سده در آل داد داد
 پاکه اوداد **اطلبه** بر خیز فیرو الالباب پوشیده نمی که چون این
 فقیر حقیر بی بضاعت اقل عباد الله حیدر بن محمد اصفهانی
 مشهور بقبول نری در بعضی علوم عزتیه اطلاع یافته بودم صلی
 علم رمل که به علم نقطه و علم نمود علم یقین نزد اهل مقرب مقررات
 در این کوشش بسیار کردم در باضتها کشیدم و باستان رسیدم و
 کتب معتبره بسیار دیدم و با وجود اینها هیچ حقیقی انجمن معلوم
 نمی شده تا شبی زاری بسیار کردم و از حضرت الله سبحی نه تعالی
 جل جلاله و حضرت رسالت پناه محمد صلی الله و از شاه ادلیا علی
 ابن ابی طالب علیه السلام دار روح پر فتوح حضرت دانیا لیبی
 علیه السلام طلب حقیقت این علم کردم بعد از ادای خرابیض

داد داد

داد داد از کار در خواب رختم درین ایشاد در واقعه چنین دیدم
 که در بیامانی سرگردانم می خوانم که به شهری روم درین بیابان
 صد هزار را است و بنده نمی دانم که راه آن شهر که میطلبم کدام
 است این را اهرما درین ایشا سواری دیدم که از آن جا که شهر کرب
 اوست تا عرش مجید نور تنی بسته و جماعتی در رکاب آن حضرت
 می رفتند از یکی سوال کردم که این بزرگوار کجاست گفت نمی شناسی
 این شاه ادلیا علی ابن ابی طالب است و آن قنبر است که در خدمت
 بنده که این سخن شنیدم پیش رختم و سلام بر حال آن دلی خدا کردم و پی
 تامل بر زبیس افتادم در وی خود برسم لب آن حضرت می مالیدم پس
 آن حضرت از روی مرحمت فرمود که بر خیز برخواستم در رکاب صبا
 رکش می پوشیدم فرمود که چه سرگردانی گفتیم یا علی به فلان شهری
 خوانم که بروم در راه نمی دانم فرمود که بر آن برابر نگاه کن چون
 چون نظر کردم شاه راهی دیدم بقایت وسیع فرمود که در برابرانی
 راه نظر کن چون نظر کردم شهری عظیم به نظرم آمد که هیچ شهر آن بزر
 رکی تعقل نتوان کرد که بوده باشد فرمود که این راه بگیر که راست بان
 شهر میرود پس بنده از آن حضرت رخت حاصل کردم و بارش د

حضرت آن راه پیش گرفته ایم که داخل آن شهر شدیم از خواب
 بیدار شدیم بعد از دیدن این خواب بیگانه بیشتر یا کمتر به بزرگی رسیدیم
 که از طرف مقرب بود و علم ادبکمال بود و خانیچه نوربت موسی و
 فرقان از برداشت و به چند طریق تفسیر میگفت و چند آن بانقض
 جهاد کرده بود و خدمت پیر کامل دل پر نور بهیم رسانیده بود و
 شرح حالات آن بزرگوار که بعد از آن طریق نیست که درین مختصر بگنجد پس
 مدتی مدید در خدمت آن حضرت به سر بردم چند آن فیض از علم علم بانی
 خاک را رسید که به شرح راست نیاید و قدر آنرا خدا ای دانستنی در
 علم رمل که هر جز که در امکان منوره بود باقی تمام حل آن شده و به حقیقت
 این علم رسیدم چون به سمت اهل الله و دولت پیر کامل این بخش یا
 فتح بر روزات و اصطلاحاتی که درین کتابها معتبر بود واقف شدیم
 که آن شیوه و غیره در سایر الادیان و مذهبها و حقیق و فنیج و سرخاب و
 شمل و کامل و خاصه البرون و کشف و دیگر کتابها که نام نزار در شمل
 زنده میبوی و زنده مولانا شمس الدین محمد خفزی و شمل اینها بسیار دیگر و چون
 و چون بعضی از عزیزان حقوقی بدین درویش داشتند و درین علم تشریف
 سرگردان بودن و در همیشه التماس می کردند که درین علم رساله

بفر

ترتیب غایتی با التماس آن عزیزان این رساله را ترتیب دادیم و در
 الله سبحانه تعالی در روح پر فتوح حضرت دانایان نبی و ارا در روح جمع اینها
 و اولیا استعانت طلبیدم تا تمام این رساله در این نسخه را کشف الاله
 تمام تمام التماس ارا که بر آنست که اگر سهوی یا غلطی دریا بنده بنیل
 کرم بیوشند و باصلاح آورند و اینا کثیران را بدعائی با دکنند و الله
 موافق و المعین و سالی این رساله را اید و از ده باب نهادیم **باب**
اول در شرافت این علم و حقیقت آن و معرفت عناصر و تولد اشکال
 و معرفت دایره **باب دوم** در دانستن خانههای رمل و دانستن دته
 و مایل الوتر و زایل الوتر و تد الوتر و مشهور و نواظر و حقیقت فنا
 نهایی ساقط و زایل **باب سوم** در دانستن سعادت و نخوست اشکال
 و نسبت اشکال که در اکب سبعم و بروج و مراتب اشکال و خارجی و
 داخلی و ثابتی و فقیلی **باب چهارم** در ریز نقطه و دانستن مرکز و
 حاکم و فرای و امتزاج نقطه و موافقت و مسامت و مخالفت و
 نظرات رمل و احکام آن **باب پنجم** در دانستن بسط اشکال و حل
 و عقده و متی و شرح و تفسیر و تاویل و ضعف و قوت اشکال در هر دو
 ضعیف و سبب و حذف و نقصان و کمال ایشان **باب ششم** در معرفت

۳۷ طول و عرض و عمق و دانستن قبالان ثلاثه و شکل خانه مقصود و اصل
 و عمق در شکلی در صورت حقیقی و مجازی که ارمیان ابرج و مثلثه ا
 ابرج حاصل میشود و احکام آن بعد از این خواهد آمد و قوت شهادت
 که بچند نوع است **باب هشتم** در دانستن طالب و مطلوب در هر دا
 یره و تناسب اشکال رمل با ستیخ و قوتهای ایشان مثل ماسک و
 قوت نفیانی و غیضی و حیوانی و مشهورانی و قوت حافظه و طبیعی و انی
باب نهم در دانستن اکره شکلی عرضی دارد و بی یافتن عرضی
 کار است نیاید و احکام آن بعد از این تقریر خواهد شد و دانستی نری و
 مادگی و لون و غره و تحت و گرمی و سردی و خشکی و تری و دانستی نظر
 و نطق و اتصال و انفصال **باب دهم** در دانستن اعداد رمل و
 ضرب و قسمت و طرح و غیره **باب یازدهم** در معرفت میزان العمل و
 آن **باب بیازدهم** در خراب و خوب یا و اسامی و دقایق و دانستی جهات
 اربعه **باب دوازدهم** در انقلاب رمل و دانستی سهم السعادت و
 سهم التیق و شرف و بهبوط و ادح و حقیض و فرح و طرح و قوت
 و وبال در از و کوتاه و مد و در و مجوف و مربع و مثلث و اعمی و مشرق
 از هر گونه و الله اعلم بالصواب **باب اول** در شرافت این علم بدان

اعماله

از ک الله فی الدارین که چون الله سبحانه و تعالی آدم را از بهشت
 بیرون کرد به عوض بهشت و ایش هر جزئی بوسی داد چون بخوم
 و جفر و اعداد و طب و رمل و کیمیا و سحرا و هیما و یهیا و دیگر علومی که
 بعد از و انتشار یافته و بعضی به حقیقت آن علوم رسیده اند که چه هر کلام
 مخصوصی کسی شد مثل بخوم که به ادیس علیا رسید و رمل به حضرت دا
 نیال علیه السلام و طب به لقن و هم چنین علی بن ابی طالب و استادان
 بعضی برانند که اول طب با دم علیه السلام آید و بعضی برانند که
 رمل بود و میگویند که جفر بود چرا که آدم بواسطه جفر راه با سماء الهی
 برد به تعلیم جهنم اما اصح آنست که جفر بود یا رمل چرا که این یکی حرف
 آن یکی نقطه است و ایشان ظرف مظهر یکدیگر اند در هر چه رملت
 مزاج و امتزاج از معلوم می شود و قطع اسراری که پوشیده است و
 و کلام کبات از صورت می بندد و اصول این عالم است و ما را چون
 درین مختصر عرض حقیقت شرافت این علم است شروع بدیکر علوم اگر
 کنیم بطول انجامه آدم را علیه السلام درین علم این دوا در دایره نسبت
 بادمی کشنده یکی دایره ایچید و مثلثه ابرج و بعضی می گویند که مسکن خاصه
 آدم است و ابرج خاصه و انیال اما اصح اول است و ما حقیقت دایره با بیان

۳۸
خواهم کرد در موضع خود دار است و خود شنیده ام که این علم از آدم سید
پرسیده می آمد تا به حضرت دانیال نبی ختم شده اگر چه هرگز به دانیال آرد
اما حقیقتش آنست که از یزید ابغزنده رسیده چرا که میراث پدرش بود و میراث
پوارش میرسد پس این علم به حضرت دانیال ختم شده و در صل و شش نطق
است و اسم حضرت دانیال علیه السلام که ختم شده نیز **۹۰** باشد بعد از
یزبانی و دیگر ما را الله مفری که شجره و ثمره که کتاب حضرت دانیال است علیه السلام
او جمع کرد و چون بزبانی رسید رسالهها درین علم ترتیب دادند بعضی در
و بعضی مکتوف پس هر کس که بعد از آدم آمدند بر علم خود را می گرفتند در
درین علم ساخته و اختلاف فرمایند آمد اگر چه درین علم جمهور متفقند
ما اختلاف در فرود عادت و حقا که هر کس این علم را خوب بداند علم کجما
و طب در هر چه درین عالمست برودی متکشف شود چون اصل این علم
ارضا حضرت در هر چه که است ازین طبایع بیرون نیست آنست که حقیقت
اشیا از معلوم میشود که در میراث انبیاست و اگر نه چینی بودی
تج تجتبه ارد به ظهور نیامدی و حدیث نبوی در باره این علم بسیار است و
ازان جمله عن عباس رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم مثل ایستونی بکتاب من قبل نه ادا تارة من علم ان کتم صا

دخی

صادقین مکان من الانبیاء اسم دانیال یخط و یحکم ان و اتق
الرب فقه اصحاب صدق رسول الله و حضرت علی ابن ابی طالب علیه
السلام می فرمایند بطریق نظم **الم تر جعل لنا واه افاضی علی ادرین**
علی مرتلا و المهم علم النعاط بوفصل **و ادعی الیه حلا ما کان مشکلا**
و همین کلام حضرت امیر المؤمنین است که این علم معجز ادرین است
علیه السلام مع نجوم اما علم نجوم تعاقب به علم تقاطع انداز است اما تقاطع
لفظ جمع است و لفظ جمع از خطوط متقوسه حاصل میشود و دیگر ازین نوع
احادیث بسیار است و کلام حضرت بنزد این علم بسیار است یکی این که
فرمود که **العلم نقطه و اما نقطه** دیگر که **العلم نقطه و کثر فی صا**
البحاهاون به آنکه دانشمند آن گفته اند که عالم دو است یکی حقیر دیگری
کبر اما حقیقت یک است و بساطت و آنه علوی و سفلی علوی چون
انفلا که دو کواکب و آنچه در صورت و سفلی عناصر و ان بخش به به است و
این ما در در انجا است که شیخ شیخ و شبرتری علیه الرحمه در کلمات راز
بی فرماید که اصل خویش یکر دیکر نیکر که ما در راز ابر شده بار ما را
و این که عدا ارمهوی جب آدم سید شده این معنی در طریق و جماعت
است و همین معنی دارد که به حقیقت اصل میرسی همه یک است پس

۳۹ بساط سفی از بساط معلوی بریدم آید به حکمت الهی و انرا بدینگونه
 دایره را در هر کجاست از ایشان بریدم می آید و این که صاحب شجره
 بیان آنچه شده شدن ایشان و پیدا شدن موالید کرده برین نوع است که
 چون نور آفتاب از فلک چهارم به فلک سیم و دوم و اول میرسد و از
 اینجا بگذرد تا در کوه اسود آب و خاک می آید اما چون کوه خاک را الله
 بسین و تقالی بسته آفرید به حکمت ازلی نور آفتاب از اینجا منعکس می
 گردد و عناصر را با یکدیگر فریاد و امتزاج میدهد و آنست که موالید برین
 می آید و دیگر کواکب هر که ام به جهت خود آن موالود را تربیت می کنند
 چنانچه حکم و اراده صانع است از قوت بغض می آید و الله اعلم به امر
 طبیعت نازکرم و خشک است و هو اگر کم و تر و آب سرد و تر و خاک سرد
 و خشک است پس نازکرم با هو اشتریک است و هو از تری با آب
 اشتریک است و آب در سردی با خاک و خاک در خشکی با آتش چنانچه نازک
 گرم خشک بود و هو اگر کم و تر و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک و
 این در ذات طریق بریدم می آید و صورت طریق اینست: و این شکل
 را استادان عقل کل نام نهادند و چون از هر نقطه دو فرج بریدم
 می آید ۴ فرج بشود و برین صورت ۳ و این شکل را نفس کل نام

کوه اسود

کرده اند و جماعت نیز میگویند و طریق و جاست آدم در صورت
 پس بر تخته که هست ازین دو اصل بر اینگونه می شود و توله اشکال برین
 پنج است که تقریر می شود و بدانکه چون یک نقطه نازک و نفس کل را بشکافند
 و دو نقطه شود یکی را با نازک عقل کل بنامینند و یکی را بحال خود بگذرانند از
 آن دو شکل توله کنند برین صورت ۳ یکی را مسدود اول نامند و
 یکی را مفتوح اول اول را تعبیر داخل نامند و مسکن او از طرف عقل
 خانه ۱۲ باشد و دوم را همان نامند و مسکن او از طرف نفس خانه
 اول باشد باز با دو زوایا نفس کل را بشکافند و دو نقطه شود یکی را با نازک
 عقل کل بنامینند و یکی را بحال خود بگذرانند و دو شکل توله کنند برین صورت
 ۳ یکی را مسدود دوم نامند و یکی را مفتوح دوم مسدود را از
 جانب عقل در خانه ۱۳ جای دهند و او مشهور است به نفس الخلد و مفتوح
 را از جانب نفس در خانه دوم جای دهند و او مشهور است به قمره بان
 از مسدود اول و مسدود دوم شکلی توله کنند برین صورت ۳ داورا
 نیره اول خوانند و جای او از طرف نفس در خانه ۳ باشد و از مفتوح اول
 و مفتوح دوم شکلی توله کنند مسکوس برین نوع ۳ و این را نیره ثانی
 خوانند و جای او از طرف عقل خانه دو از ده بسته اول را نیره ثالث

خواننده و دهم را نهد داخل بار آب نفس را بشکافند و نقطه شود
 یکی را با آب عقل متصل کنند و یکی را بحال خود بکنند و شکل حاصل
 شود بین طریق **۳** یکی را مسدود ثالث و یکی را مفتوح ثالث مسدود
 را فرج خوانند و از جانب عقل در خانه **۱۱** مقر دارد و مفتوح را بیضا
 خوانند و از طرف نفس در خانه چهارم مقر دارد بار را اختراع مسدود
 اول و مسدود ثالث شکلی تولد کند برین نوع **۳** و از مفتوح اول و مفتوح
 ثالث شکلی تولد کند معکوس برین طریق **۳** اول را قبض الی راجع نامه
 دودم قبض الی داخل قبض الی راجع نامه ثالث گویند و از طرف نفس در
 خانه **۴** مقر دارد و قبض الی داخل شریک او دانند و از طرف عقل در
 خانه دهم مقر دارد و باز خاک نفس را بشکافند و نقطه شود یکی را با خاک
 عقل متصل سازند و یکی را به حال خود بکنند و شکل حاصل شود برین
 طریق **۳** یکی را مسدود و چهارم خوانند و یکی را مفتوح چهارم مسدود
 را از طرف نفس در خانه **۷** منهد و مفتوح را از طرف عقل خانه **۸** مسدود
 را غنیه خارج خوانند و مفتوح را اکیس باز از مسدود اول و مسدود
۲ شکلی تولد کند برین صورت **۳** و از مفتوح اول و مفتوح چهارم
 شکلی تولد کند معکوس برین صورت **۳** اول را عقل گویند و دهم را

انجمن

اجتماع عقل را نیزه خامس خوانند و از طرف عقل در خانه **۹** مقر دارد
 و اجتماع را نیزه سادس گویند و از طرف در خانه **۱۰** مقر دارد اینست بیضا
 تولد اسکال که طریق و جماعت برید آیند از زیاده نقصان و خوبی و بدی
 آنست که عناصر کشود هر شکلی موافق خانه است و صورت تولد اسکال
 اینست **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰**
۳۱ **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰**
 دانه اعم فصل در بیان نسبت عناصر به ایکه حکم نازار روح گفته اند
 و هوای عقل و آب را نفس و خاک را جسم پس چون روح در غایت
 خفت است و مرئی نمی شود او را یکی گرفته اند و در مرتبه اولت و اعداد
 است و هوای نسبت با روح چون ثقیل تر است و در مرتبه دوم است او را
 دو گرفته اند و عشر است و چون آب یک مرتبه از هوای ثقیل تر است و در مرتبه
 سیوم است او را سه گرفته اند و خاک است و خاک چون نسبت با آب ثقیل است
 و در مرتبه چهارم و در مرتبه چهارم است او را چهار گرفته اند و الوضوت دار
 بر ترتیب دایره ای که حاصل میشود اما دایره ای که نام الدایره است
 و دایره اصل است و دایره دانیال علیه السلام و دایره طلم نندی و
 و دایره طول است آن در دیکرت و دایره و آب **۴** و خاک **۸** دایره

ترتیب ابداع حاصل میشود آنگاه سبب یکی گرفته اند که به منزله
 ابداع است و روح فرد است و هوای ابداع سبب ۲ گرفته اند که بمنزله
 عقل است و عقل در مرتبه دوم است و آب را ابداع سبب ۳ گرفته اند
 که در مرتبه طبایع است و طبایع بعد از عقل است و خاک را ابداع سبب ۴
 گرفته اند که در مرتبه فزایح است و فزایح بعد از طبایع است به آنکه در این
 بی نهایتی درسی علم است که اگر به تقریر آن مشغول می شویم بطول می
 انجامد اما اخیر رمال را ضروریست که بدانند و اردن که برینست ده دایره
 است که آن ابداع است که بطول می آید و عمق است و دیگر عرض است و دیگر
 مقدار است و دیگر سکنی دیگر ابعاد و مثلث ابداع و بزنج و فزایح و حرف
 که اینها همه در هر حکمی در عمل باید آرد و تا حکم درست آید **باب دوم** در
 دانستن خانهای رمل و دانستن و تندی مایل الوته و زایل الوته و تندی الوته
 و شواهد و لواطر و معرفت خانهای زایل و ساقط بدان آنکه الله
 فی الله این که رمل را نشان داده **دوره** اشکالت و این **دوره** خانها **دوره** اشکال
 از ضرب عناصر در نفس خود بهم میرسد چنانکه طریق چهار نقطه است چهار
 را که چهار ضرب نمایند **دوره** شود و دیگر قاعده ها است در وضع اشکال
 و خانهای رمل که اگر به تقریر آن مشغول شویم از مقصود بازمانیم

لیالی

پس ازین تقریر **دوره** خانها **دوره** اشکال بهم میرسد و ازین **دوره** خانها چهار
 خانها را در تندی گویند که اول اول **دوره** **دوره** **دوره** **دوره** و اینها اوی اند در حکم
 اول را در تندی شرق خوانند **دوره** را در تندی الارض خوانند و **دوره** را در تندی التوب
 و بهم را در تندی السحاب این هر کدام بر هر کدام فضیلت دارند و چهار خانها را
 مایل الوته میگویند که آن **دوره** **دوره** **دوره** **دوره** و این خانها در حکم میانند آنند
 و چهار خانها را زایل الوته خوانند که آن **دوره** **دوره** **دوره** **دوره** باشد و اینها
 اضعف بیوتند و در حکم ضعیف اند و چهار خانها را ساقط خوانند و آن
دوره **دوره** **دوره** **دوره** باشد یعنی هر حکم که این خانها قرار گیرند آن معانی ناقص
 مانند اعا خانها **دوره** چون هم مایل اند و هم ساقط اند که مقصودی برآید
 در هر حکم که هر خانها قرار گیرند در مطلق ضعیف باشد چرا که آن خانها هم زایل
 و هم ساقط است و با وجود نقطه هوا که تعلق بان مرکز دارد چون بان خانها منتهی شود
 حاصل نشود و اگر چیزی حاصل شود ناقص باشد **دوره** نیز ساقط است
 اما چون مایل است ناقص برآید یعنی بکلی اذن مقصود بر نیاید و
دوره خود نقطه بان خانها منتهی نمی شود مگر حکم اشکالی در آن خانها بهم
 ساقط است بهم زایل و بنیات ضعیف است و چهار خانها را از زایل و
 شواهد خوانند و آن **دوره** **دوره** **دوره** **دوره** باشد **دوره** **دوره** **دوره** **دوره** است

۶۲ بر خانه اول و ۹ و ۱۴ کو است بر خانه ۲ و ۱۰ و ۱۵ خانه ۳ کو است
 بر خانه ۳ و ۷ و ۱۰ و ۱۵ کو است بر خانه ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ خانه این
 سخن آنست که ازین ۱۲ خانه زنی که سوال سعادت و خوشبختی و شدن
 و نشدن و اتصال و انفصال از کواکب آن تحقیق کنند و اهل معرفت ۴
 مطلقا ازین چهار خانه حکم میکنند و ۵ اقاضی رملت و ۶ ان الالاست
 و عاقبت العاقبت و در همه مقصودی از غافل نباید شد و نیز هر یک
 ازین زواید و شواهد در حکم و خبر شریکند با هر یک از او تا به اتم ۱۲
 شریکیت با اول و ۱۷ شریکیت با ۲ و ۱۵ شریکیت با ۳ و ۱۴ شریکیت
 با ۴ هم اتم هر خانه مقصودی را در شواهد و در نواظر در کارست علی
 حده چنانکه اول که طالعوت ۲ شواهد قریب اوست و یازدهم شواهد
 بعینه و ۵ نواظر قریب و ۹ نواظر بعینه و فایده قریب و بعینه آنست
 که چون زنی زنده و سوال از خانه کرده اند اگر شواهد و نواظر قریب شوند
 میگویند که الحال مهمات تو نیک شود و مراد بر آید و در خور آن حکم کنند
 و اگر قریب نحس باشد و بعینه شود گویند درین دلاکار با همراهِ نیست اما
 بعد مدتی نیک شود و عاقبت کار بمراد شود و در حال می باید که صاحب
 تصرف باشد سعی حکم اتصال و انفصال از خارجی و داخلی و ثابتی و

بقی

منقبی انحصار که است بکنند و این هم از شواهد و نیز از معلوم میشود
 اصل کواکب است و الله اعلم **باب سیم** در سعادت و خوشبختی
 و نسبت اشکال با کواکب سیم و برودج و مراتب اشکال و خارجی و داخلی
 و منقبی و ثابتی بدان اعتراف که الله فی الامرین که در این سعادت و خوشبختی
 اردا چنانست و حکم سعادت به نیکویی و حکم نحس است به بدی باید کرد به
 اتم ۳ و ۴ سعادت و کواکب ایشان مشتری است و از برودج ۳ قوس و ۱۵
 و ۴ حوت ۱ و ۲ و ۳ سعادت و کواکب ایشان انساب است و از برودج
 اسد دارند و ۳ و ۴ سعادت و کواکب ایشان زهره است و از برودج
 ۳ میزان دارد و ۳ و ۴ همسخن اند و کواکب ایشان عطارد است
 و از برودج ۳ جوزا دارد و ۳ و ۴ سنبل ۳ و ۴ نحس اند و کواکب ایشان
 زحل است و از برودج ۳ دلو دارد و ۳ و ۴ جدی ۳ و ۴ سعادت و کواکب
 کب ایشان قمر است و از برودج سرطان دارند و ۳ و ۴ نحس اند و کواکب
 ایشان مریخ است و از برودج حمل دارد و ۳ و ۴ عقرب ۳ و ۴ نحس است و
 اگر کواکب را اس دارد و از برودج دلو ۳ نحس است و اگر کواکب زنب دارد
 و از برودج جدی به اتم ازین ۴ شکل داخل اند و ۴ شکل
 خارج و ۴ شکل ثابت و ۴ شکل منقلب شکلهما داخل آنها اند که آنها

نه دارند خاک دارند و شکلهای آنها اند که آتش دارند و خاک نه دارند
 و شکلهای ثابت آنها اند که آتش دارند و نه خاک و مستقیم آنها اند
 که آتش دارند و هم خاک آید بحسب اشکال به آنکه ازین **۶** شکل
 شکل سه ای تمام اند و آن **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰**
 شکل سبای اند و آن **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰**
 آن **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** و یکی ثنائیت و آن
 و شکل طاق در میزان رمل نمی آید بواسطه آنکه میزان یا اردو فرود
 بسته یا اردو رنج و تیره و فرود جفت و تیره دوزج نیز جفت است پس
 شکل طاق در میزان نمی آید **باب چهارم** در سیر نقطه و دانسی هرگز
 و فراج و امتزاج و خاکان ایشان و موافقت و مخالف و مسامحت
 و مسامت و نظرات رمل و احکام آن بدان آنکه که الله فی الدارین که
 بنای این شریف بر نقطه نهادند و سیر نقطه از میزان رملت دین
 موقوفست به آتش مراکز به آنکه نار را چهار مرکز است اول **۵** و **۹**
 و **۱۳** و هوار اینها مرکز است **۲** و **۶** و **۱۰** و **۱۴** و آب را اینها
 مرکز است **۳** و **۷** و **۱۱** و **۱۵** و خاک را اینها مرکز است **۴** و **۸**
 و **۱۲** و چون این مقدمه دانست بدان که این سیر نقطه و حتی معتبر است

کتاب

کلیق و جماعت در میزان نباشند و اگر طریق و جماعت در میزان آمده
 آن رمل مکرر نکشند که خلاف حکم است و این که بعضی رمل را باز از سیری
 کشند غلط محض است و آنچه اکابر این فن بدان گفته اند و طریق است
 و ما در موضع خود میان آن خواهم کرد با آید به بیان آن **۱** شکل که در
 میزان رمل می آیند به آن که هر شکل که در میزان می آید این **۱** شکل البته
 دو نقطه دارد و فرود نقطه اول غیر است بهر موضع و بهر خانه که فرود آید و نقطه
 ثانی حکم حال از آن باید کرد و راست آمدن و نیامدن مهم آغاز اول باید
 دانست که نقاط چون از میزان حرکت می کنند به یکجا می روند از دست راست
 و چپ تا محلی که قفلی شوند و این چنانست که نقطه از میزان رمل یا به طرف راست
 میرود یا به طرف چپ طرف راست که **۱۳** و طرف چپ **۱۴** باشد پس
 هر نقطه که به **۱۳** آید یا به **۱۰** میرود یا به **۴** چرا که البته از یک طرف بسته
 خواهد بود و از یک طرف کشود پس به هر جانب که کشود است برود
 پس اگر به **۱۰** آید یا به **۳** می آید یا به **۴** و اگر به **۴** آید یا به اول برود
 یا به **۲** در نقطه که به **۱۴** آید یا به **۱۱** میرود یا به **۳** در هر چه به **۱۱** آید
 یا به **۵** میرود یا به **۶** و آنچه به **۱۲** آید یا به **۷** میرود یا به **۸** و نقطه از
 نمی کشد و چرا که مراتب نقطه پیش از آن نیست و نیز خانه حرکت پس

۴۴
 بین دلیل نقطه از α نمی گزرد و چون فاصله حرکت تحت الارض هر
 نقطه در شکل که با اینجای رسیده سرنگون می شود چنانچه β در اینجا β باشد
 و چون این مقدمه بر ادبیت به آن که بعضی است بدان بر آنند که حکم هر نقطه
 اقوی باید کردار آن دو نقطه که در میزان است و نقطه اقوی آن نقطه است
 که در مرکز خود فرود آید خواه در اول و خواه در آخر و این که حکم هر نقطه
 اول غیر است ثانی حکم این دقیق معتبر است که نقطه اول به مرکز خود فرود آید
 باشد و اگر نه حکم بر آن نقطه است و این به تجربه معلوم شده اگر صاحب شجره
 مطلقا به نقطه ثانی رفته اما بسیار تجربه کرده ایم بعضی اوقات خلوت میشود
 اما صاحب شجره حاکم است تا چه در آن دیده باشد غرض که این مواضع عقل
 نیست که اگر چنین کنیم مطلقا نقطه ثانی ماری میشود که اقوی نقاط است چرا
 که گاه باشد که اول نقطه ثانی از میزان بخانه خود رفته شود پس اگر این نقطه
 را همیشه غیر گیرند احکام از دستوان کرد چون تواند بود که نقطه اقوی
 به جمع نقاط باشد حکم از دستواند و ماضی باشد و غیر پس تحقیق است که
 حکم غیر و احکام از نقطه اقوی باید کردن در این صورت **مصلحت** در درستی
 مزاج و امتزاج نقطه و این واقعیت که در میزان به این مرکز یا مرکز غیر است
 که به فرضی که در آن چیزی دهند و چیزی رسانند طبیعتی با طبیعتی دیگر گردد

دانی

و گرمی سردی میشود و تری خشکی و سردی تری و خشکی گرمی و اشغال
 این دو آنسای این عمل از جهت است که تمام احکام در این است و بقایب
 خشکی است آسان نه پهنه که اشکال دارد اگر چه در نظر آسان می نماید
 اما نه چنین است و ماضی الی او کنیم مثلا چون نقطه ثانی از مرکز میزان
 به β آید و سیزدهم که مرکز است است و نقطه است چون هر دو گرم خشکی
 اند می گویند گرمی و خشکی زیاد شده بگردد و چون به β آید و در تری زیاد
 شود چون با اولی آید گوئیم سردی و تری زیاد شده اما از این مرکز
 که میگذرد به هر شکلی که در همه آن نقاط دیگر که در آن شکست به عمل باید
 آورد و در این اندک تا عملی باید کرد چرا که اگر هیچ جا میان روشنی میان این
 عمل نشده اما هنوز فکری و صبری باید تا راست آید و تحقیق این عمل شود
 در آنجا نادری بر آن نقطه β هم جاگزارد کند سبیل را از غده ای
 گرم بر پهنه باید کرد چرا که β خشکی نفسی در جان سبیل است و به هر شکل
 که گزرد از مضوبات او سستی باید گفت یعنی اگر سکی کعبه باشد یا خشکی
 نزدیکیان باشد یا به رینی شکل β و علی نه القویس و این قانون هر کس
 نرسد و کفش خلاف شود و جوی که نه از روی علم سخن میگویند و گاهی که حکم
 شان راست می آید می گویند ماسم العجب در طالع و ابرام اما این طریق **مصلحت**

که از علم خبری ندارند و از تحت پیشانی سبیل سخن میگویند و بعضی راست
می آید و بعضی خلاف و عامه اعتقاد میکنند و نه می دانند که این قسم کسان
اعتباری ندارند و درین روزگار اکثر عالمان ازین قبیل اند لکن
هر کس که در کلمه گوید البته بگوید و کلمه راست آید نعوذ بالله ازین
طایفه چه اگر بسیاری کس را عاشق بی غارت دهند بسیار کس را در
راهها بکشند و دهند و عوام چه دانند که این علم که می دانند که نه می دانند
مگر بعضی خاهان که تخریب این میکنند که صاحب بجز باشند و هر کس را بجای
خود بنشانند و آن کس که بنده کان هدای تعالی را سرگردان دیکم
راه نبردانند آخر بعد ایهامی گوناگون گرفتار خواهند شد و آن کس نیز
ازین علم اندکی با خبر باشد و بخود معترف شود که گاهی حکمی راست آید و
از هدای تعالی غافل و خود را در میان بینند او نیز از آن قوم گاهی است
پس دانا آنست که هر حکمی که کند و الله اعلم بگوید و خود را در میان نیبند
و به تحقیق بدانند که ادعای نبوت و وجودی ندارند و در پیش وجود باری و
این فیض از جانب الهی بقدر درویشی و شکستگی و فقر با دمی رسد و
او بخیال می رسد هر که این بجز انبیاست و انبیا چنین بوده اند شکسته
و فقیر و درویش و الله اعلم **فصل** بهر آنکه حکم اصلی از دایره ابد است

۱۱۱

و دایره سکن نیز خوبست اما ابرح اردست نماید که اشت و مطلوب
بر نقطه از دایره ابرح نقطه بعد از دست و در سکن نیز چنین است اما
در ابرح مطلوب **مار** **نار** **بسته** **دما** **باد** **مطلوب**
و آب **آب** **مطلوب** **اوست** **خاک** **خاک** **مطلوب**
علی هذا القیاس بهر آنکه این **۸** شکل که در میزان می آیند **۴** **نار** و **۴**
باد و **۴** **آب** و **۴** **خاک** دارند و این نقاط مگر هر که امم ها کند بر خانه
برین ترتیب مثلا چهار نقطه **نار** در میزان آینه اول آن **۳** و **۴**
۳ و **۴** است **نار** **حاکت** بر خانه اول **نار** **حاکت** بر
خانه **۱** و **نار** **حاکت** بر **۹** و **نار** **حاکت** بر خانه **۳** و چهار نقطه
باد در میزان می آیند اول آن **۳** و **۴** و **۳** و **۴** است **باد**
حاکت بر خانه **۲** و **باد** **حاکت** بر خانه **۲** و **باد** **حاکت** بر خانه
۱ و **باد** **حاکت** بر خانه **۱۲** و چهار نقطه **آب** در میزان می آیند اول
آن **۳** و **۴** و **۳** و **۴** است **آب** **حاکت** بر خانه **۳** و **آب**
حاکت بر خانه **۷** و **آب** **حاکت** بر خانه **۱۱** و **آب** **حاکت** بر
خانه **۱۵** و چهار نقطه **خاک** در میزان می آیند اول آن **۳** و **۴** و **۳**
و **۴** است **خاک** **حاکت** بر خانه **۴** و **خاک** **حاکت** بر خانه **۸** و **خاک**

۴۵۶ **حاکمت بر خانه** و خاک **حاکمت بر خانه** و مقصود از این
 سخن آنست که در نقطه که در میزان آید به آنند که هر کدام خانه حاکمت
 تا غیر از آن خانه گویند و بار اگر حکم آن یعنی نقطه آن خانه اگر در موضع خود
 فرو آید حکم بر قوت آن کار است سیم که مطلوب را در مرکز موافق پسند
 مثلا شخصی روی کشید و غیر از جان دین بود در نه کانی پس **نار** که حاکم خانه
 اولست که به جان حق منسوب است اگر در میزان باشد و در سیم به مرکز خود
 آید که آن خانه ناریست و مطلوب خود را که **نار** باشد در مرکز ناری
 پسند حکم بر قوت و سعادت و نیکویی کند و اگر نقطه حاکم در مرکز غیر آید
 و مطلوب خود را در مرکز مخالف پسند حکم بر بدی و ضعف احوالست
 و مانی برین سوال **نصل** به آنکه هر نقطه که در میزان سیر می کند گاه
 باشد که تا محلی قرار گاه خود یعنی انتهای سیر او که دیگر حرکت نکند چهار
 انتهای بگردد و گاه باشد که سه انتهای گاه باشد و دو انتهای گاه باشد که یک
 انتهای بگردد و این که حضرت مولانا شمس الدین محمد خفیی در ذنبه صورت خود
 که بی حرکت در عرضی یا با حرکت در عرضی یا در اهمات یا نبات قرار
 گیرد این معنی دارد که مثلا نقطه در ابتدا ای اهمات فرو دامد و در ا
 نتهای اهمات قرار یافت ای به از حرکت در عرض است و اگر گاه

ایضا

ابتدا قرار گرفت ای بی حرکت در عرض است و ای که اهمات را طول
 و نبات را عرض میداند آن دخلی باین سخن ندارد پس اگر آن نقطه
 در ابتدا ای نبات فرو آید و در انتهای قرار گیرد یا در انتهای خود
 آید و در ابتدا قرار گیرد آن با حرکت در عرض است و اگر باین موضع
 مذکور که فرو آید دیگر حرکت نکند آن بی حرکت در عرض است و **ق**
 ای بی سخن آنست که اگر بی حرکت در عرض بود و در مرکز خود فرو آید
 که بر هر ادب سبب شود بی سرگردانی و اگر جمعه از حرکت در عرض قرار یابد
 و در مرکز خود قرار یابد سبب را مقصود حاصل شود با سرگردانی و اگر
 در مرکز غیر قرار یابد به سینه که هم طبع خود یافت یا نه خواه در اهمات
 و خواه در نبات و خواه در تولدات و ذوایده است در هر جا که هم طبع
 بیاید آخر مطلوب حاصل شود و بعد از یافت بسیار دیگر چیزها هم طبع
 نبات حرکت بی فایده باشد و بی مرادی بر نیاید و مادرین صورت
 مشامی باز نماند مثلا نقطه هوا **۷** منتهی شد و در **۱۱** که مرکز هوا است
 نقطه هوا گذشته بود پس ای نقطه با **۱۲** یکی شد آنست که هم طبع یافت و
 مشامی ای است **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** و اشغال این بسیار است که واقع
 میشود بدان ای غیر زمین که حکم از ابره ایج است چنانچه هر نقطه که از

مرکز فران سپه کند بهر جا که قرار گیرد و بهر شکلی که رسد می بیند که در دایره
 ایداج صاحب آن خانه که نقطه فرایه است است که است پس آن شکلی ضعیفی
 بهر او شکل صاحب خانه با هم ضرب می نمایند و احکام از حاصل آن دیگر
 آن شکلی که از همان ایشان حاصل میشود که از آن ان الامر کوشید می گوئیم
 در ضعف و قوت و سعادت و نحوست و داخلی و خارجی و ثباتی و ضعیفی
 و نقطه ثانی را نیز که از فران سپه میکند آن را نیز برین طریق مرکز عمل نمایند
 یکی جز است و یکی حکم و اگر این نقطه اول و نتیجه نقطه ثانی ضرب نمایند و از پیش
 ایشان هر چه حاصل شود از سعادت و نحوست و ضعف و قوت حکم قاطع
 از دست ~~توجه~~ تا دانند بدان ای عزیز من که نقطه نادر مرکز ما موافق
 است و در مرکز ما به صادق و در آب مخالف و در خاک مخالف و در آ
 در مرکز ما موافق است و در آب صادق و در خاک مخالف و در آ
 مسلم و نقطه آب در مرکز آب موافق و در خاک صادق و در آ مخالف
 و نقطه خاک در خاک موافق و در آ مسلم و در باد مخالف و در آب
 صادق و این مقدمه بواسطه سبب نقطه و طلب مطلوب نقطه است پس
 اگر مطلوب نقطه در مرکز موافق باشد آن مهم با حسن و جهی بر اید چرا که نقطه
 در مرکز خود حکم جان درستی دارد و اگر در مرکز مخالف باشد آن کار بر نماند

پای

بلکه به زبان انجاند و اگر مطلوب در مرکز معادق باشد دلیل سلامتی آن
 ان مطلوب باشد و اگر در مسلم باشد آن معما حاصل شود به معادنت و
 ستان به آنکه نقطه نادر مرکز خودند است یعنی قویست و در مرکز هوا
 مایلست یعنی میانند و در آب زایلست یعنی ضعیف و در خاک چهار مرتبه
 قویست و باد در مرکز خودند است و در آب مایل و در خاک زایل
 و در ناردند الوته است و آب در مرکز خودند است و در خاک مایل
 و در آس زایل الوته است و در ناردند الوته و نقطه خاک در مرکز خود
 ند است و در آس و ته الوته و در آب زایل الوته و در آب مایل
 الوته حکم و ته قویست و مایل میانند و زایل ضعیف و ته الوته در قوت
 در جوت زیاد و در آس است و گفته اند که ته الوته در ان مهم با معنی
 پیدا شود که کار با تمام رسد اما اصل این نظریه است تا تحقیق احکام
 نقطه بشود اما حکم صاحب شجره نوعی دیگر است از همان نقطه حکم میکند
 و مرکز یا و متوی نقطه بدان که هوا متوی نادر است و آب متوی است
 و خاک متوی است و آب متوی خاکست و این که صاحب شجره نقطه ناری
 گاهی که باب میرسد یا آب که مرکز نادر در می آید حکم بر نیگونی میکند
 متوی میخواهد پس می بیند که متوی ان نقطه بجاست و این دقیقه تجابت

شکست و موقوفست بر نسق مطلوب جزوی و کلی نقاط و معوی
 نقطه به آنکه مطلوب جزوی است و است و مطلوب کلی است است
 و مطلوب جزوی است است و مطلوب کلی است است و است و است
 اب دشمن است است مطلوب کلی است و است و است پس این
 دقیقه تمام حکمت است پس هر وقت که نقطه ناری در مرکز پایی خود را به آب
 باشد و هوا باشد بقایت نیکست بواسطه آنکه ناری خود رسیده
 هوادر میانه واسطه است و دوست ناری است پس هوادر بی صورت
 اب را اندای است میکند اگر نقطه آب بجز ناری خود را به هوا باشد
 این نیز ناری است نیکست و خاک در مرکز هوا و هوادر مرکز خاک اگر
 اب که در دست خاکست باشد پس بیاری است ناری هوادر پس این
 که صاحب شجره درین صورت فرموده که اگر نقطه مای در خانه اول یا پنج
 فترتی شود و **۱** باشد یا **۲** بقایت خویش از بی سبب است اگر چه در
۳ این حکم نیز کرده اما **۴** در اول و **۵** اما در خانه **۶** بواسطه آنکه
 در مرکز خود قوت می گیرد یعنی از ضرب **۷** و **۸** که صاحب خانه است
۹ میشود پس نقطه ناری در مرکز خود قوت دارد فی الجمله بد نیست و این
 به تجربه رسیده چنانچه جای نیست اما چندان ثباتی ندارد **۱۰**

آن خوش حالی خبری یا اتصال خرزندی یا موشقی یا اشغال این خواهد بود
 اما چندان ثباتی و اعتنایی ندارد مگر وقتی که معوی آن نقطه جانی باشد
 باشد که مددی نادر تواند رسانید یعنی خاک در مرکز هوا باشد نقطه در مرکز
 آب نباشد در مرکز خود باشد انرا همان مددی تواند رسانید چرا که هر محلی
 که مساوی در دست دشمنی گرفتار باشد چه مدد از او بگیرد خواه رسید
 مگر در مرکز خود باشد و این علی به تعرف رمال دانسته است به آنکه این
 که کیفیت مطلوب نقطه در مرکز موافق باشد اما به نظرات موقوفست
 این علی از این هم شکلی تر است و هر کسی که نظرات عملی دستسوز و زایل
 و منعقد شده نقطه اشغال این خبر ندانسته باشد البته حکمتی خلاف
 شود به آنکه نظرات پنج نوعست اول **۱** تملیکت که تمام دوسی است
 تملیس که نیم دوسی است **۲** تربع که نیم دشمنی است **۳** مقابل که تمام
 دشمنی است **۴** مقارنه و مقارنه با سده سده و بانگی کسی است و میان
 طایع یعنی طالب و مطلوب ساقط و غیره است مثلا اگر نقطه طالب به
۲ در دبا **۳** یا **۸** یا **۱۲** مطلوب را به پنده ان ساقط است دلیل تقص
 ان کار و نامتای ان مهم است اما **۴** و **۵** چون هم مایل و هم اندکی
 الجمله اندک مقصودی حاصل شود و بیشتر ذکر این در بیوتات شده

بدانکه میان اول و ۳ تریس است اما تریس و تثلیث بر پنج هر کدام
 دو نوع اند میان اول و ۳ تریس ایمن گویند و میان اول و ۱۱ تریس
 ایسر خوانند و میان اول و ۵ تثلیث ایمن خوانند و میان اول و ۹
 تثلیث ایسر خوانند و میان اول و ۳ تریس ایمن خوانند و میان اول
 و ۱۰ تریس ایسر ایمن و ایسر خود ظاهر است آنچه ایمن است مستقیماً تمام
 با او است مثل ضربتانی که موافق شرع باشد و بی تصور باشد و آنچه ایسر
 است یا رقی با او است البته بی تصویری نیست مثلاً اگر مالی بدست
 آید بی شبهه نیست عرضی که هر چند واقع شود بی تصویری نیست **باب**
در دانستن حرکات مبرزاتی و بسط اشکال و محل و عقده و متس و
شرح و تفسیر و تاویل و ضووف و قوت اشکال و نقطه در هر موضع
 و نسبت حرف با اشکال و نقصان و کمال ایشان بدان امر که الله
 فی الدارین که همیشه حرکت از میزان بطوری آید و از بی حرکت
حرف اشکالی متصوری شود که غیر دجی و هسامی و دجی از آن تحقیق نتواند
 چنانچه مکرور خواهد شد بدان که وقتی عمل متن و شرح و تفسیر و تاویل
 باید کرد که طریق و جماعت در میزان باشند اگر چه بقاعده سرخاب
 نقطه است و با طریق تسبیح میدههند و این نیز مجرب است اما آنچه در سایر

الاولیا

الاولیا بیان می کند و مولانا شمس الدین محمد مغربی در زبده خورشید بیان کرده
 اینست که طریق و جماعت که در میزان بیایند نهایت قوت را سینه
 در آن متن و شرح و تفسیر و تاویل بیرون باید آورد و حکم باید کرد
 و قاعده بسط کردن و حرکت و نهایت قوت مبرزاتی است که چون
 طریق و جماعت در میزان آمدند طریق از میزان به ۱۳ میرسد نهایت قوت
 او و جماعت از میزان به ۱۴ میرسد نهایت قوت او و بواسطه آنکه نهایت
 قوت طریق ۱۵ باشد چون دو خانه که ۱۵ و ۱۶ باشد اعتبار کنیم و از آنجا
 بخانه شمار کنیم در خانه ۱۳ دو طریق که ۱۵ است تمام می شود و در جماعت
 در خانه ۱۴ تمام می شود و قاعده محل و عقده ایشان و بسط ایشان است
 که اگر طریق در میزان باشد اول طریق را متن میزان گویند و با صاحب
 خانه میزان که در ابعح طریق است ضرب نمایند جماعت شود و این را
 شرح خوانند و چون مرکز است آب جماعت را حل نمایند بیاض شود
 این تفسیر میزان نامند و بار آب طریق را عقده کنند و این را تاویل
 میزان نامند پس چهار شکل از میزان حاصل شود بدین صورت **۱**
۱ جماعت به ۱۳ تریس نهایت قوت طریق به ۱۳ آمد و نهایت قوت
 جماعت به ۱۴ آید و نهایت قوت بیاض به ۲ رسد و نهایت قوت

فرج به ۹ رسد پس از این اشکال ۴ کانه نیز این قوت بهر جا که رسد از آن
محل ۴ شکل دیگر بر طریق مرکب صورت بنده و چنانکه مجموع ۵ شکل
بنده در رعایت قوت آن اشکال گفته یعنی به سینه که آن شکل در دونه
است یا مایل الی الیه یا از ایل الی الیه یا دونه الی الیه در کلام خانه فرد آمده اند
و چه نسبت دارند از شرف و وبال یا بهبوط یا اوج یا حقیقت یا سکن
یا طول یا عمق یا عرض یا مساحت یا حرف یا مزاج یا عدد یا بروج بقدر قوت
و ضعف حکم از آن کند و مادر محل خود بیان آن خواهد کرد اما میان آنکه
هر شکل در دایره اربع صاحب کلام حرفه است که ۳ صاحب دوج
فت در خانه اولی که الف و فای بنده چرا که در ایچ قسمت شده و از
الف ایچ تا حرف ۴ که همین است هر حرفی به شکلی داده اند در این
بیره و همین که به همین رسیده باز در برفی می رسد با حرف فارابی
داده اند و صادره را به ۳ وق را به ۳ و در را به ۳ و علی نیز الی الیه
تا خانه ۱۲ که ۳ است غیبی با و هر سه پس الف بنقی الخدوب به ۳ و
فنج به ۳ و دبه ۳ و ای در دو ردیم است و عمل کردن این حروف در
اسم خالی از اشکالی نیست و مادر سان ترکیب کردن و پدید آوردن حروف
اسم در موضع خود بیان خواهیم کرد ان شاء الله تعالی به ان ابا عبد بنده

ب

حرف
که بقدر این دو حرف که مذکور شد در ذات هر نقطه از این نقطه ۴۸
کانه حرفی است چنانکه ۷ نارد ۷ هواد ۷ آب و ۷ خاک است و نقاط
انجا در حساب نمی آید اما بعضی به حساب می آید و چون حروف تجمی
۲۸ است طریق در حساب نیست و چون ۴ حرف انجمنی که آن پ و
تج و ژ و گ باشد مجموع ۳۲ شود و نقاط فرد را ۳۲ است درین
صورت بعضی نقاط طریق را به عمل می آید و چنانچه حرف پ را به نار
طریق دهند و نج را به باد طریق و ژ را به آب طریق و گ را به خاک
طریق نسبت میکنند اما اصل قیمت اینست چنانچه نار را ۷ حرف داده
اند ایچ طم ف ش ذ و هو را ۷ حرف داده اند ب و ی و ن و ح
ت ض و آب را ۷ حرف داده اند ج ز ک س ق ت ظ و خاک
را ۷ حرف داده اند ح ل ع ر خ ی ا و ح فهای ناری حرف
اول در ذات آتش ۳ باشد و حرف ۲ در ذات آتش خرد ۳ باشد
و حرف ۳ در ذات ناری ۳ و حرف ۴ در ذات ناری ۳ و حرف ۵ در
ذات ناری ۳ و حرف ۶ در ذات ناری ۳ و حرف ۷ در ذات ناری ۳ باشد
و از حرفهای هوائی حرف اول در ذات باد ۳ و حرف ۲ در ذات
باد ۳ و حرف ۳ در ذات باد ۳ و حرف ۴ در ذات باد ۳ و حرف ۵

۵۱
 در ذات باد ۳ حرف ۶ در ذات باد ۳ حرف ۷ در ذات باد ۳
 باشد و از جنهای مابقی حرف اول در ذات آب ۳ باشد و حرف ۲ در ذات
 آب ۳ حرف ۲ در ذات آب ۳ حرف ۲ در ذات آب ۳ حرف ۵
 در ذات آب ۳ حرف ۶ در ذات آب ۳ حرف ۷ در ذات آب
 ۳ حرف ۲ در ذات خاک ۳ حرف ۲ در ذات آب
 خاک ۳ حرف ۳ در ذات خاک ۳ حرف ۴ در ذات خاک ۳ و
 حرف ۵ در ذات خاک ۳ حرف ۶ در ذات خاک ۳ حرف ۷
 در ذات خاک ۳ باشد و این که بعضی حرف را در دایره حرف که او را
 دایره عکس است میگویند آن غلط است و ما در کتابهای معتبره دیده ایم
 در استادان سنیده ایم و خود نیز بسیار تجربه کرده ایم موافق نمی آید
 الا در این باب به طریقی که ذکر شد **باب ششم** در معرفت طول و عرض و
 عمق و دانسی قبالان ثلاثه و دانسی شکل خانه مقصود و محل و عقده
 در تکلیس در صورت حقیقی و مجازی و امر حقیقی و مجازی که از زمین است
 به ج و مثلثه ابرج حاصل میشود و دانسی قوت شهادهات که به چند
 نوع است و هر کدام چه نتیجه میدهند می زیاده و نقصان به آن اعراض که الله
 فی الامورین که از این **ع** اشکل هر کدام طولی و عرضی و عمقی دارند به طریق

اینها

اینها و ایجاد اما به طریق ابرج که اعراضی و کلی بر اوست آنست که هر شکلی
 عدد نقاط فراد طول اوست و عدد زوایای او عرض اوست و عدد
 فرود زوایای عمق اوست **مثلاً** عدد فرود یکست و طول اوست و عدد
 زوایای ۲۸ و عرض اوست و عدد فرود زوایای ۲۹ و این عمق اوست و
ع عدد فرود او ۲ است و طول اوست و عدد زوایای ۲۶ عرض اوست
 و عدد فرود زوایای ۲۸ و این عمق اوست و علی بن ابی طالب اما طریقی دیگر
 چنانست که **ع** طول **ع** یکمیر اکتب اوست و عرض یکی و عمق **ع** ۸ و **ع**
 را طول **ع** و عرض **ع** و عمق **ع** ۱۲ و **ع** را طول **ع** و عرض **ع** و عمق **ع** ۱۰ و **ع**
 را طول **ع** و عرض **ع** و عمق **ع** ۱۰ و **ع** را طول **ع** و عرض **ع** و عمق **ع** ۱۲ و این به
 حساب ایجاد است و در دین به کار می آید و چه حسب اعتبار میکنند و بعضی به
 سیکره اما اصح آنست که به حسب حساب کنند اما بدان ای عزیز که ما در عمل به
 قایل داریم که این را قبالان ثلاثه بخوانند و از این یکی قایل آید است
 و آن **ع** است و یکی قایل اوسط است و آن **ع** است و یکی اصغر است
 و آن **ع** است و فایده قبالان آنست که خواه نقطه از هر ان باشد و فتمی
 شود و خواه نه نهایت قوت بزانی نایب و رسد و این را در زمین و شرح
 و تفسیر و تاویل یا بنده بتدریج حکم کنند از ضعف و قوت به آنکه آنچه **ع**

است هو به جاد و مال و نصب و خبر کی و افعال این نسبت دارد و آنچه
 باشد به کارهای اخروی و فکر یا بی خبر و سعادت و مردمان شریف
 و اهل بقاع و افعال این نسبت دارد و آنچه است به تدوین و فکر و مردمان
 اراذل و افعال این نسبت دارد و قوت او بجهت تفریط است پس هر عملی
 که قوت شکل میزان به عملی ضعیف شده و از این قبیلان صورت بستند میگویند
 که طایب عین مطلوب و قاصد عین مقصود است و این چنانست که مثلا
 در میزان است نقطه حکم او در سیر بهر جا که ضعیف شود و مثلا به هم رسیده
 و در چهارم نمره داخل بود بر این میگویند و اربابا ضرب می
 نمایند می شود او را شرح میگویند و چون هر کس خاک را
 عقده میکنند می شود این را تفسیر میگویند و خاک را عقده میکنند
 میشود این را تا دلیل می نامند پس درین صورت قبیلان یا است اعداد
 شکل مقصود است که سایل را اگر سوال از روشن یا صواب است که یا از آن
 با کسب غایب یا ضرف یا هر کس یا تا قوت افعال یا از عمر دیند کافی و ثبات
 آن یا از ملک و مقام و پدر و افعال این باشد اگر سوال از روشن باشد شکل
 خانه مقصود او است و اگر سوال از کسب غایب باشد شکل خانه مقصود
 است و اگر سوال از عاقبت افعال است باشد شکل خانه مقصود است و اگر

نست از آنکه در مقصود افعال است

و در صورت که در سیر بهر جا که ضعیف شود و مثلا به هم رسیده
نیز در عیبات تفسیر میگویند

سوال از

سوال از مقام و پدر باشد شکل خانه مقصود است پس هر جا که سوال باشد
 باشد میگویند که اگر شکل خانه مقصود در معنی و شرح و تفسیر و تا دلیل بنامند
 هر ادراک و عقل افعال برین دستور است اما اگر نهایت قوت از میزان
 به شکل گنشی شود و نهایت قوت عبارت از عدد نقاط فرد است که
 آن باشد چنانچه نقطه آب ۴ و خاک ۱۲ این ۱۲ شش از میزان قوت او
 به ۴م رسیده و آنچه نیز چون با ضرب نمودیم شده باز باد را
 عقده کردیم شده باز باد را حاصل کردیم شده پس درین سیر دو قابل
 یافت یکی در شرح و یکی در تا دلیل پس بقدر آن سخن باید گفت اینست بیان
 قبیلان و شکل خانه مقصود و این طریق صل و عقده و شکست که عبارتست از
 عقده حقیقی و جاری باشد است که به پنجه که سایل را سوال از که ام بر است
 یعنی از پنج جاری و هوای یا عالمی یا بشری این برین سیر نیست پس بنده
 که در خانه اول چه شکست با شکل خانه مقصود ضرب نمایند آنچه از میان
 حاصل شود به پنجه که چیست از جاری یا حقیقی در حقیقی حکم بر یافت مقصود
 اما عقده حقیقی است که بزودی از دوزخ بهم رسد از هر ربع که سوال باشد
 و عقده جاری است که از دوزخ بهم رسد و حل جاری است که از دوزخ
 بهم رسد و حل حقیقی است که با عینا مراتب از دوزخ بهم رسد از

از یکس مثلثه اربع مثلثه در خانه اول بود و در خانه مقصود چون
 در هم ضرب کردیم حاصل شده و خاک هم از دست داد
 خاک افراد و خاک اول از دلج پس آتق که هر دو زوجه عقدت
 حقیقی در برابر که هر دو در عقدت مجازی و در آب نیز عقدت
 مجازی اما در خاک اگر چه به صورت خلعت مجازی اما در حکم خلعت
 حقیقی بواسطه آنکه از دو مرتبه فرد حاصل شده یکی خاک که خاک
 از دست دیگری خاک که خاک اول از دلج است پس با هم از آب صل
 حقیقی باشد و علی بن العباس نقل میکند اشاره پس اگر سوال از بیع
 باشد یا چاره حکم از عقد بیع باشد و مراد بر اینست که بیع برود به قدر و اگر
 از بیع با دی باشد حکم از عقد با دی باشد و مراد بر اینست که سوال
 از بیع آب باشد حکم از عقد آب باشد مراد بر اینست که سوال
 از بیع خاک باشد حکم از بیع خاک باشد و این البته در روز بلکه در ساعت
 مراد دهد و هم برین قیاس عمل دیگر در صل و عقد و ای چنان باشد
 که یکس مثلثه اربع با یکس اربع صل عقد کنند برین وجه که آن دو شکلی
 که صاحب خانه مقصود از آن دو دارد با هم شدن مزاج دهند و
 در صل آن با شکلی که در خانه مقصود است امتزاج دهند و نظر نمایند در
 دایره مثلثه اربع

بشود و در صل آن با شکلی که در خانه مقصود است امتزاج دهند و نظر نمایند در دایره مثلثه اربع

بشود در صل و عقد و این چنانست که مثلثه سوال از خانه بود و در آن خانه
 بود چون شکلی که صاحب اختیار است در دایره اربع باشد و در دایره
 مثلثه از ضرب ایشان تولد کند و از میان این نتیجه و خاک در خانه
 مقصود است تولد کند پس همه عناصر عقد بشود پس چون سوال متعلق
 به آب است و آب عقد شده حقیقی پس گویند مراد سایل بر آب بهر و اگر
 موجود بود در نظر نمایند که در کدام خانه است و در آن خانه عقد دارد
 یا صل و حکم کنند و اگر معدوم باشد نظر در خانه کنند که سکن او است
 و بهرینه که در اینجا چه شکست عقد دارد یا صل و حکم کنند مثلثه شخصی سوال
 کرد که امر در چیزی از غیب بکس ما می آید این سوال از کس غیب باشد
 که بیع خاکست و صورت رعایت این بود **بشود** پس شکلی
 در مثلثه باشد و در اربع نیز است و نتیجه ایشان چون شکلی
 که در آن نشسته بود که باشد ضرب کردیم همان باشد و در اربع
 خانه عقدت مجازی و در نیز عقدت مجازی و در صل خلعت
 در مرتبه پس گفتیم که چون سوال از بیع خاکست اگر عقد حقیقی بود نهایت
 مطلوب حاصل بود اما چون عقد مجازت گفتیم آنکه مرادی برای
 و حقیقی کردیم چنان بود باز نشانی دیگر شخصی چیزی از مصاحبه طلب کرده

بشود و در صل آن با شکلی که در خانه مقصود است امتزاج دهند و نظر نمایند در دایره مثلثه اربع

که بتعرف در میان بیانه در مثل این بود **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** چون شکلی
 خانه مصاحب در شله ابرج **۱۴** بود در ابرج **۱۵** از ضرب ایشان
۱۶ شده **۱۷** را بنا **۱۸** که در خانه **۱۹** بود ضرب نمودیم **۲۰** شده **۲۱** در
 رمل نبود برهای او زمین **۲۲** و آب که سوال ما از آن رمل بود در خانه **۲۳**
 موجود بود و نیز عقدی میشود مجازی در آن خانه پس کیفیت که در این مدعا
 غیر نیست و ضعیف است و احتمال آنکه مقصود است و تحقیق کنیم
 چنان بود آنچه بر سر بیان امر حقیقی و مجازی امر آن شکلی را گویند که
 از میان دو شکل حاصل شود و آنرا اسان الامر خوانند مضافا سوال
 از **۲۴** بود در آن خانه **۲۵** بود در خانه اول **۲۶** امری که از میان
 ایشان حاصل شود **۲۷** باشد این را امر حقیقی گویند پس مقصود حاصل
 شود به سادت **۲۸** است کورت در صورت مخصوص که
۲۹ در خانه **۳۰** باشد زیرا که **۳۱** و **۳۲** هر دو صاحب خانه اند در آن
 دو دایره هر کور فضای دیگر سوال از خانه **۳۳** بود در اینجا **۳۴** بود
 در اول **۳۵** از میان ایشان **۳۶** بهم رسیده ایما امر است مجازی زیرا که
۳۷ و **۳۸** در **۳۹** در در آن دو دایره و هر یک این برخلاف است
 پس اگر مقصودی حاصل شود چیزی بی اعتبار باشد و نحوست دهد و هم بر سر

بنی بر

قیاس است فصل در معرفت شهادت نه آنکه شهادت بر **۴۰** طریق
 است و هر کس که ای را خوب نداند اسم نتواند گفت و غیر متواتر است
 و از قیاس در نفس بهره نداشتند باشد داین اصلی تمام دار در به آنکه طریق
 اول است که چون رمل زدند در آن رمل شکله در سکن ابرج آمده
 باشد آن شهادت را بزرگک باید داشت در آن سوال داین را داشت
 طایفه خوانند و شهادت از او نیز گویند قسم **۴۱** که در آن رمل هر شکلی که در
 سکن عرض آمده باشد انرا شهادت عرض خوانند و شهادت از آن
 نیز گویند قسم **۴۲** است که هر شکلی که در سکن عمق آمده باشد انرا نیز عرض خوانند
 و نه چرا که آن را شهادت عمق و شهادت اشکالی نیز گویند قسم چهارم
 است که سکنی که بر سر در آمده باشد در دایره ابرج مثل آنکه **۴۳** در خانه
۴۴ آمده باشد که سکنی در آن است در سر در آمده باشد یا **۴۵** که سکنی **۴۶** باشد
 در **۴۷** آمده باشد یا **۴۸** که شکل **۴۹** باشد در **۵۰** آمده باشد و علی نهال کفایت
 اما آنچه بر سر در آمده باشد آن مدعی عارض شود یعنی بر طرف شود اما
 نتیجه بزرگ بهبود در سادات و نحوست فرقی نهد در اسم و قیاس و قیاس
 و غیر بکار آید خوانند اما آنچه قرار داده اند در این **۵۱** دایره مکرر است
 که در دایره را احکام از آن کنند و در دایره که او باشد دایره

۵۵ ابداع و دایره عمق اجکام از پیش گویند و دایره عرض و دایره عمق
 که آه گیرند و عرض را کوازه ابداع سازند و معادرا که آه عمق و مایه را
 در جای دیگر روشی نیز از پیش خواهیم گفت تا بر مبتدی آسان نماید و الله اعلم
باب ششم در دانشی طالب و مطلوب در هر درایه و ضابط
 خانه های رمل و ضابط اشکال رمل با شخصی و قوت های ایشان بدان
 اعکاس الهی الهی که در درایه ابداع هر شکلی پنج ادم مطلوب اوست
 و در پنج هر شکلی ۷ ادم مطلوب اوست و در سگی ۱۴ ادم یعنی در این
 در درایه مگر که بگویند که یا در اجم مطلوب است و مدت مقصود در این از
 مطلوب گویند مثلا اگر مطلوب در اجم است باشد مدت یومی بود که
 در نبات باشد مدت هفت بود اگر در تواریخ بود مدت مایه بود
 اگر در زیادات بود مدت سالی بود و فایده طالب و مطلوب است
 که هر عملی که زنده اگر مطلوب در رمل باشد گویند مراد حاصل میشود
 اگر نباشد که مراد بر نیاید و اگر سود باشد بهتر باشد و داخلی و خارجی و
 ضیقش خود معلوم است که حکم هر که اجم چون بگوید که **فصل** در ضابط
 خانه های رمل خانه اول و لیلیت بر تن و جان و عمر درای تهریر و در
 نری و کوتاهی عمر و صحت و بیماری و غم و شادی و قوت و ضعف و ابتدای

و ضعف و معرفت و انرا طالع گویند خانه ۲ و لیلیت بر مال و صفتش
 و بیخ و شرای و دخل و خرج و قدوم غایب و نزدل شیخ و داروستد و
 زیادتی دمی و آنچه مال تعلق دارد و معادمان و این را اوست المال گویند
 خانه ۳ و لیلیت بر برادران و خواهران و حوش و نذر ریگان و
 مصحابان و حرکت نزدیک و فواب دیدن درای تهریر و غیر مایه القلب
 و این را اوست الاقارب خوانند خانه ۴ و لیلیت بر برادر و استاد و خانه
 و ملکه و زراعت و دهقان و دین و عاقبت کارها و سال دیت المال
 برادران و زن ملوک و زلزله و انرا اوست الاب خوانند خانه ۵ و لیلیت
 بر فرزندان و محبوبان در سولان و خبرها و پیش و طلب و دخل و خرج بیرون
 و حرکت بهادر و لباس و جمع لداة و انرا اوست الاولاد و العشق خوانند
 خانه ۶ و لیلیت بر سعاری با و اعلام و کینز و نوکر و دش که در زیر ستان
 و حیوان کوچک و طيور و کرم خيط حامله و حیای شده و خلق و خور و کرم و حوا
 و مال مال و انرا اوست المرعی و العیبه خوانند خانه ۷ و لیلیت بر زن
 و شریک و خصمان و دعوی مکان و غایب و بقول رو میان مطلوب
 سیل و زرد و مقام مقام و انرا اوست الالف و مقصد الاشیاء گویند
 خانه ۸ و لیلیت بر مال غایب و میراث و خوف و خطر و مرگ و قتل

دخون بر سرش و قحط و غارت و آنچه در دیده پنهان دانرا بیت الخوف
 گویند خانه ۴ و لیست بر سفره و رو علم دین و تیر خاب و اطباء و مد اری
 و خطبه و خیالات و نکاح و انرا بیت السخو گویند خانه ۵ و لیست بر مثل
 و عمل و ملوک و سلاطین و امر و علاج امر اخی و علم طب و استادان و
 مادران و کار نود و انرا بیت الملحی گویند خانه ۱۱ و لیست بر مجانبان و
 دوستان و بخت و سعادت و امید با دو دوستان قیام و جاهتاد بیت المال
 ملوک و انرا بیت الرجا گویند خانه ۱۳ و لیست بر دشمنان و حدودان و
 بنده و زندان و عقوبت و تنگیه و کور و حیوان بزرگ و انرا بیت الاعلا
 خوانند خانه ۱۳ و لیست بر سر نفس و طلب طالب و تنه پیر سایل و انرا
 بیت الطاب گویند خانه ۱۴ و لیست بر مسئول غنمه و خرنو پادشاه
 و مقام و دوستان و تغل حرکت نزدیک امداد خوشن امداد و شعی برادر
 اما درین اقلانی است بواسطه آنکه دو در دوازده نه می نرود و اجم است
 که آن چهار خانه را مشهور است و از این گویند والله اعلم بی ۲۰ آینه ملت
 و خانه ۱۵ قاضی زمارت و اصل رمل و شجره رمل و جمیع احوال و قضا بازان
 خانه معلوم میشود و اکثر استخوان فخر از آن خانه گفته اند یعنی دیده اند که
 سکی در دست از دایره ابدح و کله ام خانه نسبت دارد و آن خانه نیمه باز

بیمار

بسته است هر شق که غایب ترست حکم از آن کرده اند خانه ۱۶ و لیست
 بر عاقبت العاقبت و لسان الامر و انفعال و انفعال از آن معلوم میشود
 والله اعلم فصل در نما سبت اشکال باشی خاص و چه تسمیه آن ۱۷ و
 لیست بر شخصی بزرگ که ریش خور و سر میان با لاسفید چهره اچیل خرمند
 فاضل نیکو را انرا اهل شرق که بر سر داغی یا ش فی داشته باشد و قضاة
 و ایام و اهل علم با و تعلق دارد ۱۸ و لیست بر شخصی گندم کون پیش چشم
 پیوسته ابرو میان بالای که در دهن که سر خور پای سوداگر با هر افر
 و از اهل سوق و خراب خانه ۱۹ و لیست بر شخصی در از بالای سبز رنگ
 فاسق به کمر در دروغ کوی بی ادب بی غار غار ۲۰ و لیست بر شخصی
 بالای سبز رنگ خرم اندام بزرگ شکم بزرگ سر خم یا شقی یا اهل رز است
 یا کاری مانگت کند ۲۱ و لیست بر مفرح وجود تعلق به محبوبان دارد
 و خرنو دان و عیش و طرب و از ارتان و لیست بر امر دان و خفت و کوچکی
 شخصی سرخ سفید خوب ایدی نیکوی خوی خور و سر خور با ک بزرگ سردن
 و از اهل طرب و عیش ۲۲ و لیست بر شخصی سبز رنگ میان بالای موطوبی
 که بسیار خور و دروغ کوی کوتاه کردن خور بر فراخ حکم خور و پای کینه
 که بر خصوصیت جوی ۲۳ و لیست بر شخصی سیاه چهره تلخ سخی فرستنی بزرگ

سر خورد پای دراز بالای کوتاه کردن که بر جانب چپ نشانی داشته باشد
 مکنی سوختگی و ریش معیوب یا بی اصل **دلیلست** بر شخصی میان میان بالای
 دراز کردن که به چشم ابله روی سرخ سفید بر مکر جلد گرد دروغ گوی قضا
 خون ریز نیست گوی به فصل چهارم بر فتنه قصاب یا آنکه یا جلد **دلیلست**
 بر شخصی میان بالای خوب روی بلند بینی پیوسته لبروی سفید پوست
 که در روی صالح **دلیلست** بر شخصی دراز بالای بیش چشم خورده سر
 مد در روی بعضی دراز روی گفته اند بزرگ پای زرد چهره اهل خرد
 نیکواری بزرگ بینی مشکبهره منند **دلیلست** شخصی خوب روی
 موی میان بالای شیرین سخن خورده پای بلند بینی عاقل جوان مرد
 نیکواری صالح **دلیلست** بر شخصی دراز بالای خنک اندام زرد رنگ
 که به چشم بر فتنه کینه جوی تلخ شنی که به منظر خورده بزرگ پای که از طرف
 چپ نشانی چینی داشته باشد به اصل فاسق بی رحام خورده در جرم
 زاده می دین ترش روی خنده یا اشتربان بود **دلیلست** بر شخصی
 سرخ ادی که به چشم کوچکی ریش به فصل دای شکل را نسبت به شیطان
 کرده اند پس صاحب این شکل راه زن باشد **دلیلست** بر شخصی خوب
 صورت صالح از اهل شرف با سید یا اهل بقاع معتدل القامت کندم

کن

کون بیش جسم سفید پوست بزرگ سر قابل آخرت طلب خدا خون
 خداجوی **دلیلست** بر شخصی دراز بالای باریک اندام بزرگ سر
 پای کندم کون نفاسش یا نویسنده یا اهل کتاب دیوانه دامل مد رس
 دامل بخوم در عمل دهند و بدی صفتها باشد **دلیلست** بر شخصی دراز
 بالای باریک اندام مکیون موی خندان روی تیز رفتار بیک با لچی
 یا پاده یا مسافر حیرت جلاک کار یا آب یا ریا آسپان دانصال
 اینها باشد **فصل** در شرح قوتها به اگه قوی اند که در کام نسوب
 به شکی آری اشکال **عرا** گانه اند چنانکه **ا** سکل باشد **ا** دیگر باعتبار
 عناصر شکر کینه جنایتی تقریری شود **صاحب قوت حیوانی** **د** شکر کینه
ادست **د** صاحب قوت نفسی **د** شکر کینه دارد **د** صاحب قوت
 نفسانی **د** شکر کینه دارد **د** صاحب قوت طبیعی **د** شکر کینه
د صاحب قوت شهوانی **د** شکر کینه اورت **د** صاحب قوت
 حافظ **د** شکر کینه اورت **د** صاحب قوت ماسک است **د**
 شکر کینه دارد **د** صاحب قوت انسانی است **د** شکر کینه دارد
 دفایده این سخن آنست که چون رمل ندوده باشی از هر خانه که سوال
 باشد به پند که در طالع که ام شکل خرد دارد و به که ام قوت نسبت

۵۸ **باب** در شکل که از میان نقاط سیر میزانی صورت به پندیده که کلام
 قوت دارد در صورت آن حکم کند مثال این مثل که در این بود **د**
د و این مثل شخصی پیش آمدن یومیه خود دیده بود کفیم آمد و از
 حرکت جنبه رشت خورای کرد یا ششوی قوام خورای رند بواسطه آنکه
 طالع قوت ششوی بود اما چون **ط** ناظر طالع بود در امور موات شریعت
 کفیم آخر به سعادت انجامید و جمله برین منوال است به آنکه هر یک که بودی
 که واقع میشود از موقوفات آن قوت و آن کوکب و آن بر درج است
 که با شکل تعلق دارد اما باید که صاحب تعرف باشد و دیگر قوتها را گفت
 در هر حکم کند که آن در صورت **باب** در دانستن آنکه هر شکلی در این
 عرضی دارد و این ارقوت اشکال میزانی یا انتهایی نقطه میتوان دانست
 و دانستن نری و عادی و لون و فزه و قیمت و کرمی و سردی و تری
 و خشکی و نظرونطق و اتصال و انفصال از نقطه یا نهایت قوت شکلی
 میزانی توان دانست به این ای عزیز بنده که هر شکلی از این اشکال **ع** که
 عرضی دارند که اگر آن شکلی که از میزان سیر میکند یا نهایت قوت می
 میرسد اگر عرض خود را بنیاد آن چو کت ناقص است پس بدان که
 دانستن عرض جیب است مثلا عرض **د** بود و عرض **د** بود

در عرض **د** بود و عرض **د** بود و عرض **د** بود و عرض **د** بود

در عرض **د** بود و عرض **د** بود و عرض **د** بود و عرض **د** بود
 در عرض **د** بود و عرض **د** بود و عرض **د** بود و عرض **د** بود
 بواسطه آنکه عرض از درج بهم می رسد اما حسب آنکه هر شکلی که در عرض
 اوست در احکام که اگر قوت شکلی میزانی یا نهایت سیر نقطه میزانی
 منتهی شود و در منتهی و منتهی و تفسیر و تا بدین آن شکلی عرض خود را بنیاد
 آن حرکتی فایده باشد و اگر در حرکت ادل عرض بیاید سیال کار به است
 خود کند و هر ادب بیاید و اگر در حرکت عرض بیاید سیال به معادرت دیگر
 آن به مراد برسد و اگر در جیب عرض نیاید چنانچه قوت به منتهی ادلی رسد
 یعنی در تمام شود آن چنان که در پیش مرگ و حرکت سیال بیاید فایده آنست
 مثال اولی کشیدیم و سوال از طالع بود **د** در میزان قوت او به این رسید و چنان
د بود با صاحب خانه ضرب کردیم **د** شد و **د** عرض **د** چنانچه چون در
 حرکت ادل یافت کفیم سیالی کار به است خود کند و به مراد رسد چون **د**
 در مثل بنویسد کفیم سیالی خود اری این کار نمی رود و اگر نه مراد حاصل است
 منتهی دیگر شخصی را یکی زرد امیدار کاری داشت که بگنجد **د** در میزان
 بود و قوت او بادل رسید و در ادل **د** بود و از ضرب او **د** شد

باز قوت ۱۲ رسیده و در ۲۲ بود از ضرب او با ۱۲ شد باز
 قوت ۱۴ رسیده و از ضرب ۱۲ که در ۲۴ بود با ۱۴ همان ۱۴ شد
 پس در سبب رسید و عرض ۱۲ بود و پنج جانباخت کفیم ای حرکت پی
 فایده است داین مراد برمی آید و اهم بر این پنج است **فصل** در نری و ما
 دکی دلون در مزه و قیمت و گرمی و سردی و خشکی و تری و نظردنطق
 و انفعال و انفعال بدان ای غیر نینده که **مذکرات** و عقیده و شیرین
 و قیمتی و گرم و خشک و نظرت **مذکرات** و سرخ و تلخ و ترش و بی
 قیمت و گرم و ترست و قابض است و نطق است **مذکرات** و سرخ
 و زرد و بی قیمت و گرم و خشک و شیرین و نظرت است **مذکرات** سفید ای شیرین
 و سرد و تر و انفعال است **مذکرات** سیاه سرخ ترش بی قیمت و گرم
 و خشک و نظرت است **مذکرات** است و خشکی و سبز و کبود و در قیمت میان
 و شیرین و آینه گرم و تر و نطق است **مذکرات** سرخ سیاه زرد یعنی
 یعنی بنده سه رنگ دارد و تلخ و شور و گرم و خشک و بی قیمت و نظرت
مذکرات است و سیاه و تلخ ترش و سرد و خشک و بی قیمت و انفعال
 است **مذکرات** و گاه **مذکرات** بنده و بعضی شکلهما است که بشوای
 توان شناخت و بنفش و سیاه سرخ و ترش و بی قیمت و سرد و خشک و

انفعال است

انفعال است **مذکرات** است اما بشوایه توان شناخت و زرد و کبود
 شیرین قابض سرد و خشک و انفعال است **مذکرات** و ای را نیز
 بشوایه توان دانست و زرد و سفید اما خراباتی و بنفش یعنی الوانست و
 شیرین و در قیمت میان و گرم و تر است و نطق است **مذکرات** است
 و سفید ای رنگ شیرین قیمتی و سرد و ترست و انفعال است **مذکرات** را فله گفته
 اند اما ای شوایه توان شناخت لون او سرفست جگر ای در مزه تلخ است و
 شور و در طبیعت سرد و ترست و در قیمت اندک قیمت و انفعال است **مذکرات**
مذکرات گفته اند اما بشوایه توان دانست در لون کندم کون و در مزه
 شیرین و در قیمت قیمتی و در طبیعت گرم ترست و نطق است **مذکرات**
 گفته اند و ای را نیز بشوایه توان دانست و در مزه شور در لون سبز
 و ای رنگ و در قیمت میان و در طبیعت سرد و ترست و انفعال است
مذکرات است و نری و مادکی او بشوایه توان دانست و خشکی نیز گفته
 اند و در رنگ کبودی طعم و بی قیمت و سرد و خشک و انفعال است **مذکرات**
باب سیم در دانستی اعداد در مل و ضرب و قسمت و طرح آن و غیره
 بدان ای غیر نینده که در مل اعداد از شکلاترست و در نطق دانستی آن
 آسان حاصل نمی شود چرا که قائده بسیاری نهاده اند بعضی مخالف

و بعضی موافق بلکه اکثر مخالف دما عدد اول بعضی که به حقیقت نزدیک
 است خواهم نمود به چندین نوع اول است که چون مثل زوی نقاط فر
 اول ارادل تا ۱۵ بشمارند و مراتب شکل ۱۶ بر آن اضافه کنند و
 ۱۶ طرح کنند هر جا که برسد به بیست که آن شکل در آن خانه در را
 بره بزوح چه عدد دارد اگر در سکن بزوح آمده عددش همانست و
 اگر سخی باشد عدد بعدی که میان خانه آن شکست تا آنجا گذشته بکاهند
 و اگر معلومی باشد عدد دیگر نوشته بپذیرند که عدد آن مقصود باشد
 و گاه باشد که عدد بیست نیز بپذیرند و عاقلی میان پنج مقلد معلوم
 و امهات این بود $\frac{3}{2} \times \frac{4}{3} \times \frac{5}{4} \times \frac{6}{5} \times \frac{7}{6} \times \frac{8}{7} \times \frac{9}{8} \times \frac{10}{9} \times \frac{11}{10} \times \frac{12}{11} \times \frac{13}{12} \times \frac{14}{13} \times \frac{15}{14}$ ششم در
 و مراتب شکل ۱۶ افزودیم و ۱۶ طرح کردیم طرح به اول رسید
 و در اول ۱۶ بود اما یک خانه بر خانه عدد خود مقدم شست بود یکی بر عدد
 خانه اول که آن هم یکست در افزودیم ۲ شد و $\frac{17}{16}$ مکرر در سکن عدد
 داشت و آن ۲ عدد بود و در خانه اول که طرح رسیده بود هر سخی ۲ عدد داشت
 به ۶ دان ۵ عدد که از اول قرار دادیم و این ۶ یازده شد و عدد ۶
 از خانه عددی بیستم ۹ شد کیفیت ۹ روز دیگر مراد حاصل شود و این نیز
 رسید است نوعی دیگر مثل زویم از جهت اذیت کسی و امهات این

نیز که از خانه اول
 واقع شده عدد دارد
 آن عدد در آنکه بر سر
 سخی و اول پذیرد شش
 نیز در آن
 یازده

بود $\frac{3}{2} \times \frac{4}{3} \times \frac{5}{4} \times \frac{6}{5} \times \frac{7}{6} \times \frac{8}{7} \times \frac{9}{8} \times \frac{10}{9} \times \frac{11}{10} \times \frac{12}{11} \times \frac{13}{12} \times \frac{14}{13} \times \frac{15}{14}$ ششم در مراتب شکل ۱۶ افزود
 یکم و ۱۶ طرح کردیم باقی به خانه قسمت نمودیم طرح به دوم رس
 در ۲ بود دیگر از نه داشت کیفیت تا ۲۴ روز دیگر مراد بر اینه و این
 مثل روز دهم ماه بود که از یکم در روز ۱۲ مراد حاصل شد و این نیز
 به غیر هر که در یکم به یکم چون که از شکلی عددی دارد خانه نیز عددی
 دارد تا ۱۰ بر سهیم باید بود و حکم کرد که گاه عدد از شکل راست می آید
 و گاه همان عدد شکل بگیرد و عدد خانه دیگر از نه و همان طریقت که از
 بیش تر شود نوعی دیگر است که می بینند که سوال اگر که ام خانه است
 و در آن خانه چه شکست و از خانه عدد خود چند خانه سخی یا معلومی شده
 عدد مقصود می گویند مثلا سوال از غایب است و در خانه ۷ آمده
 و او در خانه دوم عدد است پس ۵ خانه سخی شده ۵ را که از عدد
 که ۲ باشد به کاهیم باقی ۳ مانده کیفیت تا ۲۳ روز مقصود بر اینه اما
 این طریق هم وقت راست نه می آید طریق دیگر است که عدد هر خانه مراد
 از نما صغری وسطی دیگری گویند و این چنانست که به نسه که سوال
 که ام ربع است مثلا سوال از مال است و آن ربع یا دیت پس به بند
 که در خانه با روی آن شکلهایی که واقع اند چه عنصر دارند آن را تا می

۹۱ د از مرتبه جفری دیگری و وسطی سخن گویند دایمی قاعده معتبر است
 مثلا شخصی سوال از غایب کرده امهات ای بود $\frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ پس
 پس شکلهای فانیها آتی هم را کز قیام ای بود $\frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ پس درین
 شکلهما $\frac{1}{2}$ عنصر ناری بود $\frac{1}{3}$ عنصر آبی و یک عنصر خاکی پس عنصر جفری
 آتش یک $\frac{1}{2}$ و بار $\frac{1}{3}$ و خاک $\frac{1}{4}$ بود پس چون $\frac{1}{2}$ نقطه بود و
 باد $\frac{1}{3}$ نقطه و آب $\frac{1}{4}$ نقطه و خاک یک نقطه پس در نقطه ناری $\frac{1}{2}$ و بادی
 $\frac{1}{3}$ و آبی $\frac{1}{4}$ و خاکی $\frac{1}{5}$ جمله $\frac{1}{6}$ باشد کتیقم تا $\frac{1}{9}$ روز مراد بر این اعداد
 وسطی ناریمان $\frac{1}{2}$ و باد همان $\frac{1}{3}$ و آب $\frac{1}{4}$ و خاک $\frac{1}{5}$ چنانکه $\frac{1}{6}$ باشد کتیقم
 تا برت شش روز مراد بر آید در عدد دیگری آتی $\frac{1}{9}$ چنانکه $\frac{1}{6}$ باشد و بار
 $\frac{1}{11}$ چنانچه $\frac{1}{12}$ باشد و آب $\frac{1}{13}$ چنانچه $\frac{1}{14}$ باشد و خاک $\frac{1}{15}$ چنانچه مجموع $\frac{1}{16}$
 باشد باید که راهی به بیند که کدام عدد کتیقمش در از ان بگوید یا بعد ازین
 یاد سبط با کبره مدعا بر آید یا سبیل را در ان دعه آن مدعا بر طرف شود
 و ای معقول است نوعی دیگر آنت که از طاب و مطلوب می گویند و
 از دایره دسکن حکمی گفته و غاده آنت که هر شکلی در دایره دسکن یازدهم
 او مطلوب اوست چنانچه $\frac{1}{2}$ مطلوب اوست و $\frac{1}{3}$ و $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{5}$
 $\frac{1}{6}$ و $\frac{1}{7}$ و $\frac{1}{8}$ و $\frac{1}{9}$ و $\frac{1}{10}$ و $\frac{1}{11}$ و $\frac{1}{12}$ و $\frac{1}{13}$ و $\frac{1}{14}$ و $\frac{1}{15}$ و $\frac{1}{16}$ و $\frac{1}{17}$ و $\frac{1}{18}$ و $\frac{1}{19}$ و $\frac{1}{20}$ و $\frac{1}{21}$ و $\frac{1}{22}$ و $\frac{1}{23}$ و $\frac{1}{24}$ و $\frac{1}{25}$ و $\frac{1}{26}$ و $\frac{1}{27}$ و $\frac{1}{28}$ و $\frac{1}{29}$ و $\frac{1}{30}$ و $\frac{1}{31}$ و $\frac{1}{32}$ و $\frac{1}{33}$ و $\frac{1}{34}$ و $\frac{1}{35}$ و $\frac{1}{36}$ و $\frac{1}{37}$ و $\frac{1}{38}$ و $\frac{1}{39}$ و $\frac{1}{40}$ و $\frac{1}{41}$ و $\frac{1}{42}$ و $\frac{1}{43}$ و $\frac{1}{44}$ و $\frac{1}{45}$ و $\frac{1}{46}$ و $\frac{1}{47}$ و $\frac{1}{48}$ و $\frac{1}{49}$ و $\frac{1}{50}$ و $\frac{1}{51}$ و $\frac{1}{52}$ و $\frac{1}{53}$ و $\frac{1}{54}$ و $\frac{1}{55}$ و $\frac{1}{56}$ و $\frac{1}{57}$ و $\frac{1}{58}$ و $\frac{1}{59}$ و $\frac{1}{60}$ و $\frac{1}{61}$ و $\frac{1}{62}$ و $\frac{1}{63}$ و $\frac{1}{64}$ و $\frac{1}{65}$ و $\frac{1}{66}$ و $\frac{1}{67}$ و $\frac{1}{68}$ و $\frac{1}{69}$ و $\frac{1}{70}$ و $\frac{1}{71}$ و $\frac{1}{72}$ و $\frac{1}{73}$ و $\frac{1}{74}$ و $\frac{1}{75}$ و $\frac{1}{76}$ و $\frac{1}{77}$ و $\frac{1}{78}$ و $\frac{1}{79}$ و $\frac{1}{80}$ و $\frac{1}{81}$ و $\frac{1}{82}$ و $\frac{1}{83}$ و $\frac{1}{84}$ و $\frac{1}{85}$ و $\frac{1}{86}$ و $\frac{1}{87}$ و $\frac{1}{88}$ و $\frac{1}{89}$ و $\frac{1}{90}$ و $\frac{1}{91}$ و $\frac{1}{92}$ و $\frac{1}{93}$ و $\frac{1}{94}$ و $\frac{1}{95}$ و $\frac{1}{96}$ و $\frac{1}{97}$ و $\frac{1}{98}$ و $\frac{1}{99}$ و $\frac{1}{100}$

علافتشود

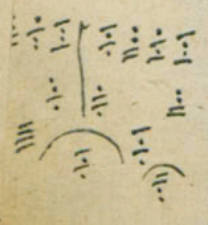
مقصود از گویند ضایحی که در امهات باشد از روز یا گویند و درین
 هفته و در تولدات ماه و اگر در روز ایلات باشد از سالی مثلا شخصی سوال
 کرد که من مطلوب خود را تا چند مدت دیگری بایم و صورتی در این
 بود $\frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$ به طریق سگی $\frac{1}{2}$ مطلوب بود و در نیت بود
 کتیقم تا یک هفته دیگر و این عمل در پنج دایره دیگر موافقت ندارد و
 در سگی نوعی دیگر آنت که نقاط در این از اول تا $\frac{1}{10}$ شماره برین نقاط
 $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{3}$ باقی $\frac{1}{4}$ طرح کنند بهر جا که برسد آن شکل عدد مقصود
 باشد به طریق دایره بزود مثلا عملی بزودیم امهات این بود $\frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$
 چون نقاط فرود غیر نقاط $\frac{1}{2}$ ششم و $\frac{1}{3}$ طرح کردیم باقی
 منه از اول کتیقم $\frac{1}{4}$ رسید در این $\frac{1}{5}$ بود تا خانه عدد $\frac{1}{6}$
 خانه بعد بود و مقدم و عنوی پس $\frac{1}{7}$ را بر عدد خانه $\frac{1}{8}$ باشد آخر
 $\frac{1}{9}$ شد کتیقم تا $\frac{1}{10}$ روز دیگر مراد حاصل شود $\frac{1}{11}$ بهر آنکه هر یکی در
 بره بزود بهر اوست و نیز ان راست است بطریق ایچدی دیگر طریقتها
 چنانچه ربع اول که $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{3}$ و $\frac{1}{4}$ است عدد عنصر او $\frac{1}{5}$ باشد چنان
 نار $\frac{1}{6}$ یک و $\frac{1}{7}$ و $\frac{1}{8}$ و $\frac{1}{9}$ و $\frac{1}{10}$ و $\frac{1}{11}$ و $\frac{1}{12}$ و $\frac{1}{13}$ و $\frac{1}{14}$ و $\frac{1}{15}$ و $\frac{1}{16}$ و $\frac{1}{17}$ و $\frac{1}{18}$ و $\frac{1}{19}$ و $\frac{1}{20}$ و $\frac{1}{21}$ و $\frac{1}{22}$ و $\frac{1}{23}$ و $\frac{1}{24}$ و $\frac{1}{25}$ و $\frac{1}{26}$ و $\frac{1}{27}$ و $\frac{1}{28}$ و $\frac{1}{29}$ و $\frac{1}{30}$ و $\frac{1}{31}$ و $\frac{1}{32}$ و $\frac{1}{33}$ و $\frac{1}{34}$ و $\frac{1}{35}$ و $\frac{1}{36}$ و $\frac{1}{37}$ و $\frac{1}{38}$ و $\frac{1}{39}$ و $\frac{1}{40}$ و $\frac{1}{41}$ و $\frac{1}{42}$ و $\frac{1}{43}$ و $\frac{1}{44}$ و $\frac{1}{45}$ و $\frac{1}{46}$ و $\frac{1}{47}$ و $\frac{1}{48}$ و $\frac{1}{49}$ و $\frac{1}{50}$ و $\frac{1}{51}$ و $\frac{1}{52}$ و $\frac{1}{53}$ و $\frac{1}{54}$ و $\frac{1}{55}$ و $\frac{1}{56}$ و $\frac{1}{57}$ و $\frac{1}{58}$ و $\frac{1}{59}$ و $\frac{1}{60}$ و $\frac{1}{61}$ و $\frac{1}{62}$ و $\frac{1}{63}$ و $\frac{1}{64}$ و $\frac{1}{65}$ و $\frac{1}{66}$ و $\frac{1}{67}$ و $\frac{1}{68}$ و $\frac{1}{69}$ و $\frac{1}{70}$ و $\frac{1}{71}$ و $\frac{1}{72}$ و $\frac{1}{73}$ و $\frac{1}{74}$ و $\frac{1}{75}$ و $\frac{1}{76}$ و $\frac{1}{77}$ و $\frac{1}{78}$ و $\frac{1}{79}$ و $\frac{1}{80}$ و $\frac{1}{81}$ و $\frac{1}{82}$ و $\frac{1}{83}$ و $\frac{1}{84}$ و $\frac{1}{85}$ و $\frac{1}{86}$ و $\frac{1}{87}$ و $\frac{1}{88}$ و $\frac{1}{89}$ و $\frac{1}{90}$ و $\frac{1}{91}$ و $\frac{1}{92}$ و $\frac{1}{93}$ و $\frac{1}{94}$ و $\frac{1}{95}$ و $\frac{1}{96}$ و $\frac{1}{97}$ و $\frac{1}{98}$ و $\frac{1}{99}$ و $\frac{1}{100}$

$\frac{1}{2} \frac{1}{3} \frac{1}{4} \frac{1}{5} \frac{1}{6} \frac{1}{7} \frac{1}{8} \frac{1}{9} \frac{1}{10}$
 $\frac{1}{11} \frac{1}{12} \frac{1}{13} \frac{1}{14} \frac{1}{15} \frac{1}{16} \frac{1}{17} \frac{1}{18} \frac{1}{19} \frac{1}{20}$
 $\frac{1}{21} \frac{1}{22} \frac{1}{23} \frac{1}{24} \frac{1}{25} \frac{1}{26} \frac{1}{27} \frac{1}{28} \frac{1}{29} \frac{1}{30}$
 $\frac{1}{31} \frac{1}{32} \frac{1}{33} \frac{1}{34} \frac{1}{35} \frac{1}{36} \frac{1}{37} \frac{1}{38} \frac{1}{39} \frac{1}{40}$
 $\frac{1}{41} \frac{1}{42} \frac{1}{43} \frac{1}{44} \frac{1}{45} \frac{1}{46} \frac{1}{47} \frac{1}{48} \frac{1}{49} \frac{1}{50}$
 $\frac{1}{51} \frac{1}{52} \frac{1}{53} \frac{1}{54} \frac{1}{55} \frac{1}{56} \frac{1}{57} \frac{1}{58} \frac{1}{59} \frac{1}{60}$
 $\frac{1}{61} \frac{1}{62} \frac{1}{63} \frac{1}{64} \frac{1}{65} \frac{1}{66} \frac{1}{67} \frac{1}{68} \frac{1}{69} \frac{1}{70}$
 $\frac{1}{71} \frac{1}{72} \frac{1}{73} \frac{1}{74} \frac{1}{75} \frac{1}{76} \frac{1}{77} \frac{1}{78} \frac{1}{79} \frac{1}{80}$
 $\frac{1}{81} \frac{1}{82} \frac{1}{83} \frac{1}{84} \frac{1}{85} \frac{1}{86} \frac{1}{87} \frac{1}{88} \frac{1}{89} \frac{1}{90}$
 $\frac{1}{91} \frac{1}{92} \frac{1}{93} \frac{1}{94} \frac{1}{95} \frac{1}{96} \frac{1}{97} \frac{1}{98} \frac{1}{99} \frac{1}{100}$

۶۳
 و اگر از یازده ۱۱ و اگر سوال ارد و از ده باشد ۱۲ طرح کنند
 پس اگر سوال از ده باشد اشکال ده گانه را عدد و عنقرضان بگیرد و
 طرح کنی اینجا که باز بسته حکم کنی و این ارد ابره ابوح است آن یکی دبا
 ۲ و آب ۴ و خاک ۸ و زوجه را منشا کنند مثلاً علی زیدیم و امهات این
 بود ۱۱ ۱۱ ۱۱ زوجه و فرود در حساب آرد و بی خانه و ام ۲۱
 طرح کردیم ای باقی خانه بی طرح بخانه دهیم رسید و ۱۱ دردی بود و کف
 تا ۱۱ روز دیگر هر دو بر آید نوع دیگر است که چون سائل سوال ارد
 و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ باشد تا غلط فرود آید از اول تا خانه سوال بعد از آن که
 سوال از یازده باشد ۱۳ طرح کنند و اگر از خانه ۱۲ باشد ۱۴
 و اگر از خانه ۱۸ باشد ۱۵ و اگر از خانه ۱۶ باشد ۱۶ اما بهر خانه که منتهی شود
 و این هر رسی میزان او ۱۱ باشد و این از عنقرضان ابوح بیرون آید چنانچه
 ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ باشد نوعی دیگر که هر خانه که سوال
 کنند هر ربع ۱۱ بگیرند فرود حساب ابجد زوجه یکی را و دیگر دپس سوال از آن
 ربع که باشد از نارد با دو آب و خاک شکلی چهار گانه بگیرد و ۱۱ طرح کنند
 بهر خانه که برسد حکم کلی در آن خانه بود نوعی دیگر و این هم موثر است از آنکه
 سیر نقاط کوبد یعنی هر نقطه حکم که از میزان به خانه منتهی شود بهر بیسته که

مطلوب

مطلوب آن نقطه کجاست در هر جا که باشد عدد مقصود است اگر
 در دهن خود باشد عدد در آقا بود و اگر در مایل بود عدد در عشرات
 بود و اگر در زایل بود عدد در مات بود و اگر در دهن الوت بود عدد
 از الوف و این جماعت که هر نقطه از خانه اول خود تا ۴ و تیرت و آقا
 بود و تا ۸ عشرات و تا ۱۲ مات و تا ۱۶ الوف مثلاً علی زیدیم و امهات
 این بود ۱۱ ۱۱ ۱۱ نقطه حکم در خانه چهارم به ۱۱ رسید و خاک
 ۱۱ خاک می طلبید و در یازده و دوازده بود و نظر یازده ساقط
 و نظر ۱۲ آن تالیث ایمن بود پس حکم عدد و تالیث ایمن کردیم آن خاک
 چهارم بود در ابوح و به یکس دلیل در آقا خود بود بواسطه شکلی و به یک
 دلیل در مات خود بواسطه نقطه چرا که از مرکز اول خاک تا ۱۲ زایل خاک
 است و زایل مات است و مات صد است و باز آقا در زهرت و عشرات
 هر سه و مات ماه و الوف سال پس از روی نقطه کفیم تا یکماه دیگر براد
 بر آید یا صد روز دیگر و از روی شکلی کفیم چهار روز دیگر بواسطه آنکه
 در ۱۲ آقا در زهرت و خاک چهارم بود پس این را به هر دو طریق عمل باید
 کرد یکی یکماه و یکی چهار روز و این به تجربه رسیده است و به قایت مجرب
 است و صحیح است اما رعال باید که به پند که که ام شقی کجاشی دارد و حکم کنند



تحت اعداد در عمل **باب سوم** در میزان العمل و معرفت آن و حقیقت آن
 بدان اثر که الله فی الهماری که میزان العمل و دانستی رعال را از دا
 جنانست چرا که اگر میزان العمل نه اند موافقت و مخالفت عناصرند
 پس حکم اعلیٰ العلیا باشد پس اول باید دانست که میزان نار چند است و
 میزان باد چند است و میزان آب چند است و میزان خاک چند است پس
 چون آتش یکدست و مزاج دوسه می شود برین طریق **۱۱۱** دای را فرد
 انوزد کونند و میزان نارست صد یازده است و چون هوا دو پشه و مزاج
 دو چهار شوند برین طریق **۱۲۱** دای را زوج انوزد خوانند یعنی میزان
 باد و صد و بیست و یک باشد و چون عنصر آب سه باشد و دو مزاج پنج شود
 برین طریق **۲۱۲** دای را فرد انوزد خوانند یعنی میزان آب و دویست
 دو ازده است و چون عنصر خاک چهار بود و دو مزاج هفتی شود
۲۲۲ دای را زوج انوزد خوانند یعنی میزان خاک و دویست و بیست
 و دو پشه و قاعده میزان العمل دخی کردن در بسیارست اما انگی دا
 نجامیم تا بر میدی آسان نماید بدان که هر عملی که زدی نقیظ فرد عمل را باید
 گرفت و **عمر** طرح باید کرد اگر **۳** بجانه میزان نار است و حکم از میزان
 ناری باید کرد اگر **۳** بجانه میزان باد است حکم از میزان باد باید کرد اگر

مانند

بجانه میزان آب است دخی در آن باید کرد اگر **۳** بجانه میزان خاک
 است و عمل در آن باید کرد مثلا عملی کشیدیم و امهات این بود **۳**
۳ و چون افراد عمل را بشردیم و **عمر** طرح کردیم **۳** مانده میزان
 آب است پس در خانه پنج نظر کردیم **۳** بود و او از میزان آب است در دا
 بره بزنج چرا که قاعده میزان العمل از بزنج میگویند و امهات را در شکل
 امهات را به میزان نار داده اند و نبات را در شکل نبات را به نار داده
 اند و تولدات را در شکل تولدات را با آب داده اند و زوایات
 و اشکال زوایات را به میزان خاک داده اند و زای حکم از دایره بزنج
 بهتر ترتیب میدهند پس **۳** از میزان آب پشه و در میزان باد بود میان آب
 و باد سلامت است پس دلیل بر راست آمدن مقصود است پس اگر سبب
 سؤال کرده که فلان بیماری صحت می یابد در بی صورت حکم بر سلاصتی
 است و اگر دیده باشد که میان بنده فهم چون خواهد شد حکم بر جرمی و سلا
 صتی و دومی است و اگر بر سه به سحر میرودم چون خواهد بود حکم بر بنکی و سلا
 صتی است و عملی به القیاس سومی دیگر آنست که افراد عمل را بگیرند از
 اول تا شانزده و **عمر** طرح کنند بهر فانه که بر سه شکل آن خانه به
 بیند که چیدست یعنی الحال در آن خانه چه شکلی نشسته و خانه عدد را در کجاست

اگر در سکن عدد خود پند عدد او همان است و اگر معلومی باشد بیطرفانینه
 و اگر سفلی باشد عدد خانه بکا هند انجان که در پیش در احکام عدد مذکور
 شد پس آن عدد که مشخص شود به پند که چند است از ابر سه قسم کنند
 و به پند که چه میزان دارد حکم کنند مثلاً علی کشیدیم و فاطمه فرد علی
 کزینم و **ع** طرح کردیم دو مانده پس طرح به دو رسید در آن خانه
 بود **د** و از این خانه تا خانه عدد او که **۱۳** باشد دو از ده خانه تا
 بود و عموی بود پس دو از ده را بر عدد خانه دو که **۳** بود افزودیم **۱۵**
 شد به سه قسم کردیم قسمی **۵** شد و این میزان فرد الفرد میگویند که میزان آن است
 و امهات نیز باقی بعلق دارد و این صورت موافقت دارد اما چون در **۱۲**
 نکرار **د** بود و آن میزان است اول نیک باشد اما آخر بد شود نوعی دیگر است
 که سوال از هر خانه که باشد به پند که در آن خانه چه شکست و چه میزان دارد
 و حکم کند و این میزان در نفس اشکالست چنانچه میزان **۳۶** باشد به
 طریق عدد خانه خودی چون به سه قسم کنیم خبی شود **۱۲ ۱۲ ۱۲** و این را از
 الرزح کویند پس به پند که این شکل در خانه سوال همی میزان دارد پس
 موافق باشد و اگر غیر ای باشد همان سوال که از پیش گفته شد در موافقت
 و حی لغت و مسامت و مصداقت حکم کنند مثلاً علی کشیدیم و امهات

اینا بود

اینا بود **۱۳ ۱۳ ۱۳** و سوال از فرزندی بود که خواهرش یا نه خانه خزنه
۱۳ بود و عدد او **۳۰** بود چون به سه قسم کردیم قسمی **۲** و این را از رزح
 باشد که میزان خاک باشد و نبات به باد فلق دارد پس چون مخالفت
 بود حکم بر نفعی فرزند شد و چون در طالع نکرار **د** بود آن مرکز ما است
 و مصداقت دارد با خاک اما خاک در آتش نخوت میده و تلف می
 آرد و کینغ ای صورت ندارد در ادع شود تلف شود خانه باقی جرای
 نخست نوعی دیگر در میزان اهل آتشت که به پند که سوال از کدام خانه
 است و آن شکل که در آن خانه است سفلی یا معلومی است انجان که مذکور
 شد بکا هند با که بیطرفانینه و آن عدد را بر سه قسم کنند و حکم کنند مثلاً در
 صورت امهات مذکور **۳۰** در خانه سیوم صاحب عدد است و در **۱۰** آمده
 و در خانه سفلی شده و در از خانه پنجم که **۱۵** باشد کما یتم باقی **۱۳** به سه قسم کردیم
 بدی طریق **۴ ۵ ۶** و این را از رزح الفرد خوانند که میزان آب باشد پنجم که
 نباتت ما دست پس میان آب و ما مسامت است اما چون در طالع
د نکرار داشت و آن مرکز آتشت حکم ای است که از پیش شده و هم به بی طر
 یق است نوعی دیگر آتشت که شکل خانه اول را با شکل خانه مقصود خراب
 نمایند و به پند که از آن **۳** شکل خنده آتشی و چند باد و چند آب و چند خاک

است و جماعتی از آن شکل حاصل کنند که مثل هم باشند پس به پندند که ای شکلی که
ارو صورت اگر که ام میزان است و در که ام میزان نشسته حکم از آن
کنند و اگر نباشد به جای او در نود حکم از آن شکل کنند که به جای او آنگاه
مثلاً معنی زید و امهات این بود **بج** **بج** **بج** پس سوال از نیز بود
شکل طایع را با شکل خانه که خانه مقصود است ضرب نمودیم چیزی شده
بج **بج** **بج** و در بی شلش **بج** مار بود **بج** باد بود **بج** خاک بود بر بی هو
است **بج** **بج** **بج** پس **بج** از **بج** صورت برست و **بج** از میزان ناست
و در میزان خود بود در خانه **بج** که میزان با دست بود و در **بج** که میزان
خاکست بود در میزان ناست و انقی بود در با و هادق و در خاک سالم
پس حکم بر سلاحتی گردیم اما کیفیت اول گرمی در طبیعت پیا بود آخر اندک
خسکی اما ما قبت به غیر بنده علی هم العیاس **باب بار دوم** در غیر
خیابا و راسمی و دفا بین و داستی جهات از بعم بدان ای غیر بنده که
در روی این چهار چیز که مذکور شده شکلت بنیت و هر که ام از دیگر
شکلت برست خیابا از غیر و اسبی از خیابا و دفا بین از راسمی شکلت برست
نصل در غیر بدان ای غیر که بر طایفه در غیر بنوی رفته اند که اگر
به تغیر آن مشغول شویم به طول انجامد پس ما را چند طریق که معتبر است و

به غیر رسیدن باشد بیان باید کرد نوع اول آنست به پندند که در میزان
رمل چه شکست و در او بر د ابع صاحب که ام خانه است و ان خانه چه
نسبت دارد که غیر از ان خانه باشد اما چون هر خانه به چند چیز ما رسیده است
از شواهد و نو اظران خانه توان گفت که از بی یا که ام است یا از ان شکل
که به جای شکل میزان آمده به پندند که از که ام خانه است یا شکل میزان در کوا
م خانه تکرار کرده که غیر از ان خانه است مثلاً شخصی رمل کشیده که عمالی بکنند و
امهات این بود **بج** **بج** **بج** چون نظر به میزان رمل کردیم **بج** بود
و **بج** شکل خانه قاست و برهای رفیع **بج** بود و او شکل غلب و ته برست
چون کفیم به سبب کفیت جیبی است و به غیر رسیدن باقی برین نوع است
نوعی دیگر است که نظریه خانه چهاردهم کنند که آیدند اعلت و به
پندند که چه شکل نشسته و تکرار کرد که ام خانه دارد غیر از ان خانه بود و
از ان شکل و اگر تکرار از ان نشسته باشد غیر از منومات سکی چهاردهم باشد
نوعی دیگر آنست که نقطه اول از میزان سیر دهند به هر خانه که هستی شود
غیر از ان شکل و از ان خانه نیز از د ابع **بج** نوعی دیگر نقطه اول از میزان
سیر دهند به هر جا که هستی شود نقطه دوم او در مراتب غیر باشد این نوع
بقایرت شریفست مثلاً نقطه اول میزان با شش اول رسیده است دوم هر است

یعنی غیر از کسب و قه و غایب و کسب مالست نوعی دیگر فقط ادلی از آن
 سیر دهند بشکل رسد فقط گفته که آن نقطه یکدوم شکل قلع دارد غیر از
 آن شکلی بوده اگر در ظاهر مل موجود بود خوب و الا خانه او باید رفت
 مثلا فقط خاک رسیده و اد طلب خاک میکنند هر جا که باشد حکم بود
 خانه باشد و هر گاه در مل موجود نباشد بر جای بیاید رفت و حکم بدان شکل
 باشد که در سکن است باقی برین قیاس و بعضی از طلبی را می گویند کویند و
 این نوعیست که از اتمات است اول و باد ۲ آب ۳ و خاک ۴ سکنی بیرون
 آنند و خاک ۵ آب ۶ و باد ۷ و خاک ۸ سکنی و از این دو شکل شکلی ساخته
 و به پیشند که در کجاست غیر است و اگر در مل نباشد غیر از کسب شده و غایب
 است نوعی دیگر همان است که از نهایت قوت سکنی که در غیر آن است غیر
 گویند مثلا در غیر آن بود قوت او در داده است از غیر کز غیر آن
 حرکت کرد قوت به هم رسیده او برین خانه بود با صاحب خانه که
 است در دایره ابعاد خرب کردیم بیرون آمد دلیل کند بر بعضی سیال
 از ضوابط عاشق در صورت امیدواری و بجز این نوع است اگر چنانچه
 که ایضا عاشق منوبات بسیار دارد آن شکلی که در سکن قه می باشد آنچه
 از خارج بیرون اید با صاحب خانه مثلا که در صورتی که ذکر رفت

منتهی بود و سکن او در است در این بود با صاحب ماز و هم که
 است خرب کردیم شده و چون صاحب اخراط مقاصد و اعلی مراتب
 است معلوم شد که غیر مطابق از ملک است و رفعت دلیل بود بر حصول ار
 نتایج و اگر در سکنی منتهی که باز دهم است بودی که از خارج آن
 نوله شده و دلیل غزل بودی و خروج باقی بودی نوع است نوعی دیگر دایره
 غایت پسندیده است مثلا به طریق سکنی عمل باید کرد پس به پیشند که اطلاع
 چه شکست مراتب آن شکل بگیرند و خانه او در دایره سکنی بر او پیشتر است
 و ۱۲ کنند هر جا که برسد غیر است مثلا در طالع آمده مار او و باد
 او ۱۳ آب ۱۴ مجموع ۱۵ باشد و ۱۶ خانه ۱۷ باشد نسبت چهار طرح کز
 باقی ۱۸ مانده خراب خانه بیوم باشد نوعی دیگر است که هر سکنی که در طالع
 باشد به پیشند که مطلوب آن شکل در کجاست خانه است که غیر از آن شکلی
 و از آن خانه باشد و اگر در ظاهر مل نیامده باشد غیر از کسب شده و
 غایب بود و این احکام از دایره سکنی و ابعاد باید کرد به اتم هر شکلی
 بعضی بر پیشند که مطلوب او چهار دهم باشد و بعضی بر پیشند که که خانه است
 و به طریق بزود است و این نیز پسندیده است اما در دایره ابعاد
 پنج او مطلوب است فصل در ضمایم به انکه طریق ضمایم بسیار است و اختلاف

در سخن این طایفه آنکه هر کس بنویسند رفته اند اما قاعده چند بیان می آید که
 اصلی داشته باشد ان شاء الله تعالی که موافق آید به آنکه جایی قطعی نماند
 و بادی و آبی و خاکی از مل جمع می کنند و می بینند که که ام عنصر زیاد است
 محل بر جوهر چینه می کنند و آبی در زنده نعل می می دیده ایم که اگر ناز زیاد
 باشد معدنی بود و باد حیوانی و آب نباتی و خاک کافی اما بنده تجربه کرد
 ده ام بسیار است نمی آید آنچه بر ما روشی شده بر جوهر فی اکثر با غلبه
 کند نباتی باشد و هو حیوانی و آب نباتی و خاک کافی اما باد با آب
 حیوانی و آب با خاک کافی و خاک با آبی معدنی و آبی با باد و طیور و
 باد با آب حیوانی و باد با خاک حیوان خاکی یعنی اگر در عنصر خونی
 چنان که ذکر شده آن چینه باشد و در بی ج شک نیست نوعی دیگر آنچه حق
 است آنست که نقطه دوم میزان که نقطه حکم است چون به نقطه دیگر منتهی
 شود و آن شکلی که نقطه میزان با منتهی شده کامل است و صد اسی بسته
 که نقطه اگر کم مراتب است در دایره ابداع و مطلوب از چه مرتبه دارد
 که جوهر فی بسته و در بی شکلی نیست مثلا شخصی استخوانی در دست درشت
 و از بنده سوال کرد در ملی زدیم و امهات این بود **نقطه** **نقطه** **نقطه**
 حکم باد بود **نقطه** رسیده و او باد **نقطه** حیوانی و باد **نقطه** باد بود در مرتبه

دخانها

دخانها حیوان ریزه است و طیور کفیم این قسبه صید نیست و چینی بود
 بود اما اگر اهل انقطه به شکل ناقص منتهی شود ان رمل کامل کنند و انقطه
 که درست می آید و اگر نه درست نمی آید نوعی دیگر آنست که به بینند که در
 خانه رمل چه شکست و بکدام خانه نسبت دارد و در ان خانه نیز چه
 شکست و ان شکلی اقتضای چه میکنند که جوهر فی باشد مثلا در صورت
 امهات مذکور در **نقطه** بود و او شکل خانه حیوان است و به جای او
نقطه و او نیز شکل حیوان است بواسطه آنکه مرغیت پس روشی شده که غلبه
 حیوانی باشد نوعی دیگر آنست که نقطه حکم به هر شکلی که منتهی شود به شرط
 کاملیت رمل به بسته که مطلوب او در کم ام مرکز است که بلا شبهه جوهر
 فیسی از ان مرکز است مثلا شخصی چیزی در دست و آنست و اگر کینه سوال
 امهات این بود **نقطه** **نقطه** **نقطه** این رمل ناقص بود به امهات اصلی
 زدیم بعد از ان نقطه به **نقطه** رسیده و مطلوب آب **نقطه** آب بود در
 یافتیم **نقطه** کفیم جوهر فی نباتیست و عطر و نسبت دارد تحقیق کردیم
 قلم بود و آبی قاعده پسندیده تجربه شده است و اگر مطلوب در رمل باشد
 بر حای او هر چه که است همان است چنانکه شکل ناری معدنی و باقی حیوانی
 و آبی نباتی و کانیست نوعی دیگر که از شکل اول طبیعت و هلیت کینه

۹۹ دوازده لوان و از ۳ شکل و از ۴ جوهر به مثرت ۸ و از ۹ خاصیت
 و از ۱۰ وجه توانی ساخت و از ۱۱ ارچه تربیت گرفته و از ۱۲ باطنی و
 یکر آینه است یا نه و ۱۳ شریکیت با چهارم و از ۱۴ جگونی آن و از
 ۱۵ علم و قیمت و از ۱۶ تمامی و نامهای آن و از ۱۷ مواضع وی و از ۱۸
 باشد آن آنچه تجربه کرده ایم آنهاست که از پیش مذکور شد اما این
 نوع آخر جوهری رفته اند در رساله مولانا شمس محمد خفزی
 بود لازم بود که بتوسیع تا هر کس باین برسد تجربه کند و راست آورد
فصل در اسامی بدان ای عزیز بنده که از پیش قسمت حرف به
 شکل مذکور شده اما بیان آن چهار دایره که آن طول و عرض و
 عمق و مساحت که رسامی از ایشان بیرون می آید آنچنان که حقیقت
 آنست که این ۲ دایره دو دایره حکم از ایشانست و دو دایره دیگر
 که آنها بر آن دو دایره و گفتنی رسامی در بی صورت چنانست که از
 متنی و شرح و تفسیر و تا بدلی گویند و حرف گیرند و اگر ۳ در میان
 آید نهایت قوت میرانند آنچنان که از پیش مذکور شد و بهر جا که می
 رسد بهما شکل حاصل میکنند و از آن ۴ شکل حرف میگیرند که متنی
 و شرح و تفسیر و تا بدلی است و اگر اشکال سه اسامی در میان باشد نقاط

الذکر

ایشان بر میدهند و بهر جا که منتهی شد آن چهار شکل مذکور می سازند
 و می بینند که در خانه های رمل در کیست حرف آن خانه یا آن شکل بر بی
 دارند بشرط قوت و بشرط قوت آنست که آن شکل سه باشد و آن
 خانه اوقات باشد یا آن شکل در آن خانه مناسبتی داشته باشد مثل آنکه
 در شرف باشد یا در یکی فود باشد یا در خانه حرف باشد یا در خانه عدد
 باشد یا در آن خانه مزاج داشته باشد یا افعال اینها پس آن حرف البته
 قویست یا عنصری ازین اشکال مذکور در آن خانه قوت می داشته
 باشد حرف آن عنصر حقیقت چنانچه از پیش گفته شد اما اول میزان را
 بظ باید کرد و بعد از آن اگر ۳ در میان باشد نهایت قوه باید رند
 و اگر غیر این باشد نقطه را سیر باید داد پس همیشه چهار حرکت از میزان
 رمل مقصود میشود بشرط ۳ و اما مولانا شمس محمد خفزی برین
 که ای چهار حرکت از جمع شکلهای غیرانی می باید داد پس هر کس بهر
 موضوع که برسد آن خانه و آن شکل صاحب حرفند و ۴ شکل از منتهی به
 صورت می بیند و در هر شکلی آن طریق که از پیش بیان شد حرف می ستانند
 تا چهار حرکت میزان تمام شود و آن چهار حرکت اول حرکت طولست
 یعنی عدد و نقاط در میزان ۲ حرکت عرض است یعنی عدد و درجه های میزان

۷۸ حرکت عقی است یعنی حرکت عده زوج و فرد شکل میزان چهارم
حرکت حرکت یعنی ان شکل در میزان است صاحب هر حرفی که است
بعده و ان حرف حرکت بی دهند تا ضمیمی شود به جایی و کبر و اچاقوی
باشند ان حرف را می گیرند و جی ماید که اگر شکلی به سر دور باشد واقف
باشند که حرف ادا اعتباری تمام دارد و سرد و آن باشد که شفا
۳ و **۳** در **۶** و **۹** در **۵** و **۷** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳**
باشند ان عناصر اصل و عقد باید کرد که حرف هر دارند مثل اگر شکلی
سر دور در مرکز ناری نار اصل یا عقد کشته و در مرکز با دو در
در آب آب در در خاک خاک به عیسی سبیل و باز از صفتی بود
به عین طریق مذکور حرکت باید در دو حرف افوی بر وجه باید کرد
که ان حرف هم باشد و ماشالی چند ایراد کنیم تا به صفتی آسان باشد
مثلا شخصی تسبی در دست داشت و با کینه گفت که این شی که در دست
منت اسم ادرا می خوانم که بگویند معنی کشیدیم و امهات این
است **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
هم برین طریق که را حتی که فرجه داد ارا با طریق که خداوند میزان بود
حرف کردیم باز شد و اورا شرح که فرجه و چون هرگز آب بود آب را

عقود

عقد کردیم یعنی در این را تعبیر کردیم و آب که سس بود و حل کردیم
شد و این را تا مدتی بقیتم پس درین خانه صاحب حرف سس باشد
و در طالع و **۳** و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶**
فود در در هم بود و صاحب قوت بود پس از جوع کواکب شد در سکن
خوب و درت و در در هم حرف بی و **۱** که تا مدتی بود در در مل نبود
و **۲** که متنی بود اگر چه بود اما در ان خانه قوتی نداشت پس حرف
۳ و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶**
یعنی **۱۷** آمد و اینجا **۱۸** بود و از ضرب **۱۹** که خداوند **۲۰** بود
۲۱ تو که کرد و کواکب **۲۲** بود و در **۲۳** قوت او با فر اطل بود عرض
داد و چهار در هم هر که هوا بود با **۲۴** شده و در **۲۵** صاحب سکن
بود در و اینر عرض **۲۶** کواکب از بود و کواکب در خانه امید بود و صاحب
حرف ت بود و از ان شکلهای دیگر چون بی مناسبت بود حرفی عمل
نشد پس ای **۲۷** حرف پیردن آت س س بی چون ترکیب کردیم
تبیخ شد و این می معنی حاصل نمی شود و رمال تا معنی در پیر کار
کار نباشد حرفات را چنان که حقت پیردن نتواند آورد و در
به این نیست و ما قاعده بسیار بود و این که اگر وی شرح کنیم به طول

۷۱ آنچه موجب ملال شود شامی دیگر شخصی ترکیبی نهان درشت و از
 کینه سوال که اسم ای شی بگوئید و امهات این بود **پ** **ب** **پ** **د**
 میزان بود او در میزان صاحب حرف سی است و مکرار در **۹**
 و **۱۱** درشت خانه زایل بود و **۱۲** زایل دست قطع اما چون باز داغ
 بابل بود و خانه امید است حرف ان خانه قوی بود که داد و چون
 میزان در نفس خودش حرب کردیم **۱۳** شده در دو جا و **۱۴** و **۱۵**
 قوت الهامه میش از ده بود که خانه دهم و تیر یا درت **۱۶** و نه الوه
 پس حرف خانه الهامه در **۱۷** بود پس ای دکه و سی هم رسید باز نهایت
 قوت **۱۸** را در نیم **۱۹** رسید در اینجا نیز **۲۰** بود و **۲۱** و **۲۲**
 شده آتی **۲۳** را حل کردیم **۲۴** و گواه **۲۵** بود در **۲۶** و **۲۷** خانه **۲۸**
 زایل بود و چهارم و تیر بود حرف خانه **۲۹** بود پس ترکیب کردیم ترکیبی
 شامی دیگر شخصی عینکی در دست درشت از بنده سوال کرده که اسم ای چیست
 را می کشیدیم و امهات این بود **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹**
۴۰ و تغیر **۴۱** و تا دلی **۴۲** باد **۴۳** که نقطه حکم بود به خانه ششم آمد و
۴۴ دردی بود و او قابل اگر برستی داد و از ضرب او **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰**
 و چون مکرر باد بود باد **۶۱** علی شده **۶۲** شده و او قابل او سطر است حرف **۶۳**

داد **۶۴** میزان را از نیم قوت به دهم آمد و در **۶۵** بود باد **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰**
 شده **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰**
۹۱ **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰** **۱۰۱** **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰**
 بود پس ترکیب کردیم چینی شامی دیگر شخصی چری یوتیبه شد
 و از اسم او بر رسید و رمل این بود **۱۱۱** **۱۱۲** **۱۱۳** **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰**
 بود او متنی شد و از ضرب او با طریق **۱۲۱** شرح شد **۱۲۲** **۱۲۳** **۱۲۴** **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰**
 یکی در **۱۳۱** و یکی در **۱۳۲** در **۱۳۳** بود درشت حرف **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰** **۱۴۱** **۱۴۲** **۱۴۳** **۱۴۴** **۱۴۵** **۱۴۶** **۱۴۷** **۱۴۸** **۱۴۹** **۱۵۰**
 نقطه حکم بود به **۱۵۱** رسید و خانه **۱۵۲** **۱۵۳** **۱۵۴** **۱۵۵** **۱۵۶** **۱۵۷** **۱۵۸** **۱۵۹** **۱۶۰** **۱۶۱** **۱۶۲** **۱۶۳** **۱۶۴** **۱۶۵** **۱۶۶** **۱۶۷** **۱۶۸** **۱۶۹** **۱۷۰**
 در اینجا غروب درشت حرف **۱۷۱** **۱۷۲** **۱۷۳** **۱۷۴** **۱۷۵** **۱۷۶** **۱۷۷** **۱۷۸** **۱۷۹** **۱۸۰** **۱۸۱** **۱۸۲** **۱۸۳** **۱۸۴** **۱۸۵** **۱۸۶** **۱۸۷** **۱۸۸** **۱۸۹** **۱۹۰**
 عیبت است که اینها تمام واقع شده اما از شکستگی نفس دور ویشی اینها
 بهم رسید و هرگز خود پستی نکرده ایم در **۱۹۱** **۱۹۲** **۱۹۳** **۱۹۴** **۱۹۵** **۱۹۶** **۱۹۷** **۱۹۸** **۱۹۹** **۲۰۰** **۲۰۱** **۲۰۲** **۲۰۳** **۲۰۴** **۲۰۵** **۲۰۶** **۲۰۷** **۲۰۸** **۲۰۹** **۲۱۰**
 و اسمی در فایق به ان ای غیر نرینده که علم در فایق اینها هم مشکله است
 و قواعد بسیاری نهاده اند و اما آنچه به حقیقت نزدیک است در گنا
 بهای معتبر دیده ایم باز غایبیم و در حال ما صاحب قدرت نباشد آخرت
 و فیی نتواند کرد دلالی باید که همیشه به طهارت باشد و متنی دیگر مو
 مخالف شرح گفته که اگر نه چینی باشد با وجود آنکه ای را خوب دانند

بر سر دهن آوردن دینش تا در نباشد و ما آنچه در حق خودی باشد
 بیان کنیم و بالله العلیق اولای ما که طریق بافتن جهات از همه راهها
 بدانند چو اگر این عبارات مشکک است و با این قاعده یا که هر کسی در وادی
 جهات گفته اند از راه نرفته و دیگر طول و عرض و عمق را اینگونه بدانند
 و دیگر ضمیمه آن دینش را چه اگر شایده که دینش حدیث یا سفالی یا چری
 باشد که به کار نیاید و سعی عیبی کرده باشد پس واجب است که بدانند که
 دینش چه چیز است و درین و عدد بدانند و در استحقاق استی و نیستی آن خود
 بدانند بدان که اول استواران استی و نیستی دینش دیده اند و آنچه در کتاب
 به ما معتبر دیده ایم به چند نوع است اولاً موضوعی که خوانند دینش از سخن
 گفته بای خبری در آنچه نباشد بعد از آن آن رجال با وضو دروزه داشته
 باشد در میان آن موضع با سینه روی بجهت اول و نوبت صلوات بر پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بفرستند سوره الحمد بخوانند و قل هو الله و از آن نزنند
 و آیه عنده هو صفح القیاب بخوانند اسکا در عمل نزنند اول به بندگی دینش
 است یا نه و یک نوع آنست که شکل اول یا چهارم زنده اگر تسمیه داخل باشد
 دهنه در عمل باشد در خانه های قوی دینش باشد نوعی دیگر از قول حساب
 سایر ادلیات آن باشد که سکنی خانه چهارم را با **ع** زنده و از تسمیه آن به اند

کارن

که است یا نیست و اگر داخل و سده باشد و در عمل باشد دینش است و
 ثابت سده نیز است و متقلب سده بعضی برده اند و بعضی است و داخل
 سخن گفته اند به است نیاید و با جفتا و بنده این نوع شریفست تا دانند
 نوعی دیگر آنست که خانه **۴** که موضع دینش است و **۳** او که شواهد حریب
 است و **۳** او که نواظر قریب است و **۱۱** او که شواهد بعید است و **۴** او که نوا
 ظر بعید است اگر داخل و سده باشند دینش باشد و اگر هم داخل نباشند
 اکثر داخل باشند دینش است و این قاعده نیز خوبست و دانستی آن
 که بدانند دینش چه چیز است از شواهد نواظر توان دانست نوعی دیگر
 آنست که نقطه حکم اینان میرد دهند به هر جا که منتهی شود مطلوب نقطه
 اگر قوی باشد و غیر ضعیف دینش است و اگر نه نیز و بعضی از شکل
 اول و **۳** و **۱** اگر داخل باشند می گویند که دینش است و این گویند
 بر ضعیفی ندارد چه اگر بخر به گوید چند نوبت و پنج بار است نیاید
 پس چون دانستی که دینش است آن موضع را به چهار قسمت کنند
 کاری که هیچ کم و زیاد نباشد و اگر یکسره مواز باد و کم واقع شود خلط
 شود از ربعی بر ربعی دیگر افتد باز در عملی دیگر نزنند و به بندگی که ازین
۴ زاده در که ام بکرت **۳** زاده را از باب گفته و بار یکی را به **۴**

۷۶۵ قسم گفته و هم چنین تا وقتی که بر سر دین افتد و اعتبار از او بر آید و از این
 آن اگر گفته بهتر است که در نزد او چهارم بنشیند و اگر هر دو موافق
 باشند و اگر بهتر است و فاعده طول در عرض و عرضی است که از پیش
 و اگر شرف در باب ششم از اینجا در یا به اما در این جهات است که اگر
 نقاط در مثل ماری زیاد باشد و شرقی و اگر بادی زیاد باشد در
 شمالی و اگر آبی در غرب و اگر خاک و در جنوب و شکل ۳ که است
 بر دست راست دینی و شکل ۴ که است بر دست چپ دینی و شکل
 ۵ هم که است بر قبلا دینی معنی کوازه است که از این معلوم شود
 که در این موضع مذکور چنانچه در وجه علامت است در غرب در است
 قبلا و با علامت می توان یافت نومی دیگر از انجاس است و تنه را
 باین نوع اعتقاد بسیار است و این طریق صاحب شجره است و است
 که نقطه حکم از میزان سیر دهند به شرط کاملیت رطل به هر مرکز که فرود
 آید آن موضع به چهار بخش گفته تا با آن جهت برسد که مقصود است
 مثلا نقطه حکم از میزان سیری شده و به جانب چهارم که جنوب است جنوبی شده
 از جنوب بگیریم و می گوئیم که جنوب و شرق و شمال و غرب و این
 را در ریلکو نیز پس آنچه در مقصود است در غرب است و علی الهی

نویس

نومی دیگر از قول جمهور استادان مثلا نقطه حکم از میزان بهر خانه که گفته
 شود اگر در مرکز خود است چهارم و الا به مرکز خود می رسانند و حکم می کنند
 چنانچه هر نقطه است که در اصوات واقع شود با اول و بادیه ۲ و آب ۳
 و خاک ۴ باید رسانند در نبات استی که واقع شود به ۵ و بادیه ۶ و آب
 به ۷ خاک را به ۸ باید رسانند و این نوع حکم بر شکلیت که در این مکتوبات
 و بعضی این اشکال ۹ که از راه چهار بخش کرده اند در بخش را به نسبت
 داده اند اگر چه جمهور بر اینست اما ما تجزیه کرده ایم بسیار بوده که در
 جانب چهارم شکل جنوبی بوده و دینی در شرق بوده یا شکل چهارم شرقی
 بوده و دینی در غرب بوده پس این نوع را در این تقابلت مشکل است
 و آنچه این بیان این نوع کرده اند ضعیف کرده اند که به شکل چهارم
 که موضع دینی است نقطه گفته اگر آن شکل شرقی باشد آن دینی در
 طرف شرق در دیوار طلب کنند و اگر غربی بود در طرف غرب در
 زمین باشد و اگر شمالی بود در طرف شمال نزدیک دیوار و اگر جنوبی
 بود در طرف جنوب در زمین و این اشکال شرقی و غربی و شمالی
 و جنوبی است که این محس کرده اند از شکل شرقی ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸
 شمالی این مانند ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ اشکال

جنوبی \equiv \equiv \equiv اما همی که چهارم نظر کنند است نمی آید و اد
 لی آنت که شواهد و نواظر و تجامی به بینند که بکدام طرف نشانی مید
 حکم کنند یا اقله شکل \equiv که بر دست راست دخیس و شکل \equiv که بر دست
 چپ دخیس و شکل \equiv که بر قبیل دخیس کواست به بینند که کدام زیادتی
 میکنند که دخیس در آن جانب است یا غایب یا هر چیزی که باشد خانه را
 مقصود را به طالع بگیرند و به هیچ مذکور عمل نمایند که مجرب است والله
علم باب در انقلاب رمل در انقلاب رمل و در استقامت سهم است
 سهم التوب و سهم السعادت و شرف و بهبوط و اوج و حقیقت
 و فرخ و ترخ و قوه و وبال و خط و دراز و کوتاه و مدور و محظوف
 و مربع و مثلث و افعال متفرقه در این ای غیر بنده که دانستی
 انقلاب ارد اجماع است و انقلاب بانواع است نوعی که مشهور است
 و هم به آن عمل می کنند است که چون رمل زنده شکل اول با \equiv زنده
 و \equiv با \equiv و \equiv با \equiv و اهماتی سازند و در این صورت همیشه
 بران رمل \equiv باشد یا از دو خارج یا از دو داخل یا از دو ثابت یا
 از دو منقلب حاصل شود پس می بینند که سوال از چیست اگر سوال
 از اتصال است و بران از دو شکل داخلی صورت بسته میگویند که هر

مقصود

مقصود حاصل شود با سنجی و اگر از دو خارج صورت بسته گویند ما
 بل تر که مراد کند اگر خارج سه است بار آمده و اگر نخس پی ار آمده و اگر
 ارد و منقلب صورت بسته و سه است میگویند باره مراد بر این است
 نیز برتر و در اگر از دو ثابت سه صورت بسته میگویند مراد بتوقف است
 بخانه اما اگر حاصل نشود و اگر سوال از اتصال بر عکس این است
 دان ما تقدم باین شیوه زنده اند و ما تجر به کرده ایم که خلاف می شود
 نوعی دیگر است که او تا در ابادت الودت زنده و اهماتی سازند پس به بینند
 که سوال از چیست آن خانه مع شود و نواظر چنان که در پیش مذکور شد
 از داخلی و خارجی و ثابتی و متغیعی حکم کنند و این نوع باعتبار بنده بهتر
 از نوع اول است نوعی دیگر در انقلاب است که چون نقطه حکم از بران
 برانند به هر جا که فتنی شود آن شکل فتنی به اگر سه است و نام باشد یا
 ربای یا ثنائی احتیاج بانقلاب نیست و اگر سباعی و دخیسی باشد انقلاب
 باید کرد و باین طریق که اهمات آن رمل را با اهمات اصلی زنده که آن
 اینست \equiv \equiv \equiv و بعد از آن نقطه حکم برانند اگر به کامل رسیده یا به
 مرکز خود فرود آید مطلوب آن نقطه طلب نمایند و بدان دستور که از
 پیش مذکور شده حکم کنند اما اگر سوال از اهمات باشد و اگر سوال از

۷۵۶
 و نیز چینی باشد و در ۳ شرف دارد و در ۹ هبوط و در
 ۹ شرف دارد و در ۳ هبوط و در ۳ شرف دارد و در ۱۲ هبوط
 و نیز چینی باشد و در ۷ شرف دارد و در اول اوسط و نیز
 چینی باشد و در ۱۲ شرف دارد و در ۳ هبوط و در اعلی نیز چینی
 باشد بر آن که در خانه ۷ اوج دارد و در ۳ حقیض و در ۱۱ فرخ
 و در ۴ ترخ و در ۹ قوت و نیز چینی باشد و در ۵ اوج دارد
 و در ۱۱ حقیض و در ۶ فرخ و در ۱۲ ترخ و در اول قوت و نیز
 چینی باشد و در ۱۴ اوج در ۸ حقیض و در ۹ فرخ و در ۲ ترخ و در
 ۵ قوت و نیز چینی باشد و در ۱۴ اوج و در چهارم حقیض و در
 ۳ فرخ و در ۹ طرح و در ۷ قوت و نیز چینی باشد و در ۹ اوج
 و در ۱۱ حقیض و در ۶ فرخ و در ۱۲ ترخ و در ۸ قوت و در ۱۱
 ۷ اوج و در ۱۱ حقیض و در اول فرخ و در ۵ ترخ و در ۱۱ قوت
 و نیز چینی باشد و در ۴ اوج دارد و در ۱۱ حقیض و در ۶ فرخ
 و در ۱۲ طرح و در ۷ قوت و در ۹ اوج دارد و در ۳ حقیض و در
 ۱۲ فرخ و در ۶ ترخ و در ۱۰ قوت و نیز چینی باشد و در ۲ اوج
 و در ۱ حقیض و در ۵ فرخ و در ۱۱ ترخ و در ۷ قوت و در ۱۱

انفی

نیز چینی باشد به آنکه در ۲ خط دارد و در ۳ خط دارد و در
 اول خط دارد و در ۴ خط دارد و در ۵ خط دارد و در ۶ خط
 دارد و در ۱۳ خط دارد و در ۱۱ خط دارد و در ۱۰ خط دارد و
 در ۱۴ خط دارد و در اول خط دارد و در ۱۴ خط دارد و در ۱۴
 خط دارد و بعضی در اول گفته اند و در ۷ خط دارد و در ۱۴ خط دارد
 و در ۱۳ خط دارد و فصل در درازی و کوتاهی و در ۱۰ دراز
 و مربع و در ۳ مثلث و مربع مجوف و در ۳ دراز و در مجوف
 و در ۳ مربع و در ۳ مثلث و در ۳ مربع و در ۳ دراز و در ۳ مربع
 و در ۳ بار یک و در ۳ مربع مجوف و فصل در اعلی متفرقه بر آن ای
 حیرت کننده که هر طایفه احکام رمل سوچی می گویند اول اهل برزخ و ثانی
 سعد و نحس و داخلی و خارج حکمی گویند و آن برین طریق است که مثلاً
 سوالی کردار برای دخول یعنی اتصال و اهمیت اینها بود و نموده
 و در ۳ رمل و در ۱۲ شکل سعد بود در آنها ۳۲ شکل داخل مطلق
 و ۳ ثابت مطلق که گواهد داخلند هر که سعد اند و ۲۰ مختص یکی با داخل
 و یکی با خارج و در شکل منقلب سعد اند و ۷ شکل خارج مطلق اند و قوت
 حکم ایشان در رمل در صورت آنست که سائل ترک مقصود بکند

چرا که شکل خارج پیش از داخل است و اگر ای رمل برای انفصال باشد
 مقصود حاصل شود اما اهل مصر از مثلثه حکم نمایند چنانچه بنده کمال
 از کدام خانه سوال دارد و نیز یک آن خانه چه شکست و کدام شکل از
 خانه سوال و نیز یک بیرون می آید پس اگر سوال انفصال باشد در هر
 شکلی داخل باشد و بعد دلیل حصول مراد باشد با سانی و اگر سینه داخل
 و بعد باشد نیز دلیل حصول مراد باشد و اگر هر ۳ خارج یا مقرب
 باشد مقصود حاصل شود و مگر از انفصال باقی بدین قیاس اما اهل هند
 از ۳ و ۱۴ خانه مراد حکم کنند و خانه میزان نیز داخل است و ۱۴ را آینه
 رمل گویند و ۱۰ را قاضی زیرا که معدن عقل کل است و منبع سعادت و اگر شکست
 باشند از اول و خانه مقصود شکلی بیرون آرند و ۱۴ و ۱۰ شکلی و اگر شکلی
 دیگر اگر نتیجه در رمل موجود باشد دلیل حصول مراد باشد با سانی و کسی بگوید
 اما طریق روحیان است که از ۱۴ خانه مقصود حکم نمایند و اگر مختلف
 باشد از اسبق اول و باد ۲ و آب ۳ و خاک ۴ شکلی بیرون آرند و از
 خاک ۵ و آب ۶ و باد ۷ و نار ۸ شکلی و ازین دو شکل شکلی دیگر و از هر چه
 رمل خوانند پس اگر ای شکل با ۱۴ موافق باشد دلیل حصول مراد باشد
 اما اهل طرابلس از خود حکم کنند چنانکه خانه اول عقل و ثانی نور و ثانی نور

علی

و علی به انقیاس و در شکل به کوکب و بنده در سعادت دعوت حکم کنند
 و از آن روزی که بان کوکب هفتاد و پنج در دایره مزاج نموده ایم
 اما طالع مقدم دارند مثلاً در طالع باشد گویند انقباب در شرف است
 و حکم بر نیگونی کنند و دیگر کوکب بدین سبیل اما بعضی در تعویج نظر کنند
 اگر بینه کوکب آن شکل که در طالع است قویست حکم بر نیگونی
 کنند **فصل** در رمل سالیانه چنانکه کلمه فمحه بیان کنیم تا خالی از فایده باشد
 این ای عمر بنده که رمل سالیانه را طریق بسیار است اما آنچه مشهور است
 و به جز بر رسیده نکتة چنانچه بیان کنیم اولاً باید که در وقت تحویل رمل بکشند
 و قاعده متعارف است که کلاه سر قاضی را بر دارند و اهمیت کنند
 و رمل تمام کنند تا قاضی کلاه سر قاضی یعنی ۱۳ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ با اهمیت
 یعنی اول ۲ و ۳ و چهارم یکی شود پس از همان ثابت است اما گاه با
 که به در رمل ثابت شود و گاه به سه و گاه به چهار و گاه به پنج و از
 نمی گذرد و ای که در کتابهایی نویسنده که رمل سالیانه از ۱۰ می گذرد آن
 غلط محض است و اگر کسی را در دست سال از هر یک بگذرد و ای واقع شود
 بعد از بنده گفت بکنند بنده و اگر خود تحقیق کرد که ایما سخن گویند
 حکموم درست است بنده را بگفتند یا گویند پس اگر رمل بد در رمل ثابت

۷۸ شود یا به ۳ اوتا در مل اول بر دارند باز و این زنده یعنی اول با ۱۳ و ۴
 با ۱۴ و ۷ یا ۱۵ و دهم با ۱۶ و اهمات گفته در مل تمام گفته باز بر همین
 سبلی مذکور مل ۲ با زنده و ۳ و تا ۴ مل شود با اوتا در مل اول را
 به ترتیب بردارند اوتا در مل ثانی را به ترتیب دانی ۸ شکلی را در سطر
 نهمه و آنرا صفت بلا خوانند باز اوتا در مل ۳ داد تا در مل ۴ به طریق
 مذکور در یک سطر پانجم آن سطر اول نهمه و آنرا صفت زیرین گویند به
 از آن هر دو شکلی که در برابر هم افتاده باشد با هم ضرب نمایند ۸ شکلی
 ازین ۶ شکلی تمام گفته و از آن ۸ شکلی ۴ شکلی و از ۴ شکلی ۲ شکلی
 تا مل تمام شود و این را مل را دته نام گفته و ۴ مل ازین در استخراج و بالای
 ۹ مل شده و بعد از آن اوتا دانی را مل آخر بردارند و از آن نیز مل
 سازند و این را دته گویند چنانچه هم ۶ مل باشد بعد از آن اوتا دانی
 مل را نیز بردارند و نیز مل سازند و آنرا نهایت الامانی گویند بعد از آن
 از طایع مل اول سکلی بردارند و از اول مل ۲ شکلی و از اول مل
 ۳ شکلی و از اول مل چهارم دهم جیبی تا مل ۶ دانی سکلی را
 طایع چهارم گویند و هم جیبی از دوم مل اول شکلی و از دوم مل اول شکلی
 و از دوم مل ۳ شکلی تا ۶ دانی سکلی را کینه چهارم نام نهمه و دانی

شکلی

شکلی اول نهمه بار از سوم مل اول و سوم مل دوم ۳ مل سوم
 هم جیبی تا ۶ شکلی ازینها هم رسد و در زیر ۶ شکلی کینه ثبت کند و این
 را خوشن نامند و مصالح جهان در حرکت نزدیک باشد در برابر و علی نه الف
 تا هر مل ۱۲ شکلی جلی در آید که در اول دهم خانه دشمن است و کوبین
 و اسطر مل از ۱۲ نمی گذرد پس حالات چهارم ازین سطر معلوم کند
 از سعادت و خسرت باز به در اول مل ۲ اول او را بردارند و از سوم مل
 و از چهارم اول و در مل ۵ اول و از ششم اول و هم جیبی در دهم تا
 چهار فصل تمام شود و از هر فصلی از خانه ۶ شکلی حاصل شود تا ۱۴ خانه
 تمام شود و در برابر هر روز مزاج ثبت کنند اما هر سکلی ازین اشکال با هم
 نهایت الامانی ضرب نمایند و در برابر هر روز مزاج آورند تا راست آید
 و این دقتی باید که حکم روز به روز طلبند اگر به ۳ مل ثابت شود هر مل
 به فصلی دهند و ما از برای دستور العمل شماری بیادیم تا مبتدی سرگردان
 نشود مثلاً چون آفتاب تحولی حمل شده علی بنیت شخصی زیدم که احوال
 او در سال چو خود خواهد شد و اهمات اینست ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴
 این مل اول است و در مل ۲ از ضرب اوتا در این طریق است که اول
 با ۱۳ و ۴ با ۱۴ و ۷ با ۱۵ و ۱۶ با ۱۶ و ۱۷ با ۱۷ و ۱۸ با ۱۸ و اهمات

اینست **۱۱** رمل سیوم را نیز صبی باید ساعت ده همارم
 را نیز بر بی سبیل تا همار رمل حاصل شود بی دستو رمل اول **۱۲**
۱۳ رمل دوم **۱۴** رمل سیوم **۱۵** رمل **۱۶** رمل **۱۷** رمل **۱۸** رمل **۱۹** رمل **۲۰** رمل
 بعد اودتا در رمل اول را بر پیشیم و اودتا در رمل **۲۱**
 بر یک سطر نماید بی دستو **۲۲** رمل **۲۳** رمل **۲۴** رمل **۲۵** رمل **۲۶** رمل **۲۷** رمل **۲۸** رمل **۲۹** رمل **۳۰** رمل
 تا در رمل سیوم ده همارم نیز برود اشع صبی شد **۳۱** رمل **۳۲** رمل **۳۳** رمل **۳۴** رمل **۳۵** رمل **۳۶** رمل **۳۷** رمل **۳۸** رمل **۳۹** رمل **۴۰** رمل
 بعد از آن از هر دو شکلی بایکد که خوب کردیم بر بی سبیل **۴۱**
۴۲ بار اودتا در این رمل رملی دیگر سپردن آ
 در پنج **۴۳** رمل **۴۴** رمل **۴۵** رمل **۴۶** رمل **۴۷** رمل **۴۸** رمل **۴۹** رمل **۵۰** رمل **۵۱** رمل **۵۲** رمل **۵۳** رمل **۵۴** رمل **۵۵** رمل **۵۶** رمل **۵۷** رمل **۵۸** رمل **۵۹** رمل **۶۰** رمل
 گویند باز **۶۱** رمل **۶۲** رمل **۶۳** رمل **۶۴** رمل **۶۵** رمل **۶۶** رمل **۶۷** رمل **۶۸** رمل **۶۹** رمل **۷۰** رمل **۷۱** رمل **۷۲** رمل **۷۳** رمل **۷۴** رمل **۷۵** رمل **۷۶** رمل **۷۷** رمل **۷۸** رمل **۷۹** رمل **۸۰** رمل
 دیگر ساعتی و اهمیت آن رمل اینست **۸۱** رمل **۸۲** رمل **۸۳** رمل **۸۴** رمل **۸۵** رمل **۸۶** رمل **۸۷** رمل **۸۸** رمل **۸۹** رمل **۹۰** رمل
 رادیه الوتد گویند این رمل شد بعد از آن عایت الامانی را از
 اودتای رمل حاصل کنند بی سبیل **۹۱** رمل **۹۲** رمل **۹۳** رمل **۹۴** رمل **۹۵** رمل **۹۶** رمل **۹۷** رمل **۹۸** رمل **۹۹** رمل **۱۰۰** رمل
 استخراج نمایند پس حاجت نیست که **۱۰۱** رمل **۱۰۲** رمل **۱۰۳** رمل **۱۰۴** رمل **۱۰۵** رمل **۱۰۶** رمل **۱۰۷** رمل **۱۰۸** رمل **۱۰۹** رمل **۱۱۰** رمل
 مرکز عایت الامانی اینست **۱۱۱** رمل **۱۱۲** رمل **۱۱۳** رمل **۱۱۴** رمل **۱۱۵** رمل **۱۱۶** رمل **۱۱۷** رمل **۱۱۸** رمل **۱۱۹** رمل **۱۲۰** رمل
۱۲ سطر است که اگر پیش مذکور شد بر طریق دور در اگر خواهد که در هر روز

حکم

حکم کند رمل عایت الامانی را نیز تمام کنند و زوایدات ای ساعت رمل
 جمع بملی آورد که **۱۳** سطر میشود و هر شکلی را با **۱۴** که هرگز عایت
 الامانیست ضرب نمایند و در برابر روز مزاج نهد و هر شکلی که مناسب
 با کونگی داشته باشد در آن روز موافق آن حکم کند مثلاً یک روز **۱۵**
 بود آن روز پنج شبه بود و نه مشتری معلق درشت باید گفت که
 امر و زار عمل و فضلا و سادات و قضاة و اهل عبادت و مقل اینی خایه
 پندد اگر آن روز **۱۶** باشد موافق نباشد بواسطه اکی مرخ است و به
 سه شبه معلق دارد پس حکم برد ماغ خشکی و از روی که در پنج و اشغال
 ای باید کرد عرض که نسوبات آن کوب حکم باید کرد و علی بن مال
 قیاس و اگر رمل اول که در تحویل کشیده باشند به طریق کلا سه ساعتی
 به **۱۷** رمل ثابت شود هر رمل به فصلی دهند و از روی واقع حکم کنند که
 درست و اگر به **۱۸** رمل ثابت نشود با دای رمل اول را از وج و
 فرد بردارند به بهما دهند و اشهارا به تابستان و آبهار را به زمستان
 و خاکها را به پائیز و این قاعده نیز بنفایت مجرب است اما اصل حکم کردن
 است که عقل را یاری سازند و به انند که چگونه حکم کنند نوعی دیگر حکم
 کردن روز بر در آنست که از رمل اصل اول را با **۱۹** زنند و **۲۰**

۱۰
 را با ۷ زنده ۴ را با ۱۱ و ۱۳ را با ۱۵ و چهار شکل حاصل کند از آن
 چهار شکل ۲ یکی را اول سازد و یکی را دوم با هر شکل دوم اصلی
 را در ۴ زنده ۶ را در ۸ و در ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ را در ۱۶ و از این
 چهار شکل ۲ شکل حاصل کند یکی را ۳ کند و یکی را ۴ و اینها هر شکل
 را همات کند و در مل تمام کند و این را یکی را یک روز دهد و همین قاعده
 را نگاه دارد تا عمر ۳ روز تمام شود و اگر هماتی مکرر شود هم را با
 همات اصلی ضرب نمایند و همین قاعده پیش رود که هر وقت در عالم
 بالصواب و دایره های مذکور که در اول کتاب ذکر کردیم که
 زمان را در اجب است این است که نموده شده دایره اجب

تسکین عنق اینست
 تسکین عرض اینست
 تسکین معاد اینست

این تسکین طولست و عنق است احکام مطلق از ایشان است و
 آن در تسکین دیگر کواد اند هر سوال چنانچه از پیش مذکور شده
 و هم چنان هر شکلی کواد شکست و تسکین ایست که نموده شده
 اسمیات بنیات مشوالات زودیات

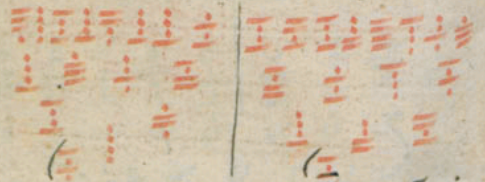
تسکین فسلته ابدح اینست
 تسکین بنودح اینست
 تسکین مخرج اینست

تسکین سکن اینست
 تسکین حرف که به عکس مشهور است

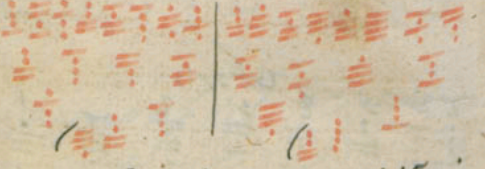
تحت الرسا که کشف الاسرار به تاریخ چهارشنبه ۲۲ شعبان المعظم
 آفریده باد که در دینان را به معانی فیر یا دکننده آید بر سر حکم علی

سایمانه که گاه خود اجماع حکم بر روز استخراج کنیم و این نوع بغایت شریعت
 شلا در رمل اصل شکل اول با ۳۱ زینم و چهارم با ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱
 با ۱۰ و اینها هم شکل را اجماعات سایرین و باقی اسکال استخراج کنیم
 تا ۱۵ شکل حاصل شود به نیمه اول خود در پنجاه و یکم و شکل شانزدهم را اجاب
 نمی کنیم پس از نیمه اول خود در پنجاه که استخراج کرده ایم چهار شکل دیگر
 بیرون آوریم از ضرب اول و ۱۳ با ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱
 با ۱۰ و ۱۱ با ۱۲ و اینها هم اجماعات سایرین و استخراج کنیم تا زمانی که
 ۱۵ شکل حاصل شود این ۱۵ شکل را بیاورد و در نیمه آخر خود در پنجاه
 و یکم بار از نیمه آخر خود در پنجاه چهار شکل دیگر بیرون آوریم بطریق
 مذکور و اجماعات سایرین و اجماعات را استخراج کنیم تا بیاورد ۱۵ شکل تمام
 شود اینها بیاورد و در نیمه اول اردی بهشت ماه و یکم در نیمه اول
 اردی بهشت نیمه آخر استخراج کنیم برینا قیاس تا زمانی که در اردی
 ماه تمام شود که عبارت از ۳۰ روز است و ما درین عمل کاری بر ما
 بی فصول از بهر آنکه که در پیش گذشته بود و از برای آنکه کعبه شمال
 بار می آید رمل یونیه خود در پنجاه و یکم اول شکل عرصا حساب

نیمه آخر در پنجاه و یکم برین موجب نیمه اول اردی بهشت ماه



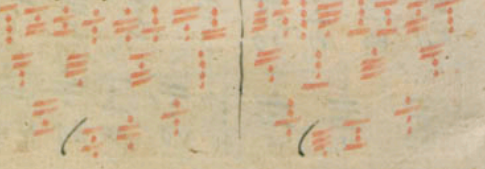
نیمه آخر اردی بهشت ماه نیمه اول خرداد ماه



نیمه آخر خرداد ماه نیمه اول تیر ماه



نیمه آخر تیر ماه نیمه اول مرداد ماه



۸۳ نیمه آخر مرداد ماه نیمه اول شهریور ماه

Handwritten musical notation in red ink on a four-line staff, consisting of rhythmic patterns and some letter-like symbols.

نیمه آخر شهریور ماه

Handwritten musical notation in red ink on a four-line staff, similar to the first block but with different rhythmic patterns.

دایره عدد
Handwritten musical notation in red ink on a four-line staff, with numerical values written below the notes.

تحت حروف دایره اربع

Handwritten musical notation in red ink on a four-line staff, with Persian letters written below the notes.

ای اسکال شازده کی نه هر یکی صاحب دودهر فیدیکه
حرف در اول عرادیکه حرف در آخر عرایبی ۱۷

۴	۳	۲	۱
د	ق	ب	ف
۸	۷	۶	۵
ز	ش	و	ش
۱۲	۱۱	۱۰	۹
ل	ط	ی	ذ
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
ع	س	ن	ا

≡	≡	≡	≡
درین روز جمعت با اختیار و بیوسبت با اهل صلاح و فتنه باشند	درین روز در فتوح و جمعیت و خرمی و مراود بر اید و مال بفقی آید	درین روز در فتوح و حرکت بی اختیار و آنچه بشود و دارم در محافل با اهل علم و در اتصال با اید	درین روز در فتوح و خرمی و بیوسبت با اهل صلاح و خرمی باشند
بند رستی و حرکت نفس و بیوسبت با اهل صلاح و فتنه می و خرمی باشند	در ادل روز در فتوح نشونق بود و در رو کار با صلاح ایه در وقت با اید	در ادل روز در فتوح و حرکت بی اختیار و آنچه بشود و دارم در محافل با اهل علم و در اتصال با اید	درین روز در فتوح و خرمی و بیوسبت با اهل صلاح و خرمی باشند
حصول مراد و کمال و بند رستی و فتوح و بیوسبت و فتنه فایده ازین	صوح در راحت و بیوسبت با اهل و دنیا و بی مراد رسید ن	درین روز در فتوح و حرکت بی اختیار و آنچه بشود و دارم در محافل با اهل علم و در اتصال با اید	درین روز در فتوح و خرمی و بیوسبت با اهل صلاح و خرمی باشند
فرامت خاطر و جمعیت و بیوسبت با اهل صلاح و عبادت رسد	خرمی در راحت و فتوح چیزی از دست رفته باز رسد	درین روز در فتوح و حرکت بی اختیار و آنچه بشود و دارم در محافل با اهل علم و در اتصال با اید	درین روز در فتوح و خرمی و بیوسبت با اهل صلاح و خرمی باشند
نشونق خاطر و ابر کنندگی و غم و تردد می اختیار و در این پست آن حال	در ادل روز در فتوح و بیوسبت با اهل و دنیا و بی مراد رسید ن	درین روز در فتوح و حرکت بی اختیار و آنچه بشود و دارم در محافل با اهل علم و در اتصال با اید	درین روز در فتوح و خرمی و بیوسبت با اهل صلاح و خرمی باشند

≡	≡	≡	≡
درین روز در فتوح و خرمی و جمعیت و غیر از رسیدن و حضرت رکنی	درین روز در سرگردانی نی و فتوح اندک بشد و گفت و گوی بشد	درین روز در سرگردانی نی و فتوح اندک بشد و گفت و گوی بشد	درین روز در فتوح و خرمی و جمعیت و غیر از رسیدن و حضرت رکنی
خرمی و طب و فتوح و جمعیت در راحت هم	بر سرگردانی و بیراکنندگی و غم و بیش باشد از بهر اصطلاح هر زمانه	درین روز در سرگردانی نی و فتوح اندک بشد و گفت و گوی بشد	درین روز در فتوح و خرمی و جمعیت و غیر از رسیدن و حضرت رکنی
خرمی و طب و فتوح و بیوسبت بسی می که در محفل شهرت باشند	تردد خاطر و حرکت طبع و راحت اندک در کار سخن است بشنیدن	درین روز در سرگردانی نی و فتوح اندک بشد و گفت و گوی بشد	درین روز در فتوح و خرمی و جمعیت و غیر از رسیدن و حضرت رکنی
خرمی و طب و فتوح و حرکت نفس و عبادت نحوه کردن	در ادل روز در دل بند رستی بود و در آخر روز در حرکت و تردد خاطر	درین روز در سرگردانی نی و فتوح اندک بشد و گفت و گوی بشد	درین روز در فتوح و خرمی و جمعیت و غیر از رسیدن و حضرت رکنی
بجز رسیدن و غیر فتوح و بجز رسیدن	بجز رسیدن و غیر فتوح و بجز رسیدن	درین روز در سرگردانی نی و فتوح اندک بشد و گفت و گوی بشد	درین روز در فتوح و خرمی و جمعیت و غیر از رسیدن و حضرت رکنی
خرمی و فتوح در رسیدن و غیر بای فتوح و حصول مراد	جمعیت و فتوح و بیوسبت با اهل و در این است در این است	درین روز در سرگردانی نی و فتوح اندک بشد و گفت و گوی بشد	درین روز در فتوح و خرمی و جمعیت و غیر از رسیدن و حضرت رکنی
صالح حال	جمعیت و فتوح و بیوسبت با اهل و در این است در این است	درین روز در سرگردانی نی و فتوح اندک بشد و گفت و گوی بشد	درین روز در فتوح و خرمی و جمعیت و غیر از رسیدن و حضرت رکنی

بسم الله الرحمن الرحيم و بیتی

محمد اعیان مران فردی را که خالق را روح آفرید و صلوات و صلوات
 نامیاب و تحف تجلیات را کلمات ختم کونیه نشانیان فلک انوار روح پرشوق
 ان حورشید مشرق ولایت دان بر آسمان به ایت رسول التعلیسی فواج
 کونیهی در آل و اولاد و مسلم تسلیم کثیر کثیر **اما** بده ضعیفی گوید فقیر حقیر
 جانی عبد العاد ربین حسیس یونانی که چون به مطالع معنیات مشغول بودم
 دیدم که مباحثی متفرقه بود و خواستم که نوعی شود که چون مطالع بودم به آشتی
 در نسبت نمایند و در مقصد رسد و مباحثی ضروری که دانستی در امری
 واجب بود در آن کتاب مبارک متفرق عبارات تشکیک بسته بهم بست
 و انرا احتیاج مباحث نام نهاد که هر که انرا مطالعه کند زود به مقصد رسد
 و بعد از آن در مباحث شرح نماید و این کتاب مستمل است بر همه فصول
فصل اول در منویات خانها خانه اول و لیست برین جهان و آغاز کار
 و تدریس در مصالح و آنچه خواهد کرد و طبعیدن و کیفیت زنده گانی و سعادت
 و شقاوت و از اعضا و لیست بر سر درو خانه **۲** بر مال و معاش و دفعی
 و خرج و سخاوت و بخل و خوردن و آشامیدن و از اعضا بر کردن و علوم

خانه **۳** و لیست بر برادران و خواهران و سفر نزدیک و نقل حرکت
 و خواب دیدن و از اعضا و لیست بر دوستی و دشمنی خانه **۴** و لیست
 بر برادران و مادران و ضارقت میان ایشان و حاجت کارها و از اعضا
 دلیل بود بر معده و سینه و پستان خانه **۵** و لیست بر فرزندان و طرب و
 و مشوق و اخبار و رسل و مجلسات پست المال پیر رنگی و بدی و از
 اعضا بر حجابت گاه خانه **۶** و لیست بر بیماری و عیاشی و آفت یا سختی
 و سادستی و شافقی احوال بنده کان و فدی شکاران و جنبی چهار پایان
 سیم کافیه و طیور و از اعضا و لیست بر شکم و ناف خانه **۷** و لیست
 بر ازواج و شرکاء و خصمان و دزدان و مخالفان و نگاه و غایب و
 خصوصیت و کم شده و مقصد و از اعضا و لیست بر ناف و دبر و ران
 و سیرین و تشکاه خانه **۸** و لیست بر خوف و خطر و موت و باطل شدن
 چهره یا رسیدن اندوه و نکبت و دانشی ماتم و مال غایبان و زمانه و
 از اعضا و لیست بر آلات شهوت و مقصد و دشمنانه و در جم خانه **۹** و لیست
 بر سفرهای دوی و نذیب و اعتقاد و طاعت و علوم و قرآن و تفسیر در آن
 و تدریس و لطف و طبع و عقل و کیمیاست و احوال نو انگری در روشنی و از
 اعضا بر سر ان یا خانه **۱۰** و لیست بر سلطنت و جاه و رفعت و اکبر مادی

و شغل عمل و کفایت هر دو در اعضا دلیل بود بر سر زانو پیوند
 زانو خانه **۱۱** و لیب بر سعادت و درجات یافتن امید و مراد از دستان
 پست المال سلطان و زانو نابانی و آنچه از عمل و شغل طلب دارند و
 احوال عشق و عاشقی و دوستی صادق و کاذب و کیفیت حال هر یک
 و از اعضا دلیل بود بر ساق خانه **۱۲** دلیلست بر دشمنان و شقاق و سختی و
 قرض دادن و گرفتن و تصورانی بر مرک و گرفتار شدن و خلاصی شدن و غم
 و محبت و حسد و شناختن نیکی و بدی و احوال دوستان و دشمنان و از اعضا
 دلیل بود بر سر پا خانه **۱۳** دلیل بود بر برهمنی و رای و تدبیر خانه **۱۴** دلیل بود
 بر نهی غیر و ضد و منع مسئول **۱۵** دلیلست بر فرج اکبر و احوال امور گنجی
 قضا یا ایرنی خانه کوبنده **۱۶** دلیلست بر فراغت و ترک دعاقت العاقبت
 اما از بی خانه چهار خانه را اوله خانه **۱۷** و **۱۸** و **۱۹** دلالت کند
 بر حال قوی بودن در قوت و چهار عالی الوتد اند و آن **۲۰** و **۲۱** و
۲۲ دلالت کند بر مستعمل و اوسط بیوت اند در قوت و چهار خانه
 دیگر از ای الوتد خانه **۲۳** و **۲۴** و **۲۵** دلالت کند بر نما
 و اضعف اند و چهار خانه باقی را زانو بد شو اهر اربعه خوانند و **۲۶**
 شریک اولست و **۲۷** شریک **۲۸** و **۲۹** شریک **۳۰** و **۳۱** شریک **۳۲**

دیکر

و هر یک از بی زواید را دته الوتد خوانند و از خانه های دو اردوه کانه است
 خانه را ناظر خوانند و آن **۳۳** و **۳۴** و **۳۵** و **۳۶** و **۳۷** و **۳۸** و **۳۹** و **۴۰** و **۴۱** و **۴۲** و **۴۳**
 خانه دیگر را ساق کوبنده **۴۴** و **۴۵** و **۴۶** و **۴۷** و **۴۸** و **۴۹** و **۵۰** و **۵۱** و **۵۲** و **۵۳** و **۵۴**
 و خانه های ساقط را اضعف بیوت دانند **فصل ۲** در منویات
 اسکال **۱** سه خارج است منسوب به شترنی اشرف دینی است و علم
 و فصاحت متعلق بدوست و از آن مردم فرخ کینه و خوشی صورت
 و بسیار محاسن و شیرینی کلام و سیاه چشم و کونه کردن در اربعه مسجد
 و بازار و مدرسه و عباد نگاه و از طعمها آنچه شیرین باشد و از اجناس
 حلی و از اجزای قوت و زرد لعل و از بویهای عود و عنبر و هر چه بوی
 یکد اشمنه باشد **۲** سوسه و اخلاص منسوبست با قناب و اکابر بود
 تعلق دارد و بلون سبزه است و از صفتهها پاکیزه و هر کار در خوب و کب
 حلال و از صورت مردم کندم کون سبزه رنگ سیاه چشم و فرخ کینه و سبزه
 القامت از بقیهها محترقی و بازار و مسجد عباد نگاه و از طعمها شیرینی و خوش
 لذت بوده از اجزای هوا هر چه بوی با قناب دارد **۳** نخس خارج است
 منسوب بر اس مردم سوزد و در منقلد بد و تعلق دارند و دلالت کند بر عصب
 و عارت و ظلم و از صورت مردم بر آلودگی که به نقاد و بقیهها برساند

و فرزند از آنها پنج از بویها نیز دگر کم دار اجساد بانی و از اجزای
 سنگ ساقط **مخرج است منسوب** بوطار و نقاشان و مردم قبل سرف
 و خطمان و اصحاب کجا و کسانی که بفضل و نیز آراسته اند از صورت فرما
 میان بلا سیاه چشم نیکو می سن خزان پیشانی پیوسته ابرو و دندان انوشی
 سنی و امیزنده و از بقعها مکتب خانه و مدرسه و از اجزای غیر ذره و دانه های
 قیمی **سده منقلب است منسوب** بزهره شعبان زنی و لهو و طرب و خزانان
 بدو متعلق اند و از صورت کشیده قامت باریک کنده ابرو سفید پوست سیاه
 چشم و از بقعها عیش خانه و از اجزای جبر یا با قوت **مخس منقلب است منسوب**
 بزحل و عقده و ربط و بستگی با بدو متعلق اند از مردم دماغان و جاه کمان از صفت
 کنایسی و دبابی و جاه کبی و شیربانی و از صورت مردم سیاه چشم چهره مطهر لب
 بزرگ بینی خزان دمان سطر ساق کوچک چشم ترش روی و از اجزای کجا تار یک
 دندان و مواضع در باد صندق و اساز ناس تار و عود و از جسی چینه و
 رنگبار و اسیران و غلامان و کنیزان و از اجزای صکله سیاه می قدر و محبت
مخس و اخلاصت منسوب بزحل عیارت و رراعت و روستا و در پانچ
 بدو متعلق اند از صورت مردم سیاه چهره کوچک چشم ترش روی در از بالا
 پیوسته ابرو و نیز دلیل بود بر غلامان و کنیزان و مردم دروخ کوی و از

قیمی

بقعها قلع و جاه و خانه های تاریک و از اطرافها ترش و از بوی پاکنده و از
 اجساد سرب و از اجزای رنگی قوت **مخس ثابت است منسوب** بر مریخ
 بلکه و قسطنطنیه و خون ریزی بدو متعلق دارد و از مردم سپاهیان و حجامان و
 اهل کمان و در داند و جلدان و از صورت مردم اشقر و از رزق چشم میان بلا
 و باریک کردن بزرگ سرخ بر سر پیشانی نشانی با رنگ دارد و از بقعها خراب خانه
 و جلا و خانه و از اجزای دسی و از اجزای با قوت سرخ **سده ثابت است**
 و منسوب بقول تعقل و حرکت و غیر عوام الناس بدو متعلق اند و از مردم صفا
 و ضد استرسی و از صفت بر آید و مردم از بدو خردیشی و بازرگانی و از صورت
 مردم خوب صورت معتدل قامت بر که چشم و سفید پوست نرودی کرا بر
 بکند عت و از بقعها مسجده اطرافها مشرقی و از بویهای بوی خوشی و از
 اجساد نیز دوزینه و نقره و از اجزای با قوت سفید **سده** و اخلاصت منسوب
 بر شتری علما و زیاد بدو متعلق دارد و از صورت مردم خوب صورت سفید
 پوست که در دگر خالها بر وی داشته باشد کشیده بالای کوچک دقن خرا
 ۲ دهی و پیشانی و از بقعها بر کنار در یاد از بویها کافور و اجساد طلق بقیق
 و از اجزای بلور و جری **سده** خارج است منسوب با قنات ملوک کبلا
 طیب بدو متعلق است از صورت خردینه و تند خوی و تمام قدر خردی صفا

۸۸ شش پاره چشم بپاوه سوی و از بقعها گوشه و جایهای بلند و اجزا در دهن و
 اثره تعلق با منقب در درود را اجازت می دیا صوت **۳** کسی خارج است ۴
 منسوب به نوب از ازل و او باشی بد و تعلق دارد دلالت کند بر چیزهای
 بلند و جای تعلق دار خانه خار و قلع و کوه بلند و از صورت مردم دراز
 بالای ضعیف ترکیب و اسفر که بر روی او آبل باشد و فرخ در بیان و
۳ کسی منقلب است منسوب به مرغی سپاهیان بد و تعلق است و بعضی گویند
 ساده رویان و زمان و کوه دکان و خار و از صورت ساده رخ و سفید
 پوست و سرخ نمودن از زنی چشم و سفید کردن و ضعیف اندام **۳** سوسه
 داخل است منسوب به زهره و ای سگی را قاجم خوانند جهت آنکه چهره های قاجم
 چون درخت دینزه و ستون و چیزهای بلند و سفید مطلق است و از صورت
 دراز بالای زخیف ترکیب با رنگه ساق کشنده **۳** سگی مفرح و
 نازک و منسوب به نظر در و بعضی آن در محاسبات و اهل قلم و چیزهای سفیدی
 تعلق به و دارد و از صورت بر شخص میان بالای سبز رنگه نیکو محاسن
 با رنگه لب که چنگ سینی و از موضع بر مکتب خانه و از اجزا در رخ و لاجوش
 و از اجزا را جورد **۳** سوسه منقلب است منسوب به قرآب و باران و بر
 وسیله تعلق به و دارد و پیکان و جاسوسان و مسافران به و منسوب است

دراورد

در صورت دراز بالا و ضعیف ترکیب و سفید پوست و ضعیف ادراکت
 ده ابرو و **نفس** ۳ بیاید دانست که راست و ان این جنسهای زمل به و ازده
 خانه نموده اند چنانکه همچنان بنای احکام به **۱۲** بر طریق سروج هم چنانکه است
 سروج باشی کرده اند **۲** یک **۳** بیاید **۴** باب اینها نیز بیان کرده اند
 اجناسی زمل بعضا هر نموده اند استی ابو در باد **۲** و آب **۳** خاک **۳** سخی
 تخمینی ما اثر **۱** و **۲** استی بود **۲** و **۳** و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳**
۱۴ و **۱۵** خاک بود پس آن اول را دند گویند و **۱۶** را مایل و **۱۷** را رایل
 و **۱۸** و **۱۹** و **۲۰** مایل **۲۱** و **۲۲** و **۲۳** و **۲۴** و **۲۵** و **۲۶** و **۲۷** و **۲۸** و **۲۹** و **۳۰** و **۳۱** و **۳۲**
۳۳ مایل **۳۴** و **۳۵** و **۳۶** و **۳۷** و **۳۸** و **۳۹** و **۴۰** و **۴۱** و **۴۲** و **۴۳** و **۴۴** و **۴۵** و **۴۶** و **۴۷** و **۴۸** و **۴۹** و **۵۰**
 او سطلیوتند در قوت و حکم مستعمل او گویند و رایل اضعف الیوتند و
 حکم ماضی از دکنند چون مایل بود در یک این خانه بنفسی خود و تد بود
۱ و **۲** مایل و **۳** او رایل چنانکه است **۴** بنفسی خود و تد بود **۵** مایل و اول
 رایل و تخمینی مرکز **۶** بنفسی خود و تد بود **۷** مایل و اول رایل برین چنانکه
 در مرکز باد آب و خاکه چنانکه خاک **۱۲** بنفسی خود و تد بود **۸** مایل و **۳**
 رایل و او ماده مایل و رایل به حسب نقطه بود انجان بود که آن در
 مرکز خود و تد بود و مرکز باد مایل و در مرکز آب رایل و در مرکز خاک

وقد الوتر بود در کاری که در ثبات بود در سینه بد است و نقطه باد در
 مرکز خود و تپ بود در مرکز آب مایل و در مرکز خاک زایل و در مرکز آتش
 و تپ الوتر باشد و آب در مرکز خود و تپ دارد و در مرکز خاک مایل و در
 مرکز آتش زایل و در مرکز باد و تپ الوتر بود و خاک در مرکز خود و تپ بود
 و در مرکز آب مایل و در مرکز باد زایل و در مرکز آتش و تپ الوتر بود که گنجا
 که زایل باشد و شیمی با طبع بهم دارند و دیگر دشمنی از جهت هر دو زایل
 هم بودن می باشد و چون طبیعت آتش موافق باد است با هم دوستی بود
 آب خاک هم برین نوع دوستی دارند **فصل در بیان عقده آن بود که چون**
ادهر کزیر آن نقطه بشکی مستی گردد نظر کنند بان نقطه اگر در تپ خود است
دلیل سعادت احوال بود و سائل این را احوال خود برسد اگر در مایل خود
بوده دلیل توسط احوال بود و سائل از مستقبل خود برسد اگر در مرکز زایل بود
دلیل ضعف احوال بود و احوال گذشته برسد و باز نظر کنند بجز آن نقطه
اگر بجز خود موجود بود دلیل قوت آن مطلوب بود و اگر آن نقطه دوام
اد بود قوت مال بجا و نیت مال اگر آن نقطه سیوم او بود قوت اقربا و برادر
در آن بود و این صفاون سائل بود در انجام آن مهم برین قیاس در نقاط
دیگر اگر در مرکز خود نقطه ضد بود و ضعیف بود احوال سائل از مستوبات

آن نقطه

ان نقطه مفرت رسد باز نظر کنند در مرکز اگر دوست موجود بود دلیل بود
 در آن مهم دوستان و حیان صفاون سائل کنند باز نظر کنند در مرکز
 دشمنان اگر در آنجا نقطه دشمن بود دلیل بود که در آن مهم دشمنان باشند و صفاون
 مهم اگر دهند در دوستی و دشمنی و اگر در مرکز غیر ضد باشد ضعیف بود
 مفرت تواند رسانیدن اگر نقطه دوست بود شصت باشد چون معلوم شد
 که میان آتش و باد دوستی بود و همچنین میان آب و خاک و میان آتش و آب
 دشمنی بود و میان باد و خاک دشمنی پس معلوم باید کرد که این دوستی و دشمنی
 عام بود و خاص بود و خاص انی صفاون دوستی عام آن بود که آتش را دوست
 باد بود و دشمنی آب و باد را دوست آتش بود و دشمنی خاک برین قیاس در
 آب و خاک اما دوستی خاص آن بود که آتش اول را دوست باد اول بود
 و در دوم تا آخر آب و خاک هم برین قیاس اما دوستی خاص انی ص آن
 بود که آتش را دوست باد می بود که کجیب السکین بعد از او بود و باد را دوست
 آتش بود که کجیب سکین بعد از او بود چون دوستی معلوم شد دشمنی هم عام
 بود و خاص بود و خاص انی صفاون بعضی آتش مطنا دشمنی آب بود و باد
 را خاک دشمنی خاص آن بود که آتش اول را دشمنی آب اول بود و دوم
 را آب و بر همین قیاس در باد و خاک و دشمنی خاص انی ص آن بود که هر

۹۰
 آتش روشن آبی بود که بجز نسکس بعد از بود در بادی را دشمنی خاکی
 بود که بجز نسکس بعد از بود در بادی وجه پسندیده است همان که گفته اند است
 سرشت فوی بود اید دانند بدست یه اتمساید دانند خون معلوم شده
 که همان آتش و باد و دوسی اند پس اگر آن باد آتشی بود دوسی از هر گان
 بود و اگر آن باد مادی بود دوسی از دوسان قدیم بود و اگر آن باد آبی بود
 دوسی از دشمنان بود که قبل ازین دشمنی کرده باشند و اکنون در مقام دوستی
 باشد اگر آن باد خاکی بود دوسی از مردم متوسط بود و همچنین در باد که در دست
 آتش است اگر آن آتش آتشی بود دوسی از مردم نزر که او بوده باشد اگر آن
 آتش بادی بود دوسی از دوسان قدیم بود و اگر آن آتش آبی بود دوسی از کسی
 بود که با او بطریق مدار سلوک کرده باشد اگر آن آتش خاکی بود دوسی از کسی
 بود که قبل ازین دشمنی بوده هم و اکنون دوسی کند باز میان آب و خاک و اگر
 آن خاک آتشی بود دوسی از کسی بود که قبل ازین دشمنی بوده باشد اگر آن
 خاک مادی بود دوسی از کسی بود که قبل ازین با مقام مدار بوده بود و اگر
 اگر آن خاک آبی بود دوسی از اقارب او بود اگر آن خاک خاکی بود دوسی
 از دوسان قدیم بود و در خاک و آب اگر آن آب آتشی بود دوسی از هر گان
 بود و اگر مادی بود دوسی از کسی بود که قبل ازین دشمنی بوده باشد اگر آن آبی بود

دلی

دستی از دوسان قدیم بود و اگر آن آب خاکی بود دوسی از اقارب و غیره
 با در دشمنی چون آتش ضد است اگر آن آب آتشی بود دشمنی از هر گان بود
 و اگر مادی بود دشمنی از دوسان قدیم بود و اگر خاکی بود دشمنی از مردم متوسط
 بود و دوسی قیاس در میان باد و خاک و دوسی احکام از نقاط کنند در نسبت
 و مساوات و از اشکال کنند در اهمیت **فصل ۳۴** بیاید در است که نقطه آتشی
۱ است و همچنین باد و آب و خاک **۸** است آتشی اول و دوسی **۳** است از
 اول تا **۵** هر یک و آنچه شود و تد بود از **۶** تا **۹** مایل و از **۱۰** تا **۱۳** مایل و آتشی **۳**
۳ که **۳** و **۳** است از **۴** تا **۶** و تد بود از **۹** تا **۱۱** مایل و از اول تا **۹**
 زالی و آتشی **۷** و **۳** است از **۱۱** تا **۱۴** و تد بود از اول تا **۹** مایل و از
۱۰ تا **۱۳** مایل و با اول **۲** که **۳** و **۳** است از **۲** تا **۴** و تد بود از **۱۰** تا
۱۰ مایل و از **۱۰** تا **۱۳** مایل و با **۳** که **۳** است از **۱۰** تا **۱۳** و تد بود از **۱۰** تا
 مایل و از **۲** تا **۴** مایل و با **۳** و **۳** که **۳** و **۳** است از **۱۰** تا **۱۳** و تد بود از
۲ تا **۴** مایل و از **۲** تا **۴** مایل و با اول **۳** است از **۲** تا **۴** و تد بود
 و از **۱۰** تا **۱۳** مایل و از **۱۰** تا **۱۳** مایل و با **۳** و **۳** که **۳** و **۳** و
۳ است از **۱۰** تا **۱۳** و تد بود از **۱۰** تا **۱۳** مایل و از **۱۰** تا **۱۳** مایل و با
۳ و **۳** که **۳** و **۳** است از **۱۰** تا **۱۳** و تد بود از **۱۰** تا **۱۳** مایل

۹۱ دوازده تا زایل خاک که است از ۱۲ تا ۱۰ و تد بود و از ۱۲ تا ۱۰
 دوازده تا زایل و شکل است از ۱۲ تا ۱۰ و خاک او
 تا ۱۲ و شکل خاک او تا ۱۰ و آب تا ۱۲ و تا ۱۰ آب
 او تا ۱۲ و باد او تا ۱۰ و شکل است از ۱۲ تا ۱۰ آب او تا ۱۱
 خاک او تا ۱۲ و چون ای مقدم معلوم شد باید دانست که میتوان که یک شکل دیگر
 موضع هم تد بود و هم خایل و هم زایل پس آن شکل در اینجا هم حال بود و هم
 مستقل و هم باقی چنانکه در خانه ۷ و این نکته بر زیر کمان پوشیده نباشد
 و دانستن ادنا و خایل و زایل آن بود که معلوم کرد که هر یک از این احوال
 و تقاطع در تد خود قوی بودند و در خایل متوسطه و در زایل ضعف و نیز
 چون نقطه از مرکز نیز آن بهتر شکلی فتنی کرد و معلوم کرد که سبب از حال
 یا از استقبال یا از ماضی میرسد چون کیفیت افراد معلوم شد از و از نیز
 معلوم باید کرد که از دوازده تا ۱۰ است و باد و آب و خاک نیز ۸ و
 و جدا است از ۱۲ بود و باد و زوح از ۱۰ و آب زوح از ۱۲
 خاک زوح است و باقی بر ترتیب سخن بود و نیز معلوم باید کرد که
 هر نقطه در ارضه زوح باشد از آن است اول و از آن باد اول
 و از آن آب اول است و از آن خاک اول و باقی بر ترتیب سخن

بشد

باشد در افراد احکام ظاهر کنند و از احوال احکام باطن و هم چنانکه
 در افراد حال بود و مستقبل و ماضی در احوال نیز چنانکه ممکن توان کردن و
 عدد غیبی در اندرون زوح بر آید و حرارت زوح و غیره موازنه کنند و احکام
 کنند و نیز معلوم باید کرد که از دوازده تا ۱۰ را ارضه نقطه بود چنانکه زوح است
 اول را ارضه است و زوح باد اول را باد و ارضه بود و زوح آب اول را
 آب است و زوح خاک اول را خاک است و زوح باقی بر ترتیب سخن
 و فایده در دانستن این آن بود که چون از مرکز نیز آن نقطه شکلی فتنی کرد
 نظر کنند که زوح خود زوح فتنی به در رمل موجود است یا نه اگر است
 دلیل بود که در آن مهم فندان بود و اگر ضد در او بود و تد بود و سبب
 ایشان بود و اگر مرکز نیز لطف بود ضدیت ایشان را اثری نباشد و این
 مجموع را در جدول نهاد تا حفظ ایشان آسان گردد و جدول اینست

دل معرفت از دوازده تا ۱۰ عناصر اربعه و ارضه از عناصر اربعه است ۱۲

عناصر اربعه	عناصر اربعه	عناصر اربعه	عناصر اربعه	عناصر اربعه	عناصر اربعه	عناصر اربعه	عناصر اربعه
۱	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۲	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۴	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۵	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۶	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۷	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۸	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۹	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۰	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۱	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۲	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶

چون افزا در واج ضد معلوم گردد اگر ضد فرود بود دشمنان ظاهر باشند و
 اگر ضد زود بود دشمنان مخفی باشند که سائل مطلع شود **فصل ۱۰** باید درت
 که هر یک از این اسکا را دو قوت بود و رای قوت مرکب یکی بحسب عنصر
 چنانکه آتش را یک قوت بود و باد را **۲** قوت و آب را **۳** و خاک را **۴** قوت
 بود و این از بهر آن که هر یک خود را با آن قوت بمرکز خود رسانند و همچنین قوت
 دیگر باشد که آنرا قوت مرکز خوانند و اینها باشد که آتش اول را یک قوت
 و دوم را **۲** و سوم **۳** قوت و همچنین ششم را **۱** قوت باشد بر بی ترتیب
 در باد و آب و خاک و غایب های قوت آن بود که هر نقطه در هر موضع
 که واقع شود بقوه و قوت خود را بجز کرزی رساند که بعد از او بود پس اگر آن
 مرکز آن شکل که نقطه منتهی شد موافق این نقطه بود بحسب مرکز یا عنصر دلیل
 سعادت احوال سائل بود و حصول مطلوب و مساوت در آن مطلوب
 اگر آن موافق و اگر آن مرکز و آن شکل و عنصر مخالف نقطه بود دلیل کند
 بر ضعف احوال سائل و موافق حصول مطلوب و چون مایل رود ذوق طریقی
 سعی در بود و مرتب نقاط آتش **۳** و باد **۲** و آب **۳** و خاک **۴**
 و داسی ای مرتبه آن بود که چون نقطه از مرکز **۱۵** بر شکل منتهی شود و نظر
 نظر کنند که آن شکل چند مرتبه دارد سبیل را بعد در مرتبه آن خبری دهند چنانکه

نقطه از

نقطه از همان شکل **۱۱** منتهی گشته بود در اول مرتبه آتش **۳** و درت **۲** و باد
 و خاک **۴** که مجموع **۷** باشد پس خبر سبیل از غایب باشد و چون آتش در بی خانه
 قوت دارد و خبر از برادران و از باد حرکت نزدیک تا بجهت باد را باقی
 سوانت است و هم در بی خانه قوت خود است خبر از چهارده باد از نزد
 بود و اگر بجز دما و کلی کنی خبر از مال بود که با دعای آتش است و چون روح آب
 دارد و قوت عنصر **۶** است و در خبری دهد و باقی اسکا را بهی نوع
 حکم توان کرد و نوع دیگر آن بود که مراتب را جمع کنند و عدد خانه بر روی
 افزایند و از آن مجموع **۱۲** طرح کنند و بیش جمع **۸۱** طرح کنند هم خبر معلوم
 گردد در صورت مرکب چون منتهی به **۱۱** شد بود عدد عنصر او **۷** بود و
 عدد خانه عدد اضافی که در **۱۰** در ده شده پس خبر قبول بعضی **۱۲** باشد و معلوم دیگر
۴ چه **۱** طرح کنی **۲** مانده نوع دیگر چون نقطه بشکلی رسد نظر کنند که آن
 نقطه بکدام شکل تعلق دارد و خبر از آن شکل بود که در در امل موجود بود و قوت
 و الایجا به او باید رفت مثلا نقطه یک **۱۱** رسیده او طلب خاک **۳** میکند
 چنانکه یا بند حکم بودن خانه باشد در هر گاه در ظاهر امل موجود باشد بر حاشی
 باید رفت و حکم بدان شکل باشد که در سکن اوست برای قیاس در باد
 و آب و آتش نوع دیگر نقطه به هر شکلی منتهی کرد و خبر از هر که او طلب باید

مثلاً نقطه نجاک **۳** منتهی گردد و غیر از اول **۳** و **۸** و **۱۲** که بود اگر نقطه باشد
۳ منتهی شود غیر از اول و **۴** و **۵** بود اگر آن شکل منتهی در دوطه بود از
 حال برسد و در مایل از مستقبل و در زواای از ماضی وجه دیگر هر شکلی که در
 اول آید از مراتب ان غیر مایل که منتهی مثلاً **۳** در اول آید و آتش **۴** و باد **۵**
 و آب **۶** دارد در هر یک از سه مرتبه سخن باید گفت و اگر **۳** در اول بود
 و نقطه آتش در یکی خود بود یعنی در حرکت غائبی بود عرضی که سگی را ابتدا
 باید کرد و اگر نقطه **۳** رسد و اول در اول در خانه دست خود آمد
 است و این حصول مال بود و پوستی بادستان و ای را احکام و در نقطه
 خوانند و ای چند مثال در سایر اشکالی بر مکان کافی بود نوع دیگر اگر آتش
 در خانه اول آید و هیچ جا نکرده باشد اول تا **۱۳** آتش که باشد مراتب
 نقاط صحیح کرده **۱۲** طرح کنند آنجا که رسد غیر از ان خانه یا شکلی که منتهی
 ادن نقطه است مثلاً **۳** در اول آید و هیچ جا نکرده باشد تا **۱۲** نقطه
 آتش را هیچ باید کرد و از شکل مکرر یکی را اعتنا نکنند و همچنین در خانه باد و آب
 و خاک که **۲** و **۳** و **۴** است برین قیاس و گاه باشد که آتش اول را مکرر بود
 حکم بر باد باید کرد و اگر باد را مکرر بود حکم بر آب باید کرد و اگر آب را
 مکرر بود حکم بر خاک باید کرد بوجه دیگر اگر نقطه بحر که میزان بنقطه است

اول

اول منتهی گردد و غیر از منتهی بود و اگر دوم بود در مایل و اگر سوم بود در
 افرا با و غیر از یک تا **۸** برین قیاس در باد و آب و خاک بوجه دیگر نیز که
 نقطه بگذرد خانه منتهی گردد غیر از ان خانه بود یا بدان خانه که شکل بحسب
 شکلی بود ان خانه باشد مثلاً نقطه آتش **۳** منتهی گشت غیر از باد و شاه و شعل و
 غل و نیز از نقل و حرکت در بود چه مرکز نقطه آتش **۴** است و باد و در او
 بوجه دیگر اگر ان نقطه آتش منتهی گردد آن آتش اول **۲** بود غیر از منتهی بود
 و اگر آتش **۳** و **۴** منتهی گردد غیر از **۵** و **۶** بود و اگر آتش **۵** منتهی گردد
 غیر از **۴** بود و آتش **۶** تا **۱۳** آتش اول بود اگر نقطه با دهنی شود و باد اول
 و **۲** بود غیر از مایل بود و آنچه خانه دوم منسوبست و اگر باد **۳** است غیر از خانه
 بود و منسوبت او و اگر باد **۳** و **۴** بود غیر از **۱۰** بود و باد **۷**
 با **۲** باشد و اگر با **۳** منتهی گردد آب اول بود غیر از **۳** بود و اگر آب
۲ بود غیر از **۷** بود و اگر آب **۳** و **۴** بود غیر از **۱۱** بود و آب **۵** تا **۱۳**
 اول بود و **۳** تا **۴** و **۶** تا **۷** بود و اگر چنانکه منتهی گردد و خاک اول
۲ بود **۳** غیر از **۳** بود و اگر خاک **۴** بود غیر از **۸** بود و اگر خاک **۵** بود
 غیر از **۱۲** بود و خاک **۶** تا **۱۳** اول بود و تا **۱۳** و الله اعلم **فصل** بیاید و
 که نقاط از همه را احکام باشند که چون نقطه از هر که میزان بر جانی که منتهی گردد

باید دانست که در این عمل حاکم عمل موجود است یا نه اگر موجود است دلیل
 ثبات آن مهم بود و تدبیر سائل بوجه احسن باشد خصوصا که آن نقطه در دانه
 بود و در مرکز خود موقوف مرکز خود بود و اگر آن نقطه موجود نبود دلیل
 بی ثباتی آن و نامعنی آن مهم باشد و حاکم عبارت است از نقطه چهارم آن
 از آتش **۱** بود و از **۲** و **۳** و **۴** و از خاک **۵** باشد و نیز چون
 ناممل رود هر فرد از آن نقطه حاکم معینی باشد چنانکه نقطه آتش اول را
 نقطه آتش **۴** حاکم بود و **۳** و **۲** و **۱** تا آخر و عین دانه و آب
 و خاک معلوم باید کرد هم چنانکه ثبات کار با از نقطه حاکم بود بطلان و نامعنی
 تمامی آن از نقطه ساقط بود و ضد زود اگر طریقه نقطه به نقطه ساقط
 رسد که **۲** و **۳** و **۴** است دلیل نامعنی کار با بود و بطلان آن مهم
 و نیز اگر نقطه بجای رسد که ضد زود در مرکز خود بود یا در مرکز موافق
 چون ناممل رود بیوت **۱۲** گانه هر یک مرکز خود نفس حقیقی آن مرکز بود
 چنانکه آتش اول **۵** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶** و **۱۷** و **۱۸**
 و خاک در **۳** و **۸** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶** و **۱۷** و **۱۸** و **۱۹** و **۲۰**
 و **۲۱** و **۲۲** و **۲۳** و **۲۴** و **۲۵** و **۲۶** و **۲۷** و **۲۸** و **۲۹** و **۳۰** و **۳۱** و **۳۲** و **۳۳** و **۳۴** و **۳۵** و **۳۶** و **۳۷** و **۳۸** و **۳۹** و **۴۰**
 و **۴۱** و **۴۲** و **۴۳** و **۴۴** و **۴۵** و **۴۶** و **۴۷** و **۴۸** و **۴۹** و **۵۰** و **۵۱** و **۵۲** و **۵۳** و **۵۴** و **۵۵** و **۵۶** و **۵۷** و **۵۸** و **۵۹** و **۶۰**

با عقل

با عقل بود برین ترتیب و آب نفس بود و خاک جسم و چون ناممل بود
 پس هر یک از این نقطه بر نفس حقیقی خود بود و **۲** مال **۳** و **۴** اقربا
 تا **۱۱** و نیز هر یک از این بیوت در دانه گانه نفس حقیقی خود بود و **۱۲** تا
 و **۳** و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶** و **۱۷** و **۱۸** و **۱۹** و **۲۰**
 آتش بود و در آب و در خاک بود و بعکس چنانکه گنید خاک
 آب بود و از آن باد آتش و وجه دیگر گنید آتش اول با اول بود
 آتش **۲** با **۳** و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶** و **۱۷** و **۱۸** و **۱۹** و **۲۰**
 هر آتش بادی بود که بکسب نسکس بعد از او بود و ای وجه پند بود است پس
 هر چه مطلوب سائل بود از بیوت **۱۲** گانه بد زود چنانکه شخصی نیست مال
 کرده هر نقطه گنید که نقطه در هر مرکز می گنید ام شکل منتهی شد اگر آتش اول
 منتهی کرد و با اول را طلب باید کرد و اگر آتش **۲** بود با **۳** و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶** و **۱۷** و **۱۸** و **۱۹** و **۲۰**
 حرکت بود چون نقطه با آتش اول منتهی کرد و آتش **۳** را طلب باید کرد بوجه
 دیگر با **۳** و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶** و **۱۷** و **۱۸** و **۱۹** و **۲۰**
 بود و اگر نباشد بر جایش باید رفت یعنی در موضع سکس آن نقطه باشد اگر
 در آن موضع شکلی باشد جنس او آن نقطه در بود هم دلیل حصول مطلق
 بود و بیاد و نیست و دیگری و اگر موجود نبود حصول آن مطلوب شکل

۹۶ و بوجه دیگر اگر نسبت سائل از مال بود با ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ اگر فرود باشد
 اگر زوجه برگیرند و شکل سازند و حکم از آن کنند مثلا شخصی مال خود را بپاد
 شاد پرسد نقطه آتق اول و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ اگر فرود بود و اگر زوجه برگیرند و
 شکلی سازند و مرتبه باد ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ شکلی سازند و از آن کنند در سده بی
 و نسی و اگر که حد آبی پرسند آتق اول و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ شکلی سازند و از آب
 ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ شکلی سازند بکنند که آن شکل داخلست یا خارج و سده
 است یا بخش و حکم از آن می کنند و اگر پرسند که مال من بیشتر باشد یا مال زوجه
 من نقطه خاک ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ شکلی سازند و نقطه باد ۳۰ و ۳۱ و ۳۲
 شکلی سازند و حکم کنند و این نوع را سالن الاصر گویند و بر سایر بیوت و
 و اشکال بوجه که فوا این عمل توان کرد و این که در مفاصل آورده است
 که نقطه را مرکز خود باید رسانیدن عماره از بیست و نیر بوجه دیگر آنست
 که اگر خطی نقطه باقی مهتق شود از مرکز آتق موجود بود در سایر مرکز دلیل
 قوت مطلوب بود اگر نقطه ضد مرکز آتق بود دلیل موافق آن مطلوب
 بود از ضد آن و اگر نقطه درست در مرکز آتق بود دلیل موافقت بود از
 دوستان در آن مطلوب و هم برین پنج در باد و آب و خاک **نقطه** چون
 معلوم شد که کیمه آتق باد پس اگر آن باد با آتق بود قوت مال از

انگلی

بر کان بود و اگر باد نادید بود قوت مال از کیمه آتق معلوم می شود و اگر
 آن باد با آتق بود از دشمنان قوت مال کرد یا از میراث و اگر آن باد
 با و خاکی بود قوت مال از زراعت و عمارت و احلاک شود با وجود صلوات
 شد که کیمه باد آتق بود اگر آتق آب آتق بود قوت مال از سبب سائل
 و کیمه بود و اگر آن آتق آتق بود قوت مال از خرید و فروخت و داد و ستد
 بود و اگر آن آتق بادی بود قوت از برزگان بود و اگر آن آتق از خاک
 بود قوت مال از دشمنان و ضد آن بود اما اگر مغز قوت و نقصانی محال
 برسد زبان آتق از آبست و باد از خاک و آب از آتق و خاک از باد و
 چون معلوم شد نقصان اگر آن آتق بود نقصان از غل سائل بود
 و بر برزگان و اگر بادی بود هم از برزگان و دوستان و اگر آتق بود از دشمنان
 و اگر خاکی بود از جهت بغالت و یکس برین قیاس میان باد و خاک و آب
 و آتق **نقطه** باید معلوم کرد که از مجموع حرکات میراث هر کدام نقطه قوت
 باشد نفس حقیقی اصل آن نقطه بود و نقطه اقوی آن بود که در مرکز خود فرود
 آید و اگر در مرکز خود فرود آید که خلاف طبع بود باید که است و دیگر از
 مرکز میراث در عمل آورده و نیز معلوم باید کرد که این نقاط **نقطه** کانه را
 با هم چهار امتزاج است اول موافق **نقطه** مصداق **نقطه** مخالف **نقطه** مسلم اما

۹۵۹ موافق آتش در مرکز آتش موافق المراج بود با دو آب در آب در آب د
 خاک در خاک اما موافق میان آتش و با دو آب در خاک اما سالم میان
 آتش و خاک بود با دو آب اما مخالف میان آتش و آب و با دو خاک اما
 آتش و با دو مرکز آب و خاک به یکدیگر و از مرتبه خود فرود افتاده باشد و
 آب و خاک در مرکز آتش و با دو سفلی علوی باشند و نیز باید داشت که نقطه
 آتش با با و قرابت دارد و با دو آب و آب و خاک و خاک با آتش اما
 این نقاط برای ترتیب گفته شده اگر در مرکز آن دو در سبب ضایع و فراقه
 و اگر عکس بود یعنی آتش در آب و با دو خاک و خاک طبقاتی بود در سبب
 و نحوست اشکال که در اصل نوشته شده باشد حکم باید کرد و نیز معلوم باید کرد
 که حرکات مناظر هم چهار نوع بود اول اگر نقطه که در مرکز آن حاضر
 کرد و خوان بر طرف مجامع و خوان بر طرف بس بر مرکز خود رسانند بر طریق
 که مشهور است و ثانی اگر چون نقطه مرکزی قرار گیرد و بنگردد که مسکن آن نقطه
 یکجاست بجز آن نقطه رساننده ثابت است اگر چون نقطه به هر وضعی که بود اگر
 آتش بود به مرکز آتش رسانند اگر با دو مرکز با دو رسانند و اگر آب بود
 بر مرکز آب و اگر خاک بود بر مرکز خاک برین قیاس و اینچنان بود که چون نقطه
 آتش از پیش حکم با همات بر **۱۱** رسید این را بر این ترتیب دهند که مرکز آد

حک

یکسب مسکن انجاست یعنی بنگردد که در **۱۰** از نقطه آتش بود به ترتیب باشد و که
 سوخته است یا نه اگر باشد دلیل قوت صاحب خبر بود و اگر در **۱۱** نقطه ضد
 بود در مرکز ضد آن نقطه ضد موجود بود دلیل بر پیشی احوال سائل بود
 وجه احسن است آتش **۱۲** را در **۱۳** و با در **۱۴** نسبت دهند و هر طریق فر
 که حکم کنند و همچنین نقطه با **۱۵** در **۱۶** باید رسانند و اگر آب بود در **۱۷**
 خاک را در **۱۸** و این قول چنان بود که هر نقطه آتش بود به اول و با در **۱۹**
 و آب به **۲۰** و خاک به **۲۱** رسانند و نهایت آن است که واقع شود به **۲۲** و با در
۲۳ و آب به **۲۴** و خاک به **۲۵** در **۲۶** میسوم که از نه تا دوازده است آتش را به **۲۷**
 و با در **۲۸** و آب را **۲۹** و خاک را **۳۰** باید رسانند برین قیاس مابقی **۳۱** و
۳۲ و هر طریق مرکز حکم کنند و نوع را به **۳۳** بگرد که مطلوب سائل از نسبت
 که از خانه است اگر مال بود مرتبه با **۳۴** اگر نردج باشد و اگر نردج بود با **۳۵**
۳۶ و با **۳۷** اگر مرکز در شکل سازند حکم از آن شکل کنند و آن رسال که ازین
 مراتب از در به ر آید باشد در سدی و نحسی حکم کنند برین قیاس در سبب
 و هر مرکز پس معلوم باشد که هر نقطه از این طریق را برین در مرکز خود قوت دارد
 چنانکه آتش در مرکز اول **۳۸** و **۳۹** و **۴۰** و با دو مرکز **۴۱** و **۴۲** و **۴۳**
۴۴ و آب در مرکز **۴۵** و **۴۶** و **۴۷** و **۴۸** و خاک در مرکز **۴۹** و **۵۰** و **۵۱** و **۵۲**

پس برشکلی در خانه که واقع شود فروری از فراویا زدی از اول او در
آن خانه داشته باشد پس آن فریاد آن زوج درون خانه مستولی بهم پیش
نقطه از مرکز آن شکلی می شود یا طریقه نقطه شکلی منتهی گردد و دیگر
بدان شکلی که که نام نقطه در آن شکلی در آن مرکز قوه دارد احوال می آید
از آن نقطه خبر دهد اگر آن نقطه آتش بود دلیل صحت نفس بود اگر باد
بود قوت مال و اگر آب بود قوه حرکت و اقارب و عشا بر بود اگر خاک بود
دلیل شکلی عواقب امور دیگر معلوم باشد که آتش دلیل رفعتی و باد و آب
دلیل رفعتی و آمدن و خاک دلیل ثبوت بود پس اگر گوید که عال من یا عال
غائب می چون است نیکو بود که احوال عال غائب بود اگر آن شکلی که در
موجود است آتش او کثرت است دلیل بود که بعضی از عال به است زنده باشد
دیگر نماند و اگر آن شکلی در وقت بود آن نقطه از شکلی سود بویجا آمده باشد دلیل
آن بود بنسب فرودت باشد و امید حصول بود و اگر ای شکلی در زالی بود
قوت از شکلی نفس بود در آن منع نباشد و اگر آن نقطه باد و آب بود دلیل
بود که داد و ستد کرده بود و اگر آن شکلی در قوت خود آن نقاط شکلی سود
بود در آن داد و ستد منع نباشد بود و اگر بخلاف این بود برک دی فرودت باشد
و اگر نقطه خاک موجود بود دلیل کسی آن چیز بود بار بر طبق مرکز قدرتی

دلیل

دانشمند باشد و آن چیز خبر باشد و کثرت وی از جهت قوت او بود اگر بی قوت
بود دلیل قوتی بود پس معلوم شد که در این دو کس دی از نقطه است و از آن شکل
که این نقطه از نشان در آمده باشد اگر زوج آتش بود یا باد یا آب یا خاک
دلیل آن بود که آن چیز را مخفی دارند و اگر از شکل سود بر آمده باشد
و ای شکلی در وقت بود دلیل خوبی آن چیز بود بدین نوع قوت و ضعف نقطه
بکسب اشکال بود و اینچنان بود که افراد از دواج شکلی سود نسبت
دهد و نفس نخوست دهد و دیگر نقطه ساقط یا از دواج ساقط آن **۸۵**
است دلیل افلاس و بد معاشی بود و خصوصاً که شکلی نفس بود و نقطه دوم
را هم ساقط گفته اند اما **۸۶** بهتر است برین قیاس در **۱۲** احوال
سبیل و کیفیت عال ادو اگر بر سینه که غالب قصه آمدن در دیانه باید
یهد در اهمیت آن چه شکست و اقتضای آن چیست و اگر آن نقطه از
اشکال آتش باشد در حرکت باشد بلکه در راه بود اگر مادی یا آبی بود
تردد دارد در آمدن و اگر ای نقاط اشکال سود داخل باشد و دلالت
در سگس خود باشد البته نباید اگر خارج یا منقلب بود از اشکال نفس
بود و اگر نقطه از اشکال خاکی بود در کس در کارش واقع شود باز جمیع
گفته ناممات و حکم مطلق از گفته نوع دیگر گفته اند که اگر نقطه **۷** از

اهمات اصلی بود غائب زود مشهور شود و اهمات اصلی بقول
 پیش یعنی $\frac{1}{2}$ و پیش یعنی $\frac{1}{3}$ و پیش یعنی $\frac{1}{4}$ و
 وجه دیگر بگوید که مطلوب سائل در عمل موجود بود در مرکز موافق بود دلیل
 حصول مطلوب بود و حصول آمدن غائب است اگر کسی از چند کار پس
 اول از خانه اول و شکی که در واقع شده حکم کند ۲ از ۳ و ۳ از ۴ و ۴ از ۵
 بقدر سمارت و نحوست و قوت و ضعف آن شکل جواب ۸۱ وجه
 دیگر کار اول تعلق ماستی دارد دوم بیاید سو بآب و ۴ بجای که هر یک آن
 نقاط را مرکز خود رسانند و خبری دهند است اول و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱ شکل
 خواهد بود خواه زود آری شکل و آری این شکل که این شکل بر آمده است
 و همچنین جهت کار دوم مرتبه باد ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰
 آب ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰
 شکل سازند و خبر کار ۳۴ دهند یعنی در سعدی و نحس و داخل و خارجی آن
 شکل جواب گویند و از آن شکل که آن افراد از زود از بد آمده و اگر
 کسی در سیر این اقله را می باشد بر احکام بیست ۱۲ تا در دیگران باشد
 و چون آن شکل بر آمده باشد بگوید که آن شکل در آن عمل موجود است
 یا در خانه موافق یا در تده و میالی دلیل سمارت آن مهم بود و اگر در خانه

دخالف

دخالف ذرا ای بود در آن کار نفع نباشد و اگر شایه و معادن بود در آن
 کار استقامت کند و اگر نباشد بر حاشی با به رخت و حکم کرد بلکه در سکن
 آن شکل شکلی باشد که جنس او داشته باشد حرکت اول آن کار است
 سائل آید و حرکت ثانی به معادنت و بگری باشد و هر گاه در آن سکن
 ضمه او باشد حکم بر عکس کنند **مصل** در بیان انظار نقاط با هم و ای بر
 نوع است اگر آتش مرتبه اول در مرتبه با و اول آیه قرآن بود و همچنین آب
 با خاک که در مرتبه را که با دیگری موافق با هم باشد در مرتبه قرآن باشد و
 اگر ای مرتبه موافق میان آتش و باد بود قرآن سیدین بود و اگر میان
 آب و خاک بود هم قرآن سیدین و اگر در میان آتش و خاک و باد با آب
 بود دلیل توسط احوال بود و اگر یکی در مرتبه ۲ آن دیگر افتد انرا اندیس
 گویند و اگر یکی در مرتبه ۳ آن دیگر افتد انرا تریس گویند و اگر یکی در مرتبه ۴
 آن دیگر افتد انرا تثلیث گویند و اگر یکی در ۵ دیگر مرتبه افتد انرا مخالف
 گویند و اگر یکی در مرتبه ۶ آن دیگر افتد و یا ۷ و ۸ ساقط افتد و به بدلی
 ناغای آن کار بود تخیر در کار سائل و نه است در آن کار خبر **مصل** در
 بیان طایب و مطلوب و ای بر و نوع بود اول آن آتش اول طلب
 آتش دوم کند تا آخر و همچنین با و آب و خاک ۸ که نه و حصول این نوع

مطلوب حصول معاونت ارگسی بود که سالی از دمساونت داشته باشد
 بشرط قوت مطلوب و وقوع در مرکز موافق و نه در مقابل و اگر در مرکز
 مخالف باشد چند آن نتیجه ندارد حکم هر طریقی علی سکنه وجه دیگر آن چنان
 بود که آتش ۸ طلب آتش ۷ کهنه و ۶ طلب ۵ تا آخر چنانچه خاک و باد و آب
 و حصول ای نوع مطلوب از کسی بود که سالی از او امید به آتش باشد و نوع
 آتش اول طلب با اول کهنه تا آخر و حصول در بنده و کم شده بکار آید
 وجه دیگر خاک ۸ طلب آب ۷ کهنه تا اول و حصول ای نوع مطلوب کم شده
 و ضایع شده بکار آید و کیفیت غائب را بیکو بود **فصل** چون غیر معلوم
 شود و خواهد بود که مطلوب حاصل می شود یا نه بنگرد که مطلوب در عمل
 موجود است یا اگر است بر جای صحیح و در مرکز موافق یا در و نه و مقابل بود
 دلیل حصول آن مطلوب است و اگر در عمل موجود نباشد بر جایس باشد
 یعنی بنگرد که در موضع مطلوب هیچ شکل است که جنس مطلوب داشته باشد
 یعنی اگر مطلوب نقطه باشد با درون شکل نقطه با داشته باشد والا آتش
 داشته باشد که درست با درست دلیل بر حصول مطلوب بود و اگر نقطه
 ضد و مخفی رفت بود دلیل تا تمامی آن مطلوب بود در این صورت اول حصول
 مطلوب بس و اتمام سالی بود و صورت ۲ سعی و اتمام دیگری شود

در این

وجه دیگر بنگرد که مطلوب سالی از که این نقطه است دمسکی آن نقطه است
 البته از آن فاصله کرده مراتب از اب طریق مرکز جمع کنند و سالی سارند
 و حصول مطلوب از آن سکی گویند مثلاً آنکه نقطه از مرکز بر آن باب
 ۳ فترتی شد غیر سالی از امید بود و ای آب ۳ است و او طب خاک
 ۳ میکند که ۳ است و مسکی آن خاک در ۳ است پس خاک ۴ و ۸ و ۱۲
 و ۱۶ شکل سازند از سدی و خسی و از آن شکل که ای شکل از و بداند
 است حکم کنند و بوجه دیگر آنکه بنگرد که مطلوب سالی از که این نقطه است
 آن نقطه را در عمل جمع کنند و ضد آن نقطه را هم جمع کنند اگر آن نقطه بر صند
 ضد غلبه کنند هم دلیل قوت مطلوب بود و حصولی بود احسن باشد
 و بوجه دیگر اگر مطلوب با بود در مرکز با دانست و با دکنده که
 هم دلیل قوت مطلوب است و اگر بسته باشد خاک در آن مرکز موجود بود
 دلیل است که ای مطلوب را موافق پیدا کرد و در تخصیص که آن خاک در
 مرکز قوت ظاهر شد **فصل** در بیان دانست مدت مطلوب و این
 بر چند نوع است اول از مرکز بیوت حکم کنند چنانکه آتش اول یک ساعت
 و آتش ۲ ساعت و آتش ۳ ساعت و چنان در با دو آب و خاک
 اگر یک مرکز بود یک ساعت بود و ۲ ساعت و وجه دیگر آنکه از اول در با

چاشت که معلق باشد دارد و از چاشت تا پیشی بمباد و ارس تا عصر
 باب و از عصر تا شام تعلق بجا که دارد نوع دیگر است اول ۳ و دوم
 ساعت ۳ و ۳ و ۳ و ۳ و ۳ ساعت ۱۲ و ۱۲ و ۱۲ ساعت بدین قیاس
 در باد آب و خاک صون افراد معلوم شده از دایه تعلق به شب و در چنانکه
 هر روزی حکم یک شب بود پس تغییر ۳ ساعت شب و ۳ و ۳ و ۳ و ۳
 از باد از چاشت و این از پیش تا عصر ۳ ساعت شب و ۳ ساعت از آن
 ۳ و ۳ از باد و ۳ از خاک که مجموع ۲۱ ساعت بود یک شب و ۱۲ از
 آتش ۳ و نه از خاک سیوم که مجموع ۱۲ ساعت و ۳ و ۳ و ۳ و ۳ و ۳
 ساعت اجای ۳ شکلی را که اول است از باد از چاشت و ۳
 از چاشت تا پیشی و ۳ از پیش تا عصر و ۳ از عصر تا شام که مجموع ۱۲ ساعت
 باشد و فرائز ایام اسکل فوه معلوم است نقطه فاکتی و اصل غنا هر دارد
 در خانه روز شنبه دارد و در یکشنبه چنانچه در ۳ آدینه به چنانکه از
 ۳ مادل شروع کند و در یکشنبه و در اول شنبه و در خانه ۳
 و در اول آنها شنبه تا آخر الایام چنان اینه نمایند و دیگر در خانه
 شنبه تا خانه هفت چنانکه در آنها شنبه است و اینه از خانه ۳ روز شنبه
 از است میثا رود ۳ از اینه کند روزه و شنبه تا آخر ۳ پیشی رود

در باد

در شنبه تا ۱۰ بشمار و وجه دیگر است اول شنبه تا هفت چهارشنبه تا
 و باد اول که ۳ است در ۳ و شنبه و ۳ شنبه تا ۳ یکشنبه باشد
 و آب اول در ۳ شنبه تا ۳ و شنبه تا ۳ و خاک اول که ۳ است در ۳
 اینه آینه و چهارشنبه در خاک ۳ شنبه باشد و بوجه دیگر نقطه از نقطه
 آتش هر که ام که باشد حکم یک روز کند و با هر که ام که باشد ۳ روز و آب
 هر که ام که باشد ۳ و خاک هر که ام که باشد ۳ روز و اگر دو نقطه باشد
 با هم جمع کرده قیاس ۳ روز بود در ۳ هر روز بود و اگر چه بود ۱۰ روز بود
 وجه دیگر چنان بود که هر یک از اشکال رباعی و خمسی و سداسی و مابقی
 در مرکز خود یک خط عمود می دهد و این چنان بود ۳ چون در اول اصل
 آید چون شکل خمسی است و نقطه در مرکز خود چون آتش ۳ است در پنج
 ضرب کسی ۳ باشد و در ۳ چون با مرتبه و است در ۳ ضرب کسی ۳
 باشد و باقی اشکال را بجهت مرکز خود عمود می بود برای پنج و این اینه
 در اکثر فلزها مستعمل در ابراج بود و بوجه دیگر آتش حکم آقا کند تا ۳ روز
 و با حکم شش است کند تا هفتاد روز و آب حکم مات کند تا هفصد و خاک
 حکم الوف کند تا هفت هزار روز و وجه دیگر آتش اول یک روز و هفت
 روز و باد اول یک هفته و ۳ هفت هفته و آب اول یک ماه و ۳ هفت

